

# خودشناسی و خداشناسی

شرح حدیث

من عرف نفسه فقد عرف ربه

ارمفیدترین و ارزنده‌ترین آثار میرزای قمی ( میرزا ابوالقاسم گیلانی قمی ، محقق ، صاحب‌قوانین ، در گذشته ۱۲۳۱ ) مجموعه سوال و جواب اوست که به نظر اهل فن بیش از " قوانین الاصول " نمایانگر مقام علمی و خلاقیت فکری وی ، و در بسیاری از مسائل و مشکلات علوم اسلامی به خصوص فقه مددکار و راه گشاست .

میرزا طی زندگی خود که نزدیک شصت سال آن را به تألیف و تصنیف و تدریس گذارده <sup>۱</sup> و بیش از سی سال از این دوران در قم مرجع تقلید و فتوی و مراجعات مسلمین بوده است <sup>۲</sup> مسائلی را که از او می‌پرسیده اند با پاسخ‌هایی که خود بدانها می‌داده همه را در این مجموعه گرد آورده و آن را در سه مجلد تدوین نموده است . بیشتر این سئوالات در مسائل گوناگون علوم اسلامی ( به خصوص فقه و قسمتی اصول و کلام و تفسیر و حدیث ) و مشکلات متون علمی قدیمی و بخشی نیز سئوالات پراکنده دیگر است که گویا پس از مرگ او وسیله شاگردانش درد و بخش ( ۱ - مباحث متفرق جز فقه ، ۲ - مباحث فقهی ) تدوین و ترتیب یافته و بخش دوم را نیز به ترتیب کتابها و ابواب فقه منظم ساخته‌اند <sup>۳</sup> .

---

۱ - قدیم‌ترین اثری که از او تاکنون دیده‌ام ترجمه منظومه رثائی سید محمد خادم حائرشریف است به شعر فارسی مورخ ۲۳ شوال ۱۱۷۴ ( نسخه اصل متعلق به آقای حاج سید حسن سیدی از علماء قم و از نوادگان او . نیز کلیشه چاپ شده در ریحانة الادب ص : ۱۲۶ که از روی همین نسخه است ) . تاریخ پایان تألیف رساله حسن و قبح عقلی او هر چند در ظاهر ۱۵ محرم سال ۱۱۶۵ در نجف را می‌نماید ( نسخه اصل متعلق به آقای سیدی در قم ) لیکن به ملاحظه حدود تاریخ تولد و همچنین تاریخ ورود او به نجف ( مجله بررسی‌های تاریخی ، شماره ۴ سال دهم ، ص ۲۵۵ ، پاورقی شماره ۳۷ ) درست : ۱۵ محرم سال ۱۱۷۵ ، و عبارت " من العشر السابع " به جای " العشر الثامن " در قم پایان رساله مزبور گویا سهو قلم میرزاست ( نیز ذریعه ۲۰ : ۹۵ ) .

۲ - مقاله نگارنده در مجله بررسی‌های تاریخی : ش ۴ سال دهم دیده شود .

۳ - ذریعه ۵ : ۵۹ - ۶۰ .

سپس سید محمد حسن فرزند محمد صالح حسینی نور بخشی گزیده‌ای از این مجموعه که گویا برابر نیمی از آن است در مجلدی مستقل با نام "جامع الشتات" بدون ساخته و در تهران به چاپ رسانیده است.<sup>۴</sup> بنابراین بسیاری از سؤال و جواب‌ها و به خصوص تقریباً "همه" آنچه در مباحث غیر فقهی بوده (به جز بخشی کوتاه که در پایان "جامع الشتات" به عنوان خاتمه گذاشته شده) در این مجموعه چاپ شده نیامده است.

بخشی از یکی از مجلدات اصلی این مجموعه، بزرگ همان است که به شماره ۱۸۲۷ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. یک مجلد کامل آن را نیز (که بنا بر آنچه از تواریخ پایان برخی جواب‌ها - از آغاز تا انجام - و از تصریحات میرزا به "مجموعه" سؤال و جوابی که پیش از این مجموعه تألیف شده بود "دانسته می‌شود دومین مجلد مجموعه است) آقای قوانینی - از فضلا - با سابقه تهران و از نوادگان میرزا - در اختیار دارد. این نسخه را من شخصا "ندیده‌ام لیکن دوست دانشمند ارجمندم آقای عبدالحسین حائری دامت افاضات چند صفحه آن را که متضمن دو بحث درباره دو حدیث مدهمی بود (حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه و حدیث امر الله و لم یأمر) با اجازه مالک نسخه عکس برداشته و آن را به قیاس دیگر محبت‌ها و مهربانی‌های بزرگوارانه خود، در اختیار ارادتمند خویش گذاردند.

رساله شرح حدیث "امر الله و لم یأمر و لم یأمر" همراه چند رساله کلامی میرزا به خواست خدا درآینده نشر خواهد یافت.

بحثی را که او در شرح حدیث "من عرف نفسه فقد عرف ربه" نموده و در آن تعریضی هم به صوفیان و معتقدات منسوب بدانان روا داشته است در اینجا می‌بینیم. او در این پاسخ از مجموعه جواب مسائلی که پیش از این مجموعه نوشته بود و از رساله خود در شرح حدیث "العبودیه جوهره کنهها الربوبیه" یاد می‌کند.<sup>۵</sup> این رساله به عربی است و نسخه‌ای از آن را ضمن همان مجموعه ۱۸۲۷ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دیده و عکس برداشته‌ام. و بنا بر آن است که وسیله دوست فاضل ما آقای سید احمد حسینی اشکوری همراه چند رساله عربی دیگر او در مسائل عقیدتی و کلامی اسلامی در قم منتشر گردد.

مدرسی طباطبائی

۴ - همان مأخذ و همان جا .

۵ - " . . . و تمام تحقیق آن را در رساله‌ای در مجموعه جواب مسائلی که قبل از

مجموعه نوشته بودم ذکر کرده‌ام " .

سؤال :

معنی حدیث شریف " من عرف نفسه فقد عرف ربه " چه چیز است و آیا این معنی که بعضی فهمیده‌اند که مراد این است که هر کس نفس خود را شناخت دانست که خدای او همان نفس اوست ، قطع نظر از این که این معنی فاسد است و کفر است مدلول این حدیث می‌تواند بود که لازم باشد تأویل آن یا نه ؟ .

جواب :

بدان که کلمه " من " در اینجا یا شرطیه است یا موصوله است و متضمن معنی شرط است و یا متضمن معنی شرط هم نیست ، و بنا بر این که ملاحظه شرطیت شود احتمال دارد که متضمن معنی " لو " باشد یا " ان " یا " اذا " ، و بنا بر اول محمتمل است که بر طریقه اهل میزان باشد که از برای بیان انتفاء اول باشد به سبب انتفاء ثانی از قبیل " لو کان فیہما آلہہ الا اللہ لفسدنا " که سوق حدیث از برای ( بیان ) عدم امکان شناسائی حقیقت ( نفس ) باشد یعنی اگر کسی نفس خود را بشناسد خدای خود را خواهد شناخت به این معنی که به کنه حقیقت نفس نمی‌توان رسید ، و اگر ممکن باشد رسیدن به کنه حقیقت نفس ، به کنه حقیقت خدا هم می‌تواند رسید لکن رسیدن به کنه حقیقت خدا محال است پس رسیدن به کنه حقیقت نفس هم محال است ، پس این قیاسی است استثنائی که در آن استثنای نقیض تالی شده که منتج نقیض مقدم است . و ممکن است که بر طریقه اهل عربیت باشد که از برای انتفای تالی باشد به سبب انتفاء مقدم ، از قبیل قول شاعر :

ولو طار دوحا فرقلہا      لطارت و لکنہ لم یطر

که سوق حدیث از برای بیان عدم امکان شناسایی حقیقت خدا است یعنی اگر کسی نفس را به حقیقت بشناسد خدا را به حقیقت می‌شناسد لکن نفس را به حقیقت نمی‌توان شناخت پس خدا را هم به حقیقت نمی‌توان شناخت . و نظیر این است کلام امیر المؤمنین (ع) در بعضی از خطبه‌های شریفه که در نهج البلاغه مذکور است که :

یا ایہا المتکلف فی وصف ربک ان کنت صادقا " فصف جبرئیل و میکائیل و جنود الملائکہ !

و بنا بر ثانی که متضمن معنی " ان " یا " اذا " باشد که مفهوم شرطیه در آن معتبر باشد مراد از آن ممکن است که این باشد که اگر کسی معرفت به حال نفس خود به هم رساند و مهانت و ذلت و مناقص و معایب و مراتب احتیاج و عجز خود را کما هو دانست می‌تواند

۱ - عبارت در نهج البلاغه ، خطبه ۱۸۰ چنین است : " ... بل ان کنت صادقا "

ایہا المتکلف لو صف ربک فصف جبرائیل و میکائیل و جنود الملائکہ ... " - ص ۳۲۶ چاپ دارالاند لس بیروت ...

علو و عزت و کمال و تنزه و غنا و قوت و قدرت پروردگار خود را کما هو بیداند و اگر کمال معرفت به نأجیزی خود به هم نرساند نهایت کمال آن جناب مقدس را نمی تواند شناخت و این یکی از معانی است که به ذهن قاصر رسیده بود و تأویل حدیثی که در مصباح الشریعه نقل شده که : العبودیه . جوهره کنهها الربوبیه ، و تمام تحقیق آن را در رساله‌ای که در مجموعه، جواب مسائلی که قبل از این مجموعه نوشته بودم ذکر کرده‌ام .  
و بنابر این که کلمه " من " موصوله باشد و شرطیت در آن ملاحظه نشود در آن نیز چند احتمال است :

یکی این که کسی که تفکر کرد در نفس خود و مسبوق بودن خود به عدم و حادثاتی که به او رو می دهد و آثار عالم امکان که بر او جلوه می کند و این که هیچ چیز از اجزاء و اعضا و قوای او و هیچ نعمتی و موهبتی که به او می رسد از مقتضای ذات او و از ممکن دیگر نیست ، علم به هم می رساند به وجود واجب الوجود و معرفت به هم می رساند که او جامع جمیع کمالات و مبدأ جمیع معلولات است و اینها همه آثار قدرت اوست . و این معنی همان است که مکرراً " در کلام الهی به آن اشاره شده و امر شده به تفکر در خلق سماوات و ارض و آفاق و انفس ، و مدح کرده کسانی را که تفکر در آنها می کنند و به این سبب هم در حدیث وارد شده که : " تفکر ساعه خیر من عبادة سنین سنه " .

دویم این که می گوئیم که کسی که تفکر کرد در ترکیب جسم خود از اعضای لحمیه و عصبیه و عظمیه نروق و اخلاط اربعه و جوارح خود از چشم و گوش و دهان و زبان و دست و پا و غیر آنها و در قوای نامیه و حواس ظاهره و باطنه و اعمالی که از هر یک از اینها صادر می شود و اینکه هر یک از اینها را نسبت به خود می دهد و می گوید : جسم من و جان من و چشم من و دل من و عقل من و فهم من الی غیر ذلک ، می داند که نفس او که تعبیر می کند از آن به " من " غیر اینها همه و خارج از اینها است و عمل این همه و تدبیر سلامت و استقامت اینها از هر حیثیت با او است و او پادشاه است در این مملکت بدن و بدون او و استقامت او این مملکت خراب است ، پس از اینجا منتقل می شود به این که مملکت سماوات و ارضوما بینهما حتی نفس او که مدبر بدن اوست بدون پادشاه مدبری نمی شود . و به این اشاره شدم در کلام امیر المؤمنین (ع) :

انز عم انک جرم صغیر و فیک انطوی العالم الاکبر

و اگر خواهیم تطبیق این عالم صغیر را با عالم کبیر بجمیع اجزائه بکنیم به طول می انجامد و اینجا جای آن نیست ، و العاقل یکفیه الاشارة .

سیم این که مراد این باشد که هر کس نفس خود را شناخت خدا را می شناسد که اشاره

باشد به فطری بودن وجود صانع ، یعنی هر که صاحب تمیز و ادراک شد بی اختیار اذعان به وجود حق تعالی می کند چنان که آیات و اخبار بسیار دلالت بر آن دارد و اعظم شواهد بر این مطلب این است که ما از ابتدای ولادت یا از ابتدای حصول ادراک و تمیز تا به حال به خاطر نداریم وقتی را که ابتدای معرفت ما باشد به وجود خدای تعالی که قبل از آن اعتقاد نداشته باشیم . پس معلوم شد که اول مرتبه، حق شناسی همان اول مرتبه، خود شناسی است . پس همان قدر که تمیز حاصل شد که خود را شناختیم و دانستیم که ما هم موجودی هستیم در همان وقت اعتقاد به وجود حق تعالی داشته ایم و هر چند فکر می کنیم که اعتقاد ما به وجود او کی حاصل شد برای ما به خاطر ما نمی آید . بلی بعضی از زواید بر معرفت اصل وجود مثل نفی جسمیت و مکان و امثال آنها بر آن افزوده ایم به ملاحظه؛ تنبیهات عقلیه و تذکرات شرعیه و افادات تعلیمه و اصطلاحات رسمیه ، بلکه علم و قدرت او را هم که مآل سایر صفات کمال به آنهاست ابتداءً زمان حصول اعتقاد به آنها را هم به خاطر نداریم . بلی بعضی اصطلاحات بر آن افزوده ایم مثل این که حصولی نیست یا حضوری نیست و عین ذات اوست به معنی قائم بودن ذات مقدس او مقام این صفات نسبت به ملاحظه؛ ترتب آثار علم و قدرت و امثال آن .

این چند احتمال بود که الحال به فکر کلیل در قلب علیل و صدر غلیل خلجان کرد و هر گاه بعضی از آنها مطابق باشد با افکار سابقین از باب توارد است به جهت این که این ضعیف مبتلا هستم به بلاد دهن و سو؛ حفظ و بطو؛ انتقال و حتی این که افکار ابکار خود را که در نهایت عسر و مشقت تمشیت داده اغلب آنها را به خاطر ندارم چه جای افکار دیگران ، و هر وقت مشکلی رو می دهد به جهت این حقیر بکر است و گام است معانی دیگر هم توان از برای حدیث فکر کرد و لکن الحال حال بیش از این نبود .  
و اما سؤال از آن معنی که بعضی فهمیده اند و موافق مذهب قائلین به وحدت موجود است از صوفیه ( و گویا مراد بعضی ایشان که گفته است که :

جان عالم خوانمش گر ربط جان دانی به تن

با همه و بی همه مجموعه و یکتا سستی

همین باشد) پس قطع نظر از بطلان آن معنی با لذات و مخالفت آن با عقل و شرع گمان حقیر این است که از مدلولات این حدیث هم نتواند شد از حیثیت ظاهر لفظ ، زیرا که متبادر از این لفظ که می گویند هر کس این را شناخت آن را می شناسد مغایرت ما بین این دو معروف است یعنی بعد معرفت به حال این باز مغایرت آن با این بر حال خود است . و هر گاه خواهند بیان اتحاد کنند می گویند : " هر که این را شناخت می شناسد که این آن است " نه این که " هر که این را شناخت پس آن را شناخت " ، پس در اینجا هم بایست

گفته شود: "من عرف نفسه فقد عرف انه هوربه" لا "عرف ربه". و مثال آن این است که مثلاً "هر گاه کسی باشد که شنیده است که زید نام شیخ المشایخ جامع جمیع فنون کمالات است از علم و عمل و شعر و ادب و سخا و کرم الی غیر ذلک، و فرید این زمان است و منحصر است جامعیت کمال کمالات در او، و از برای او به جهت استفاضه و شیاع قطع به این مراحل حاصل شده و مردم را ترغیب می کند به تقلید او و متابعت او، و همچنین شنیده است که ابو عمرو نام ملک الشعراء شخصی است فرید در شعر، و منحصر است کمال این به رتبه های از کمال دراو، و هرگز این کس مردم را ترغیب نمی کند به تقلید او در فقه، و این شخص هیچ کدام آنها را ندیده و به کنه و حقیقت شناخته بلکه معرفت او بوجه ما نسبت به آنها حاصل شده، پس هر گاه جماعتی دیگر - که قول آنها مفید قطع شود برای او (بگویند) که ابی عمر در فقه و سایر فنون علم بی نظیر است و منحصر است کمال مراتب کمالات همه در او، از مجموع اینها به جهت او علم حاصل می شود که ابو عمرو و همان زید است که در آنجا او را به اسم خوانده اند و در اینجا به کنیه، پس صادق است که این کس هر دورا بوجه ما شناخته و به کنه شناخته و از معرفت حال این یکی معرفت برای او حاصل می شود که این آن است نه این که به سبب معرفت این معرفت به آن حاصل شود.

پس خوب تأمل کن تا بفهمی که این معنی که این جماعت فهمیده اند معنی این عبارت نیست.

اگر کسی بگوید که چنان که سابقاً "گفتی که از اضافه و نسبت اعضاء اجزاء و قو او حواس به خود می فهمند که خود غیر اینها ست و مدبر در اینها ست و آن همان نفس است پس ما می بینیم که گاه است که نفس را هم به خود اضافه می کند و می گوید: "نفس من" پس باید که "من" چیزی باشد غیر نفس و مراد همین بعض، همان باشد و مقصود او همین است که خود او خدا است.

گوئیم که مطلوب آن بعض این است که نفس او خدای اوست و از این اضافه مغایرت می رسد پس چه نفعی بها و دارد؟ و این در وقتی خوب است که حدیث به این مضمون باشد: "من عرف مصداق کلمه "انا" التي يضاف النفس اليها فقد عرف ربه" و حال آن که چنین نیست.

و اگر گویی که این اشکال بر تو هم وارد است زیرا که گفتی که مراد از "من" همان نفس است و اضافه افاده مغایرت می کند.

گوییم که مراد ما در اضافه نفس به خود در چنین جایی - که معطوف می شود نفس بر دست و پا و عقل و فهم. بیان همان خود نفس است چنان که می گویند: "بفداک ابی

# مکاتبات تقی زاده و استهاج درباره نشر اشکاس

متن نامه شماره ۵/۱ مورخ ۱۷ فروردین ۱۳۲۸ آقای ابتهاج بعنوان آقای تقی زاده

جناب آقای سید حسن تقی زاده

۱

در ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ هنگام طرح لایحه پشستوانه اسکناس در مجلس شورای ملی ادعای  
فرمودید که بدون شک برای عده‌ای از اهالی این کشور تولید نگرانی نموده و سوء تفاهد  
یجاد کرده است. اینجانب وظیفه خود میدانم که توضیحاتی بخود جنابعالی بدهم و توضیح  
و تمنی نمایم که در رفع این نگرانی بیمورد لطفاً "اقدام فرمائید". خیلی متأسفم که بواسطه  
تعطیل نوروز و اینکه اینجانب تا دیروز در مرخصی بودم در تقدیم این نامه تأخیر شده است.  
اعتراض جنابعالی بلاایحه تقدیمی از دو جهت بوده است. اول نسبت بغوریت آن و  
در اینباب چنین بیان فرمودید: "خوب یابد در این هیچ شکی نیست که این لایحه خیلی  
مهم است... این است که بحث مفصلی می‌خواهد و شاید یکماه در مجلس بحث بخواند  
اینطور غافلگیر کردن و اینطور فوری آوردن خوب نیست...".  
دوم نسبت بماهیت آن مخالفت فرمودید و چنین اظهار کردید: "... این کار بضرر  
ملت و مخالف مصالح مملکت است و بحدی مضر است که می‌ترسم بگویم...". حتی در پایان  
اظهارات خود "بخدای لایزال قسم" یاد فرمودید که "این عمل فوق تصور برای مملکت  
مضر است...".  
گمان میکنم تصدیق خواهید فرمود که موضوع پول بک کشور از حساس‌ترین مسائل هر  
کشوری است و بهمین جهت است که وقتی دولتی بخواهد تغییری در وضع پول و مقررات و  
قوانین مربوطه بدهد سعی میشود این عمل بنحوی انجام شود که اثرات روحی آن بضرر مردم  
و مملکت نباشد و از همین لحاظ لوابیح مربوطه را در هر کشوری با رعایت قوانین خود در  
کوتاه‌ترین مدت و سریع‌ترین وقت بتصویب مجلس مقننه (چنانچه تصویب پارلمان لازم باشد)  
میرسانند.

در اینباب بهیچوجه احتیاج ندارم که جنابعالی رامتقاعد سازم و برای اثباتنکته فوق دلیل بیاورم، زیرا خود جنابعالی هنگامیکه عهده داروزارت دارائی بودید لایحه‌ای بقید دو فوریت در روز یکشنبه ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ تقدیم مجلس شورای ملی فرمودید که در همان روز بتصویب رسید و تردید ندارم که اگر این کار را مخالف مصالح مملکت میدانستید اقدام بآن نمیفرمودید. اگر لزوم رعایت اصولی که در بالا بآن اشاره شد در زمان وزارت دارائی جنابعالی بنفع مملکت بوده یقین است تصدیق خواهید فرمود که امروز نیز دلیلی ندارد که برخلاف آن رفتار شود. تا آنجائیکه اطلاع دارم لایحه‌ای که جنابعالی در اسفند ۱۳۱۰ بمجلس تقدیم فرمودید قبلاً "مورد شور و مطالعه نمایندگان مجلس شورای ملی قرار نگرفته بود در صورتیکه لایحه تقدیمی ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ قبلاً" در جلسه خصوصی مجلس شورای ملی (که با نهایت تأسف جنابعالی در آن شرکت نفرمودید) در روز سه‌شنبه ۲۴ اسفند و بعداً "در همان روز و در روز بعد (۲۵ اسفند) در کمیسیونی که از آقایان نمایندگان فراکسیونها انتخاب شده بود مطرح و مورد مذاکره و تبادل نظر قرار گرفت و ساعتها وقت صرف رسیدگی بآن شد و فقط پس از موافقت آقایان نمایندگان فراکسیونها تقدیم مجلس گردید.

امادربا اصل موضوع لایحه و اینکه چندین بار و بعنوان مختلف تقلیل پشتوانه را از میزان فعلی (که برای اسکناسهای منتشره از تاریخ ۲۸ آبان ۱۳۲۱ بعد صد درصد ولی نسبت بکل اسکناسهای منتشره تا این تاریخ در حدود ۷۷٪ است) گناهی کبیر و عملی مضر بحال مملکت بیان فرموده‌اید باز خاطر محترم را بهمان لایحه‌ای که خود جنابعالی در اسفند ۱۳۱۰ در یک جلسه بدون هیچگونه تغییر و اصلاحی بتصویب مجلس رسانده‌اید معطوف میدارم. ماده ۶ قانون مزبور میگوید، "دولت مکلف است که لااقل بمیزان صدی شصت اسکناسهای

رایج مسکوک نقره در جریان داشته باشد" مطابق این دو ماده چون لااقل بمیزان شصت درصد اسکناسهای منتشره میبایستی مسکوک نقره در جریان باشد و از صد درصد ذخیره (که در آن تاریخ بجای کلمه پشتوانه بکار رفته) آن قسمت که در جریان نباشد (یعنی همان شصت درصد مسکوک نقره مندرج در ماده ۶) در بانک ملی بامانت سپرده شود. بنابراین حداکثر پشتوانه اسکناسهای ایران در زمان تصدی وزارت دارائی جنابعالی فقط چهل درصد بوده است زیرا تصدیق خواهید فرمود مسکوک نقره ای که طبق ماده ۶ قانون سابق الذکر در جریان یعنی در دست مردم میباشد



نمی‌تواند جزو پشتوانه محسوب گردد.

بنابجهاات مذکور در فوق و با توجه باینکه از شصت سال قبل که امتیاز نشر اسکناس بیک بانک خارجی داده شد میزان پشتوانه اسکناس  $33\frac{1}{3}$  معین گردید و نظر باینکه قوانین بعدی جواهرات واگذاری بیانک را جزو پشتوانه پذیرفته و بالتجیجه در عمل میزان پشتوانه واقعی (طلا و نقره) قبل از شهریور ۱۳۲۰ به ۳۳٪ و بعد از آن به ۲۲٪ تقلیل یافت و نظر باینکه هیچ کشوری امروز صد درصد پشتوانه برای پول خود نگاه نمیدارد و آمریکا که ثروتمندترین مملکت دنیا است قانوناً "موظف است فقط ۲۵٪ پشتوانه طلا داشته باشد فرمایشات جنابعالی در جلسه ۲۶ اسفند ۱۳۲۷ بر خلاف انصاف بوده و چون عده‌ای در ایران بجنابعالی معتقد هستند قطعاً "آنها را نگران و گمراه کرده است .

اگر اوضاع ایران پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ و نگرانی فوق العاده مردم در نظر گرفته شود آنوقت معلوم خواهد شد که بجهت در آبان ۱۳۲۱ پشتوانه ایران به صد درصد ترقی داده شد این عمل آن روز اقدام بسیار عاقلانه‌ای بود زیرا بواسطه جنگ این کشور قادر نبود با طلا و ارزها بیکه از متفقین در مقابل ریال دریافت میکرد حوائج وارداتی خود را تامین نماید و افزایش میزان پشتوانه در چنین ایامی نه تنها اشکالی تولید نمیکرد بلکه تا حدی از نگرانی عموم نسبت بپول میکاست . ولی اکنون که این کشور در مقابل اجرای اصلاحات وسیعی واقع گشته است که بتصویب مجلس شورای ملی رسیده و بدون شک برای ایران حیاتی و ضروری و فوری و فوتی میباشد شایسته و عقلانی نیست که مبالغی از ذخائر ارزی کشور را کد و بسلا استفاده بماند و برای انجام این اصلاحات این مملکت متوسل بقرضه از خارجه گردد .

تا زمانیکه عمل تقلیل پشتوانه (بمیزانی که باز هم از غالب کشورهای دیگر بیشتر است) بمنظور ایجاد کارهای تولیدی و عمرانی است نه تنها خالی از هرگونه ضرر و زبانی است بلکه خودداری از این عمل مخالف مصالح مملکت است .

در ضمن ملاقاتیکه روز یکشنبه ۱۲ دی ۱۳۲۷ از جنابعالی کردم و در این موضوع بطور تفصیل مذاکره شد اگر بخاطر داشته باشید در پایان (البته پس از آنکه ابتدا شدیداً " با تقلیل میزان پشتوانه مخالفت فرمودید) فرمودید خوب است بهمان شصت در صد که در زمان اعلیحضرت شاهنشاه فقید تعیین شده بود اکتفا کنیم . یکی دو روز قبل از تقدیم لایحه اخیر مجلس شورای ملی نیز شنیدم همین نظر را بیکی از آقایان وزیران بیان فرموده بودید .

در عالم ارادتیکه بجنابعالی دارم آیا حق ندارم از جنابعالی گله کنم که تفاوت بین شصت در صد (که آنهم در عمل بکمتر از نصف آن تقلیل یافت) و پنجاه در صد یعنی ده درصد چیزی نیست که جنابعالی را وادار کند در مقابل ملت ایران بخدای لایزال قسم

یادکنید که لایحهٔ تقلیل پشتوانهٔ بحدی مضر بحال مملکت است که نمیتوان مضار آنرا گفت. لایحهٔ تقدیمی بمجلس پس از مطالعات زیاد و از طرف اشخاص علاقه‌مند بوطنشان تهیه شده است. باتقلیل پشتوانهٔ به پنجاه درصد (۲۷ درصد کمتر از آنچه فعلاً هست) مبلغی ارز و طلا از پشتوانهٔ آزاد خواهد شد که امید میرود هم احتیاجات ریالی کشور را برای کارهای عمرانی تامین خواهد کرد و هم مبلغی ارز برای خریدهای درخارج تهیه خواهد نمود. در حالی که اگر پشتوانهٔ شصت درصد تعیین گردد آنچه آزاد میشود باید برای تامین احتیاجات ریالی کنار گذاشته شود و این عمل بمصلح کشور نیست زیرا همانطور که سابقاً گفته شد قسمتی از ارزی که باید بمصارف عمرانی برسد را کد خواهد ماند در صورتیکه اگر برای مخارج ارزی برنامهٔ عمرانی و کارهای تولیدی مصرف شود یک قسمت از اسکناسهای ریالی باین ترتیب جمع آوری میشود و این عمل خود بمنفع اقتصاد ملی ما است.

در یک قسمت از اظهارات روز ۲۶ اسفند در مجلس شورای ملی چنین فرموده‌اید: "... مجبور نیستید برای تولید و برای برنامهٔ بروید قیمت طلای خودتان را کم نکنید ...". برای رفع اشتباه که گویا تصور فرموده‌اید این عمل یک نوع تنزل ارزش ریالی است لازم میدانم خاطر شریف را متذکر سازم که در لایحهٔ دولت هیچوجه من‌الوجه در نظر نیست که ارزش ریالی تنزل داده شود. در اینجا بيمورد نمیدانم عرض کنم که اگر چه در این لایحهٔ هیچوجه تنزل ریالی در نظر نیست ولی اگر یک روزی چنین اقدامی مفید و لازم بنظر برسد مبادرت بآن نباید "خیانت عظیم بملت" (بطوریکه در ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ در مجلس شورای ملی اظهار فرمودید) محسوب شود چه خود جنابعالی نرخ لیره را در ۲۵ بهمن ۱۳۰۹ موقعیکه وزیر دارایی بودید از ۶۰ ریال به ۹۰ ریال ترقی دادید یعنی نرخ ارز را به پول ایران پنجاه درصد بالا بردید و حاجت بذكر نیست که در انجام این عمل نه تنها خیانتی بملت نفرمودید بلکه آنرا بانهایت حسن نیت و خدمت بایران انجام فرمودید.

اینکه فرموده‌اید در نتیجهٔ تصویب لایحهٔ قیمت‌ها بالا خواهد رفت جنابعالی اطمینان میدهم که همین نوع اظهارات است که ممکن است بهانه‌ای بدست استفادهٔ جویان بدهد تا قیمت‌ها را بالا ببرند و گرنه هرگاه ارزشها و ریال‌ها یک‌ایک از صاحبان درآمدها در بیفتت بشود این عملی حد ذاته نباید موجب نگرانی باشد. علاوهٔ این نکته را هم باید در نظر داشت که یک روزی باید بفقرو فلاکت مردم این مملکت تخفیف داده شود و این امر میسر نیست مگر با بکار انداختن ثروتهای طبیعی این کشور که خوشختانه بمقادیر متناسبی وجود دارد و برای نیل باین مقصود نباید از فراهم کردن وجود و سرمایه‌های لازم هراسناک بود.

چون در ضمن بیانات ۲۶ اسفند فرموده اید "..... اراضی شهر بالا میرود...  
 ... چرا باید بانک باسیکولاتورها پول بدهد، این پول مملکت برای این است که  
 باشخاصی داده شود برای معاملات لازم و ضروری تجارتنی....." جنابعالی  
 اطمینان میدهم که بانک ملی ازدادن اعتباراتی که بمنظور سفته بازی (اسیکولاسیون)  
 برسد کاملا "اجتناب دارد و اگر هستند کسانی که اعتباراتی بعنوان مشروع از بانک  
 دریافت میکنند ولی درحقیقت آن اعتبارات را بمصارف سفته بازی میرسانند بسیار  
 خوشوقت خواهم شد که این اشخاص را لطفاً "بانک معرفی فرمائید تا از هرگونه معامله با  
 آنها در آینده خودداری شود."

اما اینکه اظهار فرموده اید چرا با وجود اجازه مجلس شورای ملی بانک ملی به  
 دولت قرض داده است لزوماً "خاطر محترم رامستحضر میدارد که جمع فروشیکه بانک ملی  
 در مدت تصدی اینجناب یعنی درشش سال اخیر بدولت داده بالغ بر دو هزار میلیون  
 ریال است که تمام آن در مدت ریاست کل دارایی دکتر میلسو و تماماً "بموجب  
 قوانینی بوده است که بتصویب مجلس شورای ملی رسیده."

اینجناب اطمینان کامل دارم که اگر علی رغم قوانین مصوبه و تقاضای دکتر -  
 میلسو بانک ملی ازدادن وام خودداری میکرد خود جنابعالی از اشخاصی میبودید که  
 بانک را مورد تعرض قرارداد میفرمودید بانک چه حق دارد از اعطای قرضه بدستگاههایی که  
 تحت ریاست و اختیارات یک نفر خارجی قرار گرفته و مستشاران خارجی این وجوه را برای  
 اداره امور مملکت لازم و ضرور میدانند امتناع ورزد و در چنین صورتی قطعاً "بانک ملی  
 رامسئول تمام نتایج سوء و عدم موفقیت های آن مستشار خارجی معرفی میفرمودید.  
 با اینوصف از انصاف دوراست که عمل بانک را که هم باستناد قوانین مصوبه وهم در  
 زمان تصدی مستشاران خارجی بوده که جنابعالی بکرات استخدام آنها را با اختیارات  
 تام و تمام برای اداره امور اقتصادی کشور تجویز فرموده اید اینگونه مورد اعتراض قرار دهید.

باتوجه بتوضیحاتیکه در این نامه تقدیم گردیده نظر با اعتقادیکه بمسئول پرستی  
 جنابعالی دارم و باتوسل بجوانمردی و شهامت اخلاقی آنجناب تمنی دارم برای رفع  
 اثرات بیانات ۲۶ اسفند خود هنگامیکه لایحه پشتوانه دوباره در مجلس شورای ملی  
 مطرح میگردد از دفاع از لایحه مذکور خودداری نفرمائید و از این راه نه تنها اینجناب  
 را قریب امتنان بلکه در گذراندن قانونی که کاملاً بمصالح و صرفه کشور است کمک موثری فرمائید.  
 چنانچه پس از ملاحظه این نامه توضیحاتی لازم باشد اینجناب خود را کاملاً "در  
 اختیار جنابعالی میگذارم که هر وقتی را که تعیین میفرمائید شرفیاب شوم و توضیحات  
 بیشتری حضوراً" بدهم.

ابوالحسن ابتهاج



عباسقلی گلشانیان

## خاطرات زندگی سیاسی من

۹

مخصوص می آمد لحن تندى داشت و من که آشنا به طرز نامه‌های دفتر مخصوص بودم و روزهای آخر وزارت داور و بدر را دیده بودم بهر فقا گوشزد میکردم که ستاره سرتیپ در حال خاموش شدن است . که این موضوع قرارداد ضربه آخربود که بیچاره امیر خسروی را از کار برکنار کرد و دیگر هیچوقت کار دولتی اعم از کشوری و لشکری نداشت . مثلاً " یک ماه قبل از آخر سال چند روز از پرداخت حقوق وزارت جنگ که پانزده روز پانزده روز پرداخت می شد تأخیر شده بود یک سرهنگ و چند افسر دیگر به وزارت دارائی آمدند و گفتند آمده ایم حقوق وزارت جنگ را فوراً بگیریم و دستور داریم تا پول پرداخت نشده وزیر و خزانه داری و دیحساب وزارت جنگ توقیف هستند . یاد دارم که در خزانه وجه لازم نبود . امیر خسروی بمن مراجعه و خواهش کرد اقدامی

این مطلب را هم بطور معترضه بایند بگویم که از اواخر سال ۱۳۱۹ بنظر من کار امیر خسروی تمام بود . چون نامه‌هایی که از دفتر



امیر خسروی



علی منصور

در خیابان شاه . من با عجله به دفتر ایشان رفتم . در دفتر ایشان آقایان فرزین رئیس بانک ملی و آقای دکتر امینی مدیر کل اقتصادی



دکتر علی امینی

هم بودند . پرونده قرارداد یوکه سی سی که این جریانات مربوط به آن بود روی میز آقای نخست وزیر بود . ایشان جریان را از زبان آقای دکتر امینی شنیده بودند منم توضیح دادم و مخصوصاً "باین نکته تکیه کردم که جریان قرارداد بر خلاف مصلحت است و حق این بود که قبلاً" کسب اجازه می شد . ایشان توجه داشتند چون یادداشت کتبی من روی پرونده بود .

بعد از مدتی مذاکره مرحوم منصور گفتند

بکم . من به مرحوم وفا که طرف ما در دخانیات بود و قرارداد فروش سیگار و توتون با او بود مذاکره و خواهش کردم علی الحساب پانصد هزار تومان هر طوری شده تهیه و به خزانه بپردازد که بتوانیم حقوق وزارت جنگ را که چند روز عقب افتاده بود بپردازیم تمام این پیش آمدها حکایت داشت که وضع امیر خسروی حتی در نظر اعلی حضرت هم خوب نیست .

باری برگردیم به اصل مطلب - روز شنبه ۲۶ اردیبهشت من امیر خسروی را ندیدم و از جریانات شب شنبه هم در هیئت دولت کسی اطلاعی نداشت چون باز گو کردن جریانات و مذاکرات هیئت دولت در خارج بسیار خطرناک بود . صبح روز بعد یعنی یکشنبه ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۲۰ من مثل هر روز صبحها پیاده به وزارتخانه میرفتم و این عادت من از بدو شروع به خدمت اداری بود و حتی در مقام وزارت هم هیچوقت ترک نشد .

در میدان سپه پیش خدمت را دیدم دوان دوان آمد و گفت جناب نخست وزیر از اول وقت چند مرتبه تلفن کردند و شما را احضار کردند که بدفتر ایشان در وزارت پیشه و هنر بروید علت اینکه قرار شد به وزارت پیشه و هنر برویم این بود که مرحوم منصور الملک علاوه بر نخست وزیری ، وزیر پیشه و هنر هم بودند ، صبحها در وزارتخانه پیشه و هنر میرفتند و بعد از چند ساعت که بکار وزارت رسیدگی میکردند به نخست وزیری میرفتند .

عمارت وزارت پیشه و هنر اجاره ای بود



یداله عضدی

زودتر اقدام کند و زیری برای وزارت دارائی انتخاب شود .

آقای منصور گفتند فردا شرفیاب میشوم و رسماً شما را معرفی میکنم بعد از رفتن منصور رفقا به من تریک گفتند و من مبهوت ، ضمناً "خوشحال بدفتر خود رفتم و دنباله کارها را گرفتم و از آقای عضدی خواهش کردم مرا از جریان کارهای مالی وزارتخانه مرتباً آگاه سازند . بعد که اطاق خلوت شد وسیله تلفن با آقای منصور صحبت کردم و گفتم چه شد که این فرعونام من درآمد .

اظهار کرد مرا صریح شاه بود چون پرونده قرار داد را من بنظرشان رساندم یادداشت شط را که ملاحظه کردند فرمودند خود این شخص که معاون است کفیل شود من گفتم صلاح است من رد کنم ؟ چون به حقیقت حق من بیمناک بودم و اهمیت کار را خوب میدانستم . اظهار کرد بهیچوجه .

منهم تصمیم گرفتم خودم در موقع شرفیابی مطالبی بعرض برسانم . یک حاشیه میروم - برای اطلاع خوانندگان . اعلیحضرت رضا شاه در چند سال آخر سلطنت هر وقت یک وزیری مورد بی مرحمتی واقع می شد بجای او معاون

شما بروید و وزارت دارائی که ایشان بروند شرفیاب شوند و اظهار کردند اعلیحضرت همایونی فرموده اند شخص دیگری را برای وزارت دارائی در نظر بگیرم و اصرار کردند تا تعیین وزیر جدید ما مراقبت کامل کنیم که کارها از جریان نیفتد . من به وزارتخانه رفتم و با مرحوم عضدی صحبت کردیم و به آقایان مدیر کلها تذکر دادیم که وزیر عوض شده و باید منتظر باشیم به بینیم چه شخصی وزیر دارائی خواهد شد .

ساعت یازده مرحوم منصور به وزارت دارائی آمدند و به اطاق وزیر رفتند و دستور دادند معاونین و مدیران کل حاضر شوند . بعد که همه حاضر شدند گفتند اعلیحضرت از اینکه بدون اجازه معظم له امیر خسروی اقدام کرده ناراضی شدند و ایشان را معزول و دستور فرمودند گلشائیان کفیل وزارت دارائی شود .

### کفالت وزارت دارائی :

البته این اظهار بسیار غیر مترقبه بود چون عضدی معاون اول بود و بعداً اطلاع پیدا کردم شب قبل در دولت آقای عضدی را در نظر گرفته بودند که به شاهنشاه پیشنهاد کنند من در یک حالت عجیبی قرار گرفتم . از طرفی طبیعی است هر کس آرزوی رسیدن به مقام را دارد و از طرف دیگر تمام مشکلات وزارتخانه با آن طول و عرض کار و توجه و دقت شخص اعلیحضرت رضا شاه که خود من شاهد یک قسمت اقتصادی آن از سال ۱۳۱۵ تا آن سال بودم . خلاصه فقط تشکری کردم و گفتم اطاعت میشود ولی از آقای منصور خواهش کردم



سید محمد سجادی

بازرگانی بود مدتی کفیل بود چون شهریور  
۱۳۲۰ پیش آمد وزیر نشد .



صادق وثیقی

خود من در ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۲۴  
کفیل وزارت دارائی شدم و در ۱۸ شهریور همان  
سال وزیر دارائی شدم .

( ادامه دارد )

وزارتخانه را که مدتی بود معاون بود به کفالت  
انتخاب میکردند . اگر بعد از مدتی از عهده  
کار آنطور که دلخواه مقام سلطنت بود برمی آمد  
وزیر می شد و سابقه زیادی داشت .



علی اصغر حکمت

آنچه بخاطر دارم در مورد این اشخاص  
به همین نحو عمل شد .

آقای علی اصغر حکمت معاون بود ،  
کفیل شد و بعد وزیر فرهنگ .

آقای دکتر سجادی مدتی معاون وزارت  
راه بود بعد کفیل شد و سپس وزیر راه .

مرحوم بدر معاون بود بعد از داور کفیل  
شد و یکسال بعد وزیر دارائی شد .

مرحوم مرآت معاون بود بعد کفیل و  
سپس وزیر شد . صادق وثیقی معاون وزارت



اسماعیل مرآت

## سپهر

سپهرا ز بیداد خستی روانم  
گستی به تیغ جفا تار و پودم  
بر آوردی از بن نهال امیدم  
ز جورتم غمینم ، ز ظلمت پریشم  
وزاندی ز بس صر صر نامرادی  
گواراتر است از بهشت تو بر من  
گشادی دمامم ، ز شست شقاوت  
نمائی چو عطشان ، پیایی سرابم  
فریبی چو کودک ، بدستان ولعیم  
رسانی تو جان از تعب بر لبم ، تا  
به ابری سیه تا نتابم فروغی  
گزینم اگر لانه ، ناکرده مأوی  
اگر شکوه کردم ز جور تو روزی  
تا کاینسان به اختیار و نیکان نپائی  
دژ مخوی و غدار و ناسازگاری  
به عبوق برشد ز جورتم خروشم  
نه دارم به مهر تو در دل امیدی  
قدم گر گذارم به بام تعالی  
به دشت فریب تو عمری به باطل

برافروختی آتش از کین به جانم  
درودی به داس ستم کشتخوانم  
فکندی ز پی ریشه آرمانم  
ز کینت نزندم ، ز کیدت توانم  
به شمع خموش و فرو مرده مانم  
جهانا بود گر به دوزخ مگانم  
خدنگ روانگاه و کردی نشانم  
کشانی بهر جا که خواهی عنانم  
کنی با فسونی به خواب گرانم  
شبی را به حرمان به روزی رسانم  
کنی نا درخشیده ناگه نهانم  
زنی بر هم از بیخ و بن آشیانم  
بریدی زبانم ، شکستی بنانم  
چه سازی دگر با من آخر ندانم  
نوئی نفس حرمان و اصل زیانم  
ز کیوان گذشت از جفایت فغانم  
نه باشد ز کید تو هرگز امانم  
کشی ناگه از زیر پا نردبانم  
به دنبال مجهول مطلق دوانم



سپهرا ، تو بازی و من صعوه آسا  
ولی با همه زرق و ترفند و ریوت  
کمر خم نسازم ، به نزد تو ناکس  
تو صدره مرا آزمودی و دیدی  
اگر آزموده ز نو آزمائی  
نکردد ، الا به تعظیم یکتا  
سپهرا ، سپر نفکم در مصافت  
به بشکستن جادوی هفتخوانت  
که رامش و بزم ، چون رامتینم  
گه پهلوانی و زور آزمائی  
به شعرو سخن سنجی و بذله گوئی  
به عزم و عقیدت ، دژی استوارم  
به خامه دبیرم به هیجا دلیرم  
نماز روی لاف و گزاف است فضل  
ره کژلبیوم ، کشندار به بندم  
نگردم به پیرامن چاپلوسی  
چو بوجار زنجان نیم تا ز هرسو  
نلغزد مرا پای ایمان و وجدان  
ز بیداد گرها بستختی نفورم  
نیم خود ستا تا خلاف حقیقت  
سپهرا ! ز جور تو خونابه دل  
گرفتم فرا اندرین ملک پندی  
پذیرفت باید بهر لحظه رنگی  
چو پیکرنگ و یک دنده و پاکبازم  
سپهرا ! به نیرنگ و حیلت چنانی  
به جمشید ، رو میکن آنچه توانی

به چنگال قهرت اسیر هوانم  
ز سر سختی و استقامت بر آنم  
که تسلیم را کار مردان ندانم  
گه آزمایش نه چون دیگرانم  
سر انجام خسران بری ز امتحانم  
جدا گر کنی بند بند استخوانم  
دو تا گر کنی پشت ، همچون کمانم  
که در عرصه رزم تو پهلوانم  
گویاستان رستم داستانم  
که کوشش و وزم ، شیر ژیانم  
هماورد و همتای پیل دمانم  
هنر مند و نام آور و نکته دانم  
به عمق فضیلت ، یمی بیکرانم  
به تدبیر پیرم ، به نیرو جوانم  
نه از راه ریو و ریاب و نانم  
تملق نگویم ، برند از زبانم  
ببخشند گنجی اگر رایگانم  
وزد باد من نیز ز آنسو وزانم  
فرو باد ار سیم و زر ز آستانم  
به درماندگان مشفق و مهربانم  
زمن لاف و گویم چنین و چنانم  
چکدبرخ ، از دیده خون چکانم  
عجب پند تلخی که کاهد روانم  
چه سازم ، در اینکار من ناتوانم  
به حرمان و ناکامی اندر ، از آنم  
که باشد به وصف تو الکن لسانم  
کنم نیز من با تو آنچه توانم

# چگونگی آب شرب پایتخت در دوران قاجاریه

سناتور علی اکبر جلیوند

موضوع کم آبی در شهر طهران از بدو انتخاب این شهر بعنوان پایتخت مشکلی را برای سکنه آن فراهم میکرد اگر چه شهر طهران در ایام قدیم بدین وسعت و این جمعیت نبود ولی مشکل کم آبی بخصوص در فصل تابستان هر ساله کم و بیش موجود بود مخصوصاً " در محلات جنوبی طهران .

در سال ۱۳۱۴ هجری قمری یعنی سال اول سلطنت مظفردالدینشاه که کم کم بی نظمی و هرج و مرج در تمام شئون مملکت شروع شده بود در امیر تقسیم آب در محلات شهر طهران هم این بی نظمی بچشم میخورد بخصوص که اهل نظام و سربازان بواسطه بی انضباطی و اشرار محل بجهت ضعف حکومت بزور متوسل شده و حق سایرین را تضییع میکردند و میرابها هم از این موقعیت سوء استفاده کرده نهایت اجحاف را مینمودند . از جمله در محله چاله میدان که از محلات قدیمی و پر جمعیت دارالخلافت بود بواسطه کمی آب مشکلات مردم از این حیث بیشتر از سایر نقاط بود و گاه در تابستان دو ماه و بلکه بیشتر آب به بعضی خانهها نمیرسید .

در آن ایام قسمت اعظم محله چاله میدان از قنات مرحوم حاجی حسین خان شاهسون ملقب به شهاب الملک (۱) مشروب میگردد . این قنات را مرحوم حاجی شهاب الملک که بعداً "ملقب به نظام الدوله شد احداث کرده و آب آنرا با شرایطی برای استفاده ساکنین محله چاله میدان وقف نموده بود منزل خود او هم در همان محله بود که بعد از فوت وی پسرش حاجی غلامرضا خان آصف الدوله (۲) در آن منزل سکونت داشت و مظفر قنات موصوف

۱- حسین خان شاهسون از رجال و سرکردگان نیمه اول عصر ناصری است و مناصب مهم و مختلف داشته از جمله استانداری کرمان و بلوچستان - خراسان و غیره - ابتدا لقب او شهاب الملک بود و بعد به نظام الدوله ملقب شد .

۲- غلامرضا خان شاهسون پسر حسین خان نظام الدوله ابتداءً ملقب بشهاب الملک و آصف الدوله شد از رجال و اواخر عصر ناصری و زمان مظفردالدینشاه است و والی کرمان و بلوچستان - کرمانشاه - مازندران - خوزستان - خراسان - و حکومت طهران را داشت ، و در اوائل مشروطیت در کابینه ناصر الملک مدت کمی وزیر کشور شد .

هم در خانه مرحوم شهاب‌الملک بود. اداره قنات مزبور از نظر اجرای شرایط و قفنامه با میرزا محمد خان مشکوة الممالک<sup>(۳)</sup> بود که سالها طبق قفنامه عمل مینمود و اهالی محله چاله میدان هم راضی بودند. در تابستان سال ۱۳۱۴ هجری قمری بواسطه کم آبی و بی نظمی در امر تقسیم آب قنات مذکور و تعدی سربازان و اشرار محل و سوء استفاده و اجحاف میرابها و نبودن نظم و نسق در کارها مشکوة الممالک از مداخله در امر قنات خودداری نمود و در نتیجه امر آب رسانی به محله چاله میدان مختل شده و اهالی آن محله از این حیث در مضیقه واقع شدند لذا به حاجی شیخ فضل‌الله نوری مجتهد متنفذ و مشهور طهران متوسل میشوند. ایشان هم شرحی بشاهزاده عبدالحسین میرزا فرمانفرما حاکم طهران در این باب مینویسند و فرمانفرما<sup>(۴)</sup> هم از مشکوة الممالک می‌خواهد که بواسطه سابقه و اطلاع در امر قنات و تقاضای اهالی محل مجدداً "مداخله نموده و نظم و ترتیبی در این باب بدهد که ساکنین محله چاله میدان آسوده شوند، در ضمن چنانچه کسی تخطی و تجاوزی کند جدا جلودگیری نماید.

مشکوة الممالک، هم ابتداءً نامه‌ای بصادق خان امین نظام<sup>(۵)</sup>. امیر توپخانه نوشته و از ایشان می‌خواهد که از سربازانی که در امر قنات مزبور بدون حق مداخله نموده و حق سایرین را تضییع میکنند جلوگیری شود. امیر توپخانه هم بسربازان مذکور قدغن میکند که دخالتی در کار قنات و تقسیم آب آن ننمایند.

و بعد قرار دادی برای تقسیم آب در ایام هفته بین کوچه‌ها و خانه‌های محله چاله میدان از طرف مشکوة الممالک بامنای دولت پیشنهاد میشود که بوسیله میرزا شفیع مستشار الملک وزیر طهران<sup>(۶)</sup> و نصره السلطنه<sup>(۷)</sup> دائی مظفرالدینشاه که مسئول امور سرباز

۳- میرزا محمد خان مشکوة الممالک از درباریان اواخر عصر ناصری و زمامان مظفرالدینشاه است و یسرحاجی میرزا علی مشکوة الملک مشهور به مقدس است که پیش خدمت مخصوص ناصرالدین شاه بوده و حکومت‌های مختلف داشته است.

۴- عبدالحسین میرزا فرمانفرما پسر فیروز میرزا نصره الدوله و نوه عباس میرزا نایب السلطنه است ابتداءً بلقب نصره الدوله و بعد سالار لشکر و در آخر فرمانفرما ملقب گردید. از رجال سرشناس دوره مظفرالدین شاه و زمان مشروطیت است مشاغل بزرگ بعهده داشته. در مشروطیت هم بدفعات وزیر و یک دفعه هم رئیس الوزراء شده است.

۵- صادق خان یا محمد صادق خان امین نظام از طایفه قاجار شامیاتی و از محصلین دوره اول دارالفنون در رشته توپخانه بود مدت‌ها ریاست توپخانه را داشت و بهمین مناسبت ملقب به امین نظام گردید و با میر توپخانه مشهور بود.

۶- میرزا شفیع از اهالی گرگان آشتیان و جزء مستوفیان بود در عصر ناصری و



خانه‌ها بوده تأیید میشود و قرار بر اجرای آن گذاشته میشود و کار آب رسانی بخانه‌های محله چاله میدان در مدت کمی تا اندازه‌ای سرو صورت میگیرد که اهالی محله مزبور بوسیله سید محمد مجتهد شرحی بفرمانفرما حکومت طهران نوشته و اظهار رضایت مینمایند . و بعداً " از طرف مشکوه‌الجمالک برای وظایف میرابها و حق الزحمه آنها و نظم آب رسانی بآن محله پیشنهادی بحکومت طهران و امنای دولت میشود که از طرف میرزا اسدالله خان ناظم الدوله ۸ حاکم وقت طهران و سلطان حسین میرزانیرالدوله ۹ وزیر طهران و نصره السلطنه دائی مظفرالدینشاه و حسن خان وزیر نظام ۱۰ تأیید شده و بموقع اجراء گذاشته میشود و همچنین باقرخان سعدالسلطنه ۱۱ از رجال آن زمان که ساکن محله چاله میدان بوده است



مظفری پیشکاری مالیه خراسان و آذربایجان را داشته در سال ۱۳۱۴ معاون فرمانفرما حاکم طهران شده باصطلاح آنروز وزیر طهران میگفتند .

۷- روح‌الله میرزا نصرالسلطنه دائی مظفرالدینشاه و نوه فتحعلیشاه است در دستگاه ولیعهد مظفرالدین میرزا در تبریز مشغول خدمت بود و سمت مهنداری و پیشخدمت باشی ولیعهد را داشت و در زمان سلطنت مظفرالدینشاه این سمتها را باضافه مناصب دیگری برای خود حفظ کرده بود .

۸- میرزا اسدالله خان از خانواده دیباو برادر ناظم‌العلمای تبریزی است از اعضاء وزارت خارجه و از رجال مشهور زمان ناصرالدینشاه و مظفرالدینشاه میباشد ابتداءً وکیل الملک لقب داشت ، بعد ملقب به ناظم الدوله شد و وزیر مختار ایران در پترزبورگ و اسلامبول بوده مدتی حوالی فارس و در سال ۱۳۱۵ هـ ق وزیر دادگستری شد و در اواخر همین سال بجای فرمانفرما حاکم طهران گردید و بعد رئیس دوازدهم شورای کبری گردید در سال ۱۳۱۹ هـ ق در گذشت مردی فاضل و دانشمند بوده است .

۹- سلطان حسین میرزانیرالدوله نوه فتحعلیشاه از شاهزادگان متمول و اکثراً " حکومت نیشابور و سبزوار را داشت مدتی که والی خراسان بود در سال ۱۳۱۶ هـ ق که حکومت طهران بناظم الدوله تفویض شد وی معاون حاکم تهران و سپس حاکم تهران گردید .

۱۰- حسن خان افشار فرزند آقا قاسم افشار حاکم آخوندباشی کل نظام است که بعد از مرگ پدر ابتداءً لقب آخوندباشی گرفت و بعداً به ترتیب بالقب سیف‌السلطنه - وزیر نظام و سردار کل ملقب گردید از رجال و سرکردگان اواخر دوره ناصری و زمان مظفرالدینشاه بود و نیای خانواده‌های افشار و یار افشار میباشد .

۱۱- آقا باقر ملقب بعدالسلطنه پسر دائی میرزا علی اصغر خان اتابک از متنفذین



شرحی به مشکوٰۃ الممالک نوشته و تقاضا مینماید که بواسطه اطلاع و سابقه و همچنین برای تحصیل ثواب و اخروی در امر تقسیم آب قنات مزبور از لحاظ رفاه و آسایش اهالی محله مراقبت و احترام کامل بنماید که در حاشیه نامه مذکور میرزا علی اصغر خان اتابک صدراعظم وقت این موضوع را تأکید و تأیید مینماید .

بهر حال چون این مکاتبات مربوط به هشتاد سال قبل است و تا اندازه ای روشنگر طرز فکر مسئولین امر در آن ایام و نوع اداره کارها در آن زمان و اهمیت موضوع تأمین آب برای سکنه دارالخلافت بوده است و در ضمن اسامی کوجه ها و ساکنین سرشناس این محله قدیمی را در آن ایام متذکر است لذا مطالب چند نامه را که در بالا ذکر شد برای مطالعه علاقمندان ذیلا " نقل مینماید :

نامه حاجی شیخ فضل الله نوری مجتهد بفرمانفرما حکومت طهران

بسم الله الرحمن الرحيم

عرض میشود: بعد از اظهار دعاگوئی و ثنا جوئی که وظیفه مستمر است تصدیق میدهد اهالی و سکنه چاله میدان کرارا " بواسطه بی آبی نزد داعی آمده اند و تشکی و تظلم نموده اند که جماعتی از اوباش و اشرار که در سر قنات موقوفه مرحوم شهاب الملک آمده اند و برخلاف قرار داد واقف شق نهر کرده و آب را بخارج میبرند و موقوف علیهم را تشنه نگاه میدارند . مرحوم شهاب الملک که این قنات را وقف نموده شرایط چندی مقرر داشته که اهالی آن محل آسوده باشند و بی آب نمانند چون جناب فخامت نصاب میرزا محمد خان مشکوٰۃ الممالک که از سکنه آن محل و از وضع بی آبی و آن حضرات اشرار اطلاع دارند امر و مقرر فرمایند که دو نفریکه خود اهالی به تراضی معین نموده اند مقرر کند که بدون اطلاع این دو نفر آب را به محل نبرند و در هر شب و روزی با اطلاع و همراهی این دو نفر آب را به محل کوجه و شارع برسانند که موقوفها علیهم تشنه نمانند معلوم است مرحمت خواهند فرمود که تمام اهالی مشروب و دعاگوی وجود مسعود حضرت مستطاب اسعدوالا باشند . زیاده عرضی ندارد . ایام جلالت مستدام پشت صفحه مهر شیخ فضل الله نوری است . باسجع مهر ذلک فضل الله یوتیه من یشاء .



و متولین او آخر عصر ناصری و زمان مظفرالدینشاه میباشد حکومت های مختلف و صاحب و مشاغل متعدد داشته در سال ۱۳۲۵ " اوائل مشروطیت " حاکم زنجان بود که بدستور ملاقرابعلی مجتهد منتفذ و مستبد زنجان بوسیله اشرار بسختی مجروح گردید که همین جراحت موجب مرگ وی شد .

شرحی که فرما نفر حاکم طهران در حاشیه نامه حاج شیخ فضل الله مجتهد به مشکوه الممالک نوشته است؛ جناب مشکوه الممالک زید مجده . این مرقومه جناب مستطاب آقای شیخ فضل الله سلمه الله را بخوانید و چون خودتان از مسئله مسبوق و سابقه اطلاع دارید کاملاً " در این باب رسیدگی و از روی قرار داد واقف و طوریکه اسباب آسودگی اهل محله است قدغن نمایند اراضی موقوف علیهم را سیراب نمایند و آبی که از باغ جناب جلالتمآب اجل آقای آصف الدوله دام اقباله بیرون میآید تمام و کمال باهل محله و موقوفات برسانند و اگر شق نهر کرده و بخواهند آب را بخارج برده و موقوف علیهم را تشنه نگاهدارند موافق قرارداد واقف نهر آنهارا پرکنید و تمام آب را باهالی و سکنه چاله میدان بدهید که خلاف قرارداد وقف نشده و آسوده شوند البته در این خصوص دقت و اهتمام کامل مرعی نمائید که مجدداً " اسباب تشکی آنها نشود .

پشت صفحه مهر فرمانفرما

نامه‌های آسید محمد مجتهد به فرمانفرما حکومت طهران

عرض میشود بجهت بیان عرض تشکر این حکومت را بنمایم که عطف و مرحمت حضرت مستطاب اجل اشرف والا شامل حال فقراء و ضعفاى اهل محله چاله میدان شده گه جناب جلالتمآب آقای مشکوه الممالک دام اقباله را متعجب فرموده که باهتمام ایشان اکثری از خانه‌هاییکه دو ماه متجاوز بود آب نرسیده بود مشروب شوند و دعاگوی وجود مبارک هستند عریضه‌ای هم اهل محل عرض کرده اند بلحاظ مبارک میگردد تتمه خانه‌ها که بی آب مانده است بواسطه تقلباتیکه آقای مشکوه الممالک از این چند نفر میراب دیده‌اند چندی است توجه نمیکنند و میراب هم بدلخواه خود تعدیات میکنند استسدا آنستکه مقرر فرمائید بهمان اهتمام سابق که در کمال انتظام بود جناب ایشان مراقبت کنند که کار بر مردم سخت نشود تا مزید بردعاگوئی و دوام عمر و عزت حضرت مستطاب والا بوده باشد .

پشت صفحه مهر محمد الحسینی

شرحی که فرمانفرما در حاشیه نامه فوق‌الذکر به مشکوه الممالک نوشته است :

جناب جلالتمآب مشکوه الممالک این رقعہ جناب مستطاب آقا سید محمد سلمه الله تعالی مرقوم فرموده‌اند و اهل محله از جناب شما کمال رضایت را دارند بهتر این است مراقبت بیشتر نموده آنهائیکه آب یاری نشده و سختی دارند مقرر که مشروب نمایند و اگر هم کسی از جناب شما خیال‌نمرد داشته باشد بجناب جلالتمآب آقای مستشارالملک دام اقباله اطلاع بدهید اجرای مقصود شما را خواهند فرمود که اهل محله آسوده شوند فی شهر ربیع الثانی ۱۳۱۴

پشت صفحه مهر فرمانفرما

نامه مشکوة الممالک بصادق خان امیر توپخانه :

قربانت شوم حسب الامر حضرت اجل عالی که این چهار نفر اهل نظام .  
مصطفی موزیکانچی غلامعلی توپچی صفر قورخانچی جعفر قورخانچی  
باید مداخله بامر آب قنات مرحوم مغفور نظام الدوله بهیچوجه نداشته باشند محض  
آنکه گاه و بیگاه مداخله نمایند مستدعی است دو کلمه دستخط فرموده مبرهن شود که هر وقت  
مداخله و شرارت نمایند منع کرده تا اسباب آسایش اهل محل گردد زیاده جسارت است .  
شرحی که امیر توپخانه بسربازهای مزبور نوشته است :  
مصطفی و غیره ابداً " در سرقنات و مداخله آب نباید بنمائید اگر حرفی داری بیانزد  
من مطلع شوم . پشت صفحه مهر صادق

### صورت تقسیم آب قنات مزبور در ایام هفته

در ایام هفته آب باینقرار به محلات خواهد رسید :

شب یکشنبه و روز یکشنبه از باغ ملا کریم الی کوچه نجار باشی تا برسد خانه لقمان الملک  
شب دوشنبه و روز دوشنبه از باغ ملا کریم الی حمام قبله تا برسد خانواده آقا الی کوچه  
آقای وقایع نگار تا برسد خانه درویشها  
شب سه شنبه و روز سه شنبه از در مسجد آقا میرود کوچه حمام گلشن الی برسد خانه آقای  
حاجی میرزا هادی الی پشت بدنه .  
شب چهارشنبه و روز چهارشنبه از تکیه عباسعلی میرود خانه آقای آقا سید ابراهیم  
قزوینی تا برسد خانه آقا سید کاظم از آنطرف خانه حاجی میرزا محمد علی محتاج .  
شب پنجشنبه و روز پنجشنبه از حمام قبله الی خانواده حاجی علیقلی خان تا برسد خانه  
محمد تقی خان و کوچه افشارها الی چاله میدان .  
شب جمعه خانه جناب نظام الدوله با همسایه های مشارالیه .  
شب شنبه و روز شنبه از باغ ملا کریم الی برود کوچه خانواده نایب سیفعلی خان تا برسد  
خانه حاجی محمد حسن .

### شرحی که مستشار الملک وزیر طهران در تأیید این تقسیم آب نوشته است

از قراریکه در این ورقه نوشته شده معتمد السلطان جناب مشکوة الممالک قدغن نموده  
میرابها مخالفت ننموده خانه های مفصله را مشروب نمایند که مردم آسوده باشند . شهر  
ربیع الثانی ۱۳۱۴ مهر مستشار الملک

شرحی که نصره السلطنه دائی مظفرالدینشاه در تأیید تقسیم نامه مزبور نوشته است

بموجب این ورقه که جناب معتمد السلطان مشکوة الممالک زبیده مجده عالی قرار داده اند و جناب جلالتمآب اجل مستشار الملک وزیر دارالخلافه دام اقباله تصدیق نموده بهمین قرار رفتار نموده مطلقاً "تخلف نوزند ۲۵ شهر جمادی الاخر ۱۳۱۴ مهر نصر السلطنه .

### وظایف میرابها و حق الزحمه آنها

محض سلامت و دعا گوئی وجود مسعود مقدس اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلامیان پناه ارواح العالمین له الفداء امروز مقرر است که اهل محله چاله میدان همه ساله بجهت آب تنگی داشتند و بخسارت زیاد در هوای گرم پس از انتظار دو ماه از میرابها تحصیل آبی میکردند و غیر مکفی بود لهذا بلا حظه رفاه حال اهل محل و آسایش آنها که هر هفته آب از خریداری و غیر خریداری بهمه جا برسد قرار بر این شده است .

اولاً : هر کوجه مخصوص یک نفر میراب و شاگردش خواهد بود باکمال مواظبت که از وعده تخطی نکرده بنام خانهها آب برساند در صورت صحت قنات .

ثانیاً : اهل هر خانه در سال آنچه بمیراب می دادند و بزحمت و نزاع آب میبردند حال بانهایت آسایش و حرمت آن میراب آب را خواهد رسانید و در ازاء این خدمت و زحمت او هر کس در سال بفراخور حال خود آنچه میداند نصف آنوجه را تقسیم کرده ماهانه بدهند که مخارج میراب و شاگردش و شمع بشود که از اول شب تا صبح حرکت خواهد کرد . مثلاً " اگر اهل خانه در سال دوازده قران میدادند حالا ماهی پانصد دینار بدهند تا هر هفته در تابستان ساعتی پانزده قران موقوف شود دیناری زیاده از آن مأخذ میراب حق ندارد که چیزی بگیرد و هرگاه در سقایت و آب رسانیدن اهمال و مسامحه نمایند در ضمن اخاذی نمودن پس از تنبیه اخراج خواهند شد . باید بدون معطلی و تعلل در هر ماه ماهانه خود را بدهند که تعطیل در امر آب نشود . و هر یک از خانهها که ماهانه برای حق الزحمه میراب معین نمایند میراب آب نخواهد داد و حق گفتگو هم ندارد .

تحریر فی غره شهردی قعده الحرام ۱۳۱۴

شرحی که ناظم الدوله حاکم طهران در تصدیق وظایف میرابها نوشته است

چنانچه از قدیم الایام عمل قنات موقوفه مرحوم شهاب الملک موافق احکام شرعیه با جناب جلالتمآب مشکوة الممالک بوده است باید حالا هم ایشان اقدام نموده و هر کدام از



میرابهارا صلاح میدانند باید اخراج کرده نگذارند در سر آب باشند و هر کدام از دستورالعمل و صوابدیدایشان تخلف و تجاوز نمایند تنبیه نماید که در کمال نظم و ترتیب بهمان قرار داد سابق آب باهل محل برسد و اسباب شکایت احدی فراهم نیاید هر وقت از حکومت دارالخلافت تقویت بخواهد فراش حکومت برود و بدستورالعمل ایشان رفتار کند ۲ ربیع الثانی ۱۳۱۶ مهر ناظم الدوله

### نوشته نیرالدوله وزیر طهران در تأیید وظایف میرابها

جناب مشکوه الممالک دام مجدده العالی این قراریکه داده اید صحیح است و باید تمام اهل محله چاله میدان از همین قرار رفتار نموده و آنچه تعیین کرده اید برسانند و با سودگی مشروب شوند فی غره ذی القعدة الحرام ۱۳۱۶ مهر نیرالدوله

### نوشته وزیر نظام در تصدیق وظایف میرابها

موافق مرقومات مبارکه جناب مستطاب اجل اکرم افخم آقای ناظم الدوله و حضرت مستطاب اشرف والا آقای نیرالدوله دامت شوکتها باید جناب جلالتمآب عالی آقای مشکوه الممالک قراردادمتن رامعمول و مجری دارند فی شهر جمادی الاولی ۱۳۱۶ مهر وزیر نظام

### نوشته نصره السلطنه در تصدیق قرار داد مزبور

چنانچه از سوابق ایام معمول بوده است باید امر قنات موقوفه مرحوم شهاب الملک باجناب جلالتمآب مشکوه الممالک بوده باشد و هیچکس حق مداخله در کار قنات ندارد و باید میراب را خود ایشان معین نمایند و باختیار و استظهار ایشان است کلیه امور قنات و از اهل نظام چنانچه شرعا " مقرر است بعدا " کسی نباید مداخله کند فی شهر جمادی الاولی

۱۳۱۶

مهر نصر السلطنه

نامه سعد السلطنه به مشکوه الممالک درباره تقسیم آب قنات مزبور

خدمت ذی سعادت جناب جلالتمآب آقای مشکوه الممالک زید مجدده العالی  
غرض از احداث این قنات و اجرای این آب این بود که اهالی محله چاله میدان بواسطه

فانت هم در این حد در این حد در این حد  
 مصطفیٰ بن ابی طالب صلی الله علیه و آله  
 و آله و سلم

بایم ازله با بر آب قات مرم محفوظ  
 المردیه پخته

مغنی لکنه لک و بیگانه  
 فله نزهتیه سحر

فرنگه بمرکز نفع در وقت سحر  
 فله دراز

منع کف با آب عسل و مهر کعبه  
 زهر را

کعبه  
 کعبه  
 کعبه

کعبه  
 کعبه

کعبه  
 کعبه

کعبه  
 کعبه

کعبه  
 کعبه

نامه صادق خان امیر توپخانه به مشکوه الممالک



حضرت نیا خانیق قنبره کوه کربلا

نامه سعد السلطنه به مشکوه الممالک

معرض از احداث اینست در این آب این بود که ایله  
در بطنه وقت لیسان آب در راه نیشنه صفت  
در قرار که جمله شهره میرد در بطنه صفت

از این فضا است محویم

این آب است در جهان معدن برین جویان  
در این لای معدن است که نیشنه

در جگر مردم غیر بصیرت در این طبیعت این مردم  
حالی در تعب و غیر محض فرض کرده بر این آب

این در طرف حکومت ترعه و عرفه حکم تعدد

شود در طرف منحص هم این یکی است که

جانب است بقیاب عدد هم لای حاج

معه هم در این مردم و در این مردم

ملازمه است اینش مردم در این مردم  
بنامه به او کوه بود شهر در خ

از این لای معدن است که نیشنه





نفضال  
الوا قاسم



# مکسر خاندان حکومت گران

(خاندان اتابک)

۸

## فرزندان اسکندربیک

یکی دیگر از فرزندان ابراهیم امین السلطان و برادر علی اصغر اتابک مردی بنام اسکندر بیک می بود که سالهای متمادی امور ( دخیل آبادارخانه ) را بعهده داشت از او دو فرزند نامدار باقی ماند : یوسف خان سقا باشی پسر اسکندر بیک بجهت اشتغال مدت درازی به امور سقا باشی گری باین نام معروف گردید ، یوسف سقا باشی بعد عهده دار کار آب و نان دار ریاست اداره آب و غله تهران شد و از اینراه ثروتی اندوخت .

پسر دیگر اسکندربیک ، ( حسینعلی عزالسلطان ) بود که با خواهر وقار الملک ازدواج میکند ، خازن حضور ، برآیند این پیوند است که دختر اتابک را می گیرد اسمعیل امین الملک برادر اتابک داماد او می شود . عزالسلطان در ۱۳۰۸ خ . ( ۱۸۹۱ م . ) عهده دار ریاست فوج سواد کوه و امور بیوتات سلطنتی تهران می شود و به درجه سرتیپی نایل می آید جرج چرچیل پس از شرح مشاغل وی ، درآمد سالانه او را سه هزار پوند می نویسد از عزالسلطان فرزندان متعدد باقی میماند که معروفترین آنها از این قرارند :

حاج اسکندر که عهده دار سمت عموی خود سقا باشی گری می شود مدتی نیز رئیس فوج

سواد کوه بوده است . غلامرضا وقارالملک که حکمران نواحی مختلف بوده مدتی نیز حکمرانی خوزستان را بعهدہ داشت برادر او علی اکبر موقر الملک است .

### خاندان لاجینی

ابراهیم امین السلطان را برادری بنام حسین می بود که طبق نوشته میرزا علیخان امین الدوله ( خانه شاگرد ومجموعه کش ارک تهران بود و چون کچل وکشیف بود بخدمت پست اشتغال داشت ، چند سالی از عمرش گذشت سنش به خانه شاگردی مناسبت نمیکرد کسانی او را با برادرش بدگان کفشدوزی سپردند در پیش اسناد مزدور با اجرت مختصر معاش می نمودند تا ناصرالدین میرزا ولیعهد بحکمرانی آذربایجان مأمور شد اسکندر بیک عمر این دو طفل که در دستگاه ولیعهد سقاباشی و دخیل و عمل آبدارخانه بود بنسبت هم نژادی با حاجی بیژن کارش رونق داشت برادر زاده های خود را در سلک آبدارخانه به تبریز برد . . . حسین جونادما به خمر مبتلا شد در نوکری دوام نیاورد . . . ) نواده این حسین ، سالار معتمد است که ابتدا لقب معین حضور داشت و به حکمرانی شهرها و استانهای متعدد منجمله مازندران ، دامغان و خمسه . . . می رسد .

فرزندان او نام فامیل ( لاجینی ) را برای خود برگزیده اند ابوالقاسم لاجینی نویسنده کتاب عباس میرزا نایب السلطنه پسر سالار معتمد است سالار معتمد برادری بنام عباس خان داشت که بزرگ خاندان ( پیشداد ) است .

### مشیر اعظم ( احمد اتابکی )

احمد اتابکی دومین فرزند علی اصغر فرزند اتابک که گویا در ۱۲۵۶ ( ۱۸۸۱ م ) .  
پابجهان می گذارد و لقب مشیر اعظم می یابد .  
پدرش در میان فرزندان به او بیشتر  
دل بستگی داشت از اینرو وقتی از صدارت  
برکنار میشود و بار سفر دور دنیا را می بندد  
مشیر اعظم نیز بهمراه پدر به سفر شرق و  
غرب میرود .

با بازگشت اتابک به ایران و احراز پست  
نخست وزیر ، مشیر اعظم نیز بسوی مشروطه  
طلبان گرایش می یابد داخل ( انجمن آدمیت )  
می گردد .

مشیر اعظم ( احمد اتابکی )





بعد از مرگ پدر مورد توجه احمد شاه قرار می‌گیرد به وزارت دربار آخرین پادشاه قاجار میرسد و سپس عضویت شورای سلطنتی را بدست می‌آورد، در کابینه ۱۴ اسفند ۱۲۹۴ (۱۹۱۶ م .)

سپهسالار تنگابنی ( محمد ولیخان خلعتبری ) وزیر فواید و عامه ، در کابینه تیرماه ۱۳۰۵ (۱۹۲۶) مستوفی الممالک وزیر پست و تلگراف . و در دوره ۵ قانونگذاری به نمایندگی مجلس از فساتعین می‌شود ، جرح چرچیل ، او را بشخصه آدم ارزنده‌ای نمیداند پیشرفت و قدرت او وراثتی از شخصیت پدر و کمک سفارت انگلستان بنوعیه اتابک می‌داند در ۵۴ سالگی بسال ۱۳۱۶ بدرود زندگی می‌گوید .

کتاب ( نمایندگان ) نوشته مؤسسه تحقیقات اجتماعی بفلط نام پدر او را ( حاج سید جواد روحانی ) نوشته است اسناد وزارت بریتانیا او را مرد خوشگذرانی معرفی میکند<sup>۱</sup> حسین اتابکی یکی از ثروتمندان و معروفین تهران که به ریاست دفتر سپهبد رزم آرا نخست‌وزیر رسید فرزند مشیر اعظم و نواده اتابک است ، حسین اتابکی و علی اصغر اتابکی فرزندان مشیر اعظم هستند .

#### اتابکی ، محسن

محسن اتابکی فرزند علی اصغر اتابک متولد ۱۳۱۶ ق . ( ۱۸۸۹ م . ) که پدرش او را برای تحصیل به اطریش فرستاد ولی در اینراه موقعیتی نیافت بهنگام بازگشت اتابک به ایران همراه پدر بر میگردد کاردولتی خود را از خدمت در وزارت دارائی شروع می‌کند سپس در وزارتخانه‌های راه و خارجه صاحب پستها و مشاغل مهم سیاسی می‌گردد .

رئیس کابینه وزارت فواید و عامه ، مدیرکل معاون ، رئیس کمیته راه آستارا ، ریاست اداره طرق و معاون دارائی تهران ، معاون دارائی گیلان ، پیشکار دارائی گیلان ، رئیس کابینه وزارت پست و تلگراف ، نایب اول سفارت ایران در بروکسل ( ۱۳۰۵ خ . ) ۲۶۲۶ م . دبیر سفارت ایران در استامبول . دبیر سفارت ایران در لندن ۱۳۰۹ - ۱۳۱۱ خ . ( ۱۹۳۰ - ۳۲ م . ) نایب اول سفارت کبرای واشنگتن ( ۱۳۱۲ خ . ) ۱۹۳۳ م . نایب سفارت ایران در دمشق .

در گزارش خود در باره بیوگرافی رجال معاصر از زندگی او چنین می‌نویسد : زن اولش از او طلاق گرفت با علی اکبر داور ازدواج کرد او نیز رهایش نمود بعد در استامبول با جوانی بنام جورابچی ازدواج کرد .

۱ - تاریخ رجال ایران جلد ۱ صفحه ۷۵ - آزادی فکر ۲۴۲ - تاریخ ایران سایکس  
۲ - سالنامه وزارت خارجه ۱۳۱۴ صفحه ۹۱ - سردار جنگل ۲۲۱

اتابکی ، رحمت

رحمت اتابکی پسر آقا محمد حسن برادر اتابک که بسال ۱۲۸۲ خ . ( ۱۹۰۳ م . )  
 پا بجهان می گذارد ابتدا خدمات خود را در دادگستری سپس در وزارت خارجه شروع می کند  
 ۱۳۱۰ خ . ( ۱۹۳۱ م . ) رئیس اداره پنجم وزارت خارجه ، نماینده دولت ایران در سوئیس  
 نماینده ایران در کنفرانس بین المللی کارگران ، اتاشه سفارت ایران در برن منشی نمایندگی  
 ایران در ملل متحد ، قنصل ایران در بیروت ، وزیر مختار ایران در لبنان ، عضو شورای  
 عالی وزارت خارجه ، وزیر کشور ، وزیر مختار ایران در استرالیا سفیر ایران در سوئیس .  
پیوندهای سیاسی

این خاندان حکومتگروکیل ، قریب ، همراز ، معیری ، مسعود ، افشار ، اسفندیاری .  
 اخوی ، گیلانشاه ، وثوق ، اعلم ، امامی خوئی ، عضدی ، امینی . اینجنین خویشاوندی دارد  
 سیدهاشم وکیل رئیس سابق کانون وکلای ایران و فاضل الملک . همراز دامادهای رحمت  
 اتابکی ، میرزا تقی اتابکی پدر زن حاج مختار السلطنه قریب ، سید محمد خان دبیری  
 داماد امین حضرت خزانه ثروتمند معروف داماد مشیر اعظم ( اتابکی ) .  
 اکبر مسعود ( صارم الدوله ) ، دوستعلی معیر الممالک ، خازن الدوله ، محمد باقر  
 امیر نظام و گیلانشاه ، دامادهای اتابک ، مصطفی وکیل الدوله ( اتابکی ) پدر زن موفق  
 السلطنه اسفندیاری ، سید حسین اخوی و سرهنگ گیلانشاه دامادهای حسینعلی عزالسلطان .

بقیه از صفحه ۳۵

پایان

قلست و نقصان آب در رفاه باشند و ضمنا " باقیات و صالحاتی باشد . از قراریکه ملاحظه  
 و مشهود میشود بواسطه تقلب میرابها از این فیوضات محروم .  
 آنچه آب است در خیابان و محله های بیرون جریان و طغیان دارد اهالی این محله  
 تماما " شاکمی و تشنه هستند .

وجود یک نفر آدم بصیر کافی برای مواظبت این کار لازم است اهالی محله جنابعالی  
 را منتخب و خیر محض فرض کرده اند برای ترتیب آب این محله سابقا " از طرف حکومت  
 شرعی و عرفیه احکام متعدد بعهده جنابعالی صادر شده بود از طرف مخلص هم امین و وکیل  
 هستیدکه با ستعانت جناب مستطاب شریعت مآب علامی فهامی آقای حاج میرزا محمد علی  
 سلمه الله در این کار اقدام فرموده در تغییر و تبدیل میراب و ترتیبات لازمه اسباب آسایش  
 عموم اهالی محله بطور خوشی فراهم نمایند انشاء الله بی اجر نخواهد بود شهر ذی حجه  
 ۱۳۱۶ - پشت صفحه مهر سعد السلطنه

در حاشیه نامه مزبور میرزا علی اصغر خان تابک صدراعظم وقت چنین نوشته است .  
 از همین قرار مجری و معمول دارند  
 مهر صدراعظم

# شرکت سهامی بیمه ایران

شرکت سهامی بیمه ایران در نظر دارد برای سالن اجتماعات مهمانسرای شاه عباس

در اصفهان تعداد پانصد عدد مبیل مخصوص بامشخصات زیر خریداری نماید .

- ۱ - کف و پشت صندلیها باید از مخمل یا پارچه باشد که رنگ آن بعداً " معین خواهد شد .
- ۲ - متحرک و قابل جمع کردن و دسته کردن باشد .
- ۳ - دسته دار و راحت باشد .
- ۴ - محل مخصوص برای نوشتن داشته باشد که در صورت لزوم بتوان بنحوی آنرا مخفی نمود که مزاحمتی نداشته باشد .
- ۵ - محلی برای جاسیگاری داشته باشد که ممکن است در پشت مبیل جلو تعبیه شود .
- ۶ - دارای محل مخصوص برای جای کاغذ و مطبوعات باشد که ممکن است در پشت صندلی تعبیه شود .
- ۷ - ساختمان آن باید از چوب و فلز باشد بنحوی که نقاط ضربه خور آنها از لحاظ فنی مقاومت کافی داشته باشد .
- ۸ - ارتفاع بالاترین نقطه تکیه گاه مبیل تا زمین ۹۵ سانتیمتر باشد .
- ۹ - دسته مبیل پارچه یا مخلوطی از چوب و پارچه باشد .
- ۱۰ - زیبایی و ظرافت مبیل کاملاً" مورد توجه میباشد .
- ۱۱ - ساختمان مبیل در مجموع باید بنحوی باشد که با سبک ملی سالن هماهنگی داشته باشد .
- ۱۲ - در صورتیکه پیشنهاد مربوط به وارد کردن مبیلها از خارج کشور باشد بایستی متضمن بهای سی انداف کالا تا اصفهان بوده و ردیف تعرفه گمرکی و میزان حقوق گمرکی و سود بازرگانی آنها بطور جداگانه معین شده باشد .
- ۱۳ - از داوطلبان فروش این مبیلها درخواست میشود کاتالوک حاوی مشخصات کامل مبیلها بانضمام قیمت و مدت تحویل در اصفهان و در صورت امکان یک نمونه ساخته شده از

## کار نوبکاران

ز قلب زمین تا بگردون برآید؛  
 ز اقلیم مریخ و نپتون برآید،  
 کز ایشان پژوهش دگرگون برآید!  
 نه آنست کز "ابن خلدون" برآید،  
 بنفیک از افسانه افسون برآید!  
 که دود از دماغ "فلاطون" برآید!  
 میرا ز معنی و مضمون برآید،  
 که در لهجه "چالمیدون" برآید!  
 که آن از کجا آید و چون برآید؟  
 نباید مقفی و موزون برآید!  
 بجیحون درافتد، ز سیحون برآید!  
 و با فی المثل بعد طاعون برآید!  
 بیکاره سوراخ و داغون برآید!  
 کز این یافته‌ها بوی افیون برآید!  
 چو بقراط و سقراط و ذوالنون برآید،  
 بدانش ز بیبدانش افزون برآید،  
 ز سرشان بتائیسر معجون برآید،  
 فساد از بن خود بگردون برآید.

بعصری که آشار اهل پژوهش  
 در افواه گردون نوردان سخنها  
 عجب دارم از نوپرستان ایران  
 "عبر" شان ز تارسیخ و سیر تمدن  
 بخوانند افسانه دستان شاهان  
 ز نند آتشی آن چنان در تفلسف  
 برآیند کآثار نثر از قلمشان  
 اگر داستانی نویسنند، باید  
 وگر شعر گویند، سر در نیارم  
 بگویند شعر نواز شاعر نو  
 وگر سجع پاید، نداند چه گوید؟  
 برآید پس از شعر نو، شعر نوتر  
 ز آدینه تا شنبه، ایام هفته  
 بیارید تریاقی این هادیان را  
 سزدگر حکیمی توانا و دانا  
 چو رازی و فارابی و ابن سینا  
 که معجونی آرد قوی تا خرافات  
 وگر نه بگردون برد دست و آنگه

## پیمان خویشتن

ریزم هماره اشک بدامان خویشتن  
 سر برده ام فرو بگریبان خویشتن  
 شرمندهام ز شعر پریشان خویشتن  
 در حیرتم ز سستی ایمان خویشتن  
 مهمان سفره تهی از نان خویشتن  
 با بوس گشته‌ایم ز درمان خویشتن  
 صدمه چومن به چاه نخدان خویشتن  
 با دوستان یکدله پیمان خویشتن

از روزگار بی سرو سامان خویشتن  
 چون مرغ پر شکسته که سر کرده زیربال  
 در وصف زلف یار که دلها اسیر اوست  
 رفتم بیک کرشمه ز مسجد بسوی دیر  
 سر بار کس نبوده و یک عمر بوده‌ایم  
 از بس طیبب آمد و افسوس خورد و رفت  
 من کیستم بتا که بیک غمزه بفکنی  
 بنیانم از پا فکند چرخ نگسلم

همه زشت و بسی طرح و بی بون برآید  
 بود چون درختی که بارون برآید!  
 که از دیو مصروع مجنون برآید،  
 که گرد از دل ربیع سکون برآید.  
 چه گویم؟ که شیون ز قانون برآید!  
 همان بانک از بوق و گرمون برآید!  
 که از شیشه بازخم ناخون برآید؟  
 مزن جنگ بر دل کزان خون برآید!  
 نه بیاد از نوا و همایون برآید!  
 که از حلق کپی و میمون برآید!

هنرهای زیبا ببری از ظرافت،  
 ز کلک مصور، زنی نیک منظر  
 بجنبند در رقص با جست و خیزی  
 چنان پای کوبند افتان و خیزان  
 ز موسیقی و ساز و آواز و داستان  
 نه با تیشه کس گل تراشد زخارا؟  
 و یاد لخراش و روانکاه بانگی  
 ز الحان ناجور و از پیرده خارج  
 نه نام از حجاز و عراقست و زابل،  
 نعیب کلا غست یا عرعسر خر

\* \* \*

بتائید خلاق بیچون برآید،  
 هم از عهده عهد بیرون برآید،  
 ز سعدی و رعدی همیدون برآید:

مگر بار بسد یا نکسای دیگر  
 که هم قطع این نای بر عهده گیرد؟  
 که ایسدون برآید ز من رای و بیشک

کز این شرط و ضرها بسی خوشنوتر  
 صفیر ریاحی که از ..... برآید!

## غارت موجودی بانک

در ۲۸ ژوئن ۱۹۱۴ آندریک فرانسس فردیناند ۴ وارث تاج و تخت خاندان هپسبرگ و ولیعهد اتریش که برای بازدید قوای نظامی به سراجو مرکز ایالت بزنیا رفته بود (بزنیا و هرزگونیا دو ایالتی بود که اتریش در ۱۹۹۸ ضمیمه خاک خود ساخته بود) هدف بمبی که یکنفر بطرف او پرت کرده بود قرار گرفت و دو نفر از ملتزمین او و شش نفر از تماشاچیان مجروح گردیدند بعداً بتالار شهرداری رفت و نطقهای سرد و بی روحی مبادله گردید و سپس تصمیم گرفت به بیمارستان برای معاینه مجروحین برود و در کوچه های تنگ سراجو محصلی بنام پرنزیپ از اهل بزنیا سه تیر باو و یک تیر بهمسرش شلیک کرد ولیعهد آنا و همسرش بعد از چند دقیقه جان سپردند.

دولت اتریش که در آن وقت با مجارستان امپراطوری اتریش هنگری را تشکیل داده بودند این فاجعه را نتیجه دسیسه و تحریکات سربستان که داعیه تمرکز هم نژادهای اسلاو و ایجاد سربستان کبیر را داشت تلقی نمود و اولتیماتوم سختی بسربستان دادند که مورد قبول قرار نگرفت و سپس روسیه بحمايت سربستان و آلمان بکمک اتریش برخاستند و دول بزرگ وارد معرکه شده و بدین ترتیب متفقین (روس و انگلیس و فرانسه) و متحدین (آلمان و اتریش) در مقابل هم قرار گرفتند و جنگ بین المللی اول شروع گردید. ایتالی که متحد آلمان و اتریش بود بعلت اختلاف عمیقکه راجع بمنطقه تیrol با اتریش داشت نه فقط از متحدین خود رو گرداند بلکه بر علیه آنها وارد جنگ شد. آلمانها بهترین قشون دنیا را در خشکی داشتند ولی در دریاها حریف انگلیس نبودند و با وجود اینکه تحت البحریهای آلمان تلفات زیادی بکشتیهای تجارتي انگلیس و متفقین آن وارد ساخت قادر نگردیدند بخط محاصره بحریرا که روز بروز محکمتر و تنگتر میشد بنحو مؤثری بشکافند و اثرات آتراختنی نمایند لذا دولت آلمان چنین صلاح دید که از راه ترکیه و بین النهرین (عراق فعلی) و ایران بمنابع نفت جنوب ایران دست یافته بحریه انگلیس را که جاننش بنفت مزبور بسته بود فلج سازد و با ایجاد اغتشاش در افغانستان و هندوستان و از بیسن بردن نفوذ انگلیس ایندولت را نیمه جان نموده و امپراطوریش را مثلثی کند برای ایسن

مقصود عده‌ای از زبردست‌ترین عمال خود را که هرکدام در وظایف و میدان عملیاتیکه بآنها محول شده بود اعجوبه روزگار بودند بترکیه و عراق و ایران اعزام داشتند تا احساسات عمومی را که در سه کشور مزبور برعلیه روس و انگلیس بود برانگیخته و دولتهای آنها را برعلیه متفقین بجنگ بکشانند و در صورتیکه زمامداران این ممالک روی خوش‌نشان ندهند آنها را از کار برکنار کرده افرادیراکه با سیاست‌آنها همراه هستند در رأس امور بگمارند و چنانچه با تمام جهد و کوشش بشاهد مراد نزدیک نشدند در آن ممالک آشوب و بلوا برپا کنند و بالتبع تجارت و نفوذ متفقین را محو و نابود نمایند .

برای انجام منظوره‌های فوق آلمانها معادل چهل کرور تومان لیره طلای عثمانی بایران آورده بودند ( در اینجا بی‌مناسبت نیست این نکته علاوه شود که آمریکا با وجود اینکه از قدرت روز افزون و تجارت خارجی از حد بیرون آلمان دل خوشی نداشت در ابتدا بیطرفی اختیار کرد و سالها بعد یعنی در ششم آوریل ۱۹۱۷ برعلیه آلمانها وارد جنگ شد ) ، بمناسبت اینکه مستشاران نظامی ارتش ترکیه آلمانی بودند و ژنرال لیمان ون ساندرس آلمانی که رئیس مستشاران بود از روابط صمیمانه که با انور پاشا داشت نفوذ زیادی در صفوف ارتش عثمانی بهمرسانده بود چند ماه بعد از شروع جنگ برله آلمان بصحنه جنگ کشانده شد . گفته شد آلمانها عده‌ای از مأمورین فعال و مبرز خود را از قبیل واسموس - نیدرمایر زایلر - شومان که در هوش و فراست و ابتکار و لیاقت و بی باکی و شجاعت بی نظیریاکم نظیر بودند بایران فرستادند و بعد از چندی نیدر مایر مأمور افغانستان شد و چون انگلیسها تمام سرحدیکه قابل عبور بود زنجیروار بسته بودند نیدرمایر خود را بیک مزرعه گندم خیلی وسیع در خاک ایران که تا آنطرف سرحد امتداد داشت رسانید و بطور سینه مال از جویهای کوچک پر آب و لجن بین مزارع پیش رفته تا از آنطرف سر در آورده خود را سالم داخل خاک افغانستان کرد .

عملیات حیرت انگیز واسموس را هم در جنوب ایران که تمام ایالات را برانگیخت و باخود همراه ساخت حاجت بذکر نیست حتی شنیده شد که بعد از اینکه ظاهراً "مسلمان شد عمامه بپوشید" داشت و نقش امام جماعت را بازی میکرد و گروهی در نماز جماعت با او اقتدار میکردند اما آنچه در اصفهان زادگاه من اتفاق افتاد بهینقرار است :

آلمانها عده‌ای از اشخاص حادثه جو و بی باک را که برای هرکاری آمادگی داشتند از آذربایجان و کردستان و بعضی نقاط دیگر استخدام کرده که هنگام ضرورت کسانیراکه مانع پیشرفت مقاصد آنها بودند خواه قونسولها و اتباع خارجی و خواه عناصر داخلی از هر طبقه و در هر مقام که باشند از میان بردارند .

در آن اوقات ژاندارمری ایران که یگانه نیروی مجهز و دیسیپلینه ملی بود و تحت

نظر افسران سوئدی اداره میشد و نفرات آنها به نه هزار بالغ میگردید و حفظ نظم مملکت را بعهدده داشت در اثرانقلابات داخلی تقریباً متلاشی و از هم پاشیده شده بود بیشتر افسران سوئدی متمایل بآلمانها بودند و لذا عده‌ای از ژاندارمهای آنها برخلاف نظر دولت یاروسها وارد کار زار شد و تارومار گردید عده‌ای هم باکمینه ملی رفتند و گروههایی هم در شهرهای مختلف بچریکها که تحت اوامر آلمانها بودند پیوستند و عده کمی با دو سه نفر افسر سوئدی در تهران ماندند .

در اصفهان شرمان آلمانی سربازخانه فرح‌آباد را که خالی از ژاندارم شده بود با سواران چریک خود اشغال کرده بود . رشته نظم در داخل شهر بکلی گسسته و اغتشاش و ناامنی باوج خود رسیده بود و هرچند روز یکی از اتباع متفقین یا دوستان ایرانی آنها بوسیله مزدوران آلمانی کشته میشد .

یکروز در چهار باغ از لابلای گندم مقابل مهمانخانه مختاری سابق رئیس بانک استقراضی روس را تیر زدند چند شب بعد در بازار مسگرها قریب خان معروف که سابقاً "یکی از سواران مقرب ظل‌السلطان بود و در سوار خوبی و تیر اندازی نظیر نداشت هدف تیر قرار گرفت و کشته شد هفته بعد مستر گراهام قونسول انگلیس را در بستر زاینده رود هنگامیکه یک سوار هندی را برای تسلیم یک تلگرام بنلگرافخانه جلفا فرستاده بود و منتظر برگشت او بود تیر زدند و مجروح ساختند ولی موفق بفرار شد و سوار هندی دیگری که مستحفظ او بود کشته شد .

در فرح‌آباد که روزی محل تعلیم فنون سپاهیگری به‌بهرترین و محبوبترین افراد نظامی وقت ایران یعنی پادگان ژاندارمری بود عده‌ای چریک مرکب از اشرار و یاغیها و عناصر نامطلوب باضافه چند نفر مردان صالح نیکنام که معلوم نبود چطور در آن معجون راه یافته بودند مستقر شده و تحت فرماندهی شرمان آلمانی بودند . چریکهای مزبور عبارت بودند از علیخان سیاهکوهی یاغی بایکصد نفر . محمود خان استکی یاغی (اصفهان) که قبلاً یکی از سرکردگان نایب حسین کاشی بود با پنجاه و پنج نفر یک سرکرده خوانساری بنام حسینخان با هفتاد و پنج نفر و منتصرالدوله و دامادش که شخص محترمی بود و با سایرین مطلقاً سنخیت نداشت با پانزده نفر و گارد محافظ شرمان آلمانی که شامل ده سوار کرد بود . بعداً نایب جلال‌خان افسر ژاندارمری با پنجاه نفر ژاندارم که تحت اختیار داشت بشرمان ملحق گردید . آلمانها بدان سبب که احساسات عمومی علی‌رغم روسو انگلیس برله آنها بود چنان نفوذ و قدرتی بدست آورده بودند که دیگر هیچکس جرئت مخالفت با آنها را نمیکرد و چون ضمناً خیال تصاحب وجوه موجود در بانک شاهنشاهی را داشتند محرمانه جاسوسانیرا در حول و حوش آن گمارده بودند که انگلیسها نقدینه بانک را حتی—



الامکان خارج نمایند .

بالاخره فشار بر اتباع روس و انگلیس بقدری زیاد شد و قیافه زندگی بطوری برای آنها تنگ گشت که ناگزیر شدند دسته جمعی از اصفهان کوچ کرده بکشورهای خویش مراجعت نمایند و مقامات بانکی محافظت بانک را بحاکم اصفهان سپردند . در آن گیرودار یگانه قدرت محلی که آلمانها تا حدی یالاقل ظاهرا از آن حساب میبردند قدرت جنگی خان حاکم بود که گرچه بیش از پنجاه سوار نبود ولی چون تصور میشد در صورت وقوع جنگ ایل بحمایت خان برخیزد باملاحظه و مدارا با اورفتار میکردند .

بالاخره آلمانها رودر بایستی را کنار گذارده بحاکم پیغام دادند که چون تمام موءسسات تجاری و بانکی انگلیسی برای تثبیت نفوذ و سیادت انگلستان کار میکنند و یکی از لانه های جاسوسی انگلیسها بانک شاهنشاهی است لذا وجوه آن باید تحویل آنها گردد و همه آثار آن از بین برود که دیگر بانک شاهنشاهی مطلقا موجودیت نداشته باشد . خان که مدتهاست رخت از این جهان بر بسته و استخوانهای او خاک شده و نمی خواهم نام او را ذکر نمایم جواب داد که حفاظت بانک باو سپرده شده و او مسئولیت رسمی دارد و اجازه چنین عمل ناروایی را نخواهد داد . هفته بعد پیغامی تندتر و خشن تر برای حاکم فرستاده شد که قبل از اینکه قشون آلمان بشرق وسطی سرازیر شود آلمانهای موجود در ایران بحمایت ایرانیهای وطن پرست و قوای نیمه نظامی خود سرتاسر ایران را از لوث نفوذ دشمنان روس و انگلیس پاک خواهد کرد و هر مقاومتی که از هواخواهان یا دست نشاندهگان آنها ابراز شود در هم خواهند کوبید و صلاح حاکم اینست که از در دوستی درآید و نگذارد روابط آنها وخیم و غیر قابل اصلاح گردد . حاکم پس از دریافت پیغام خشونت انگیز آلمانها روح لری او به جستجوش آمده پاسخ فرستاد که اگر کوچکترین تجاوزی باموال بانک که باو سپرده شده بعمل آید متجاوز یا متجاوزین جان سالم بدر نخواهند برد و جدا در مقام برآمد که زور را با زور جواب گوید .

در این اثنا آن عده از اهالی اصفهان که از این ماجرا مستحضر شدند موضوع را دهان بدهان بدیگران اطلاع دادند و لذا عامه مردم مضطرب و بیمناک گردیدند چون پرواضح بود اگر جنگ درگیر شود و افراد ایل بکمک خان حاکم بشتابند و باصفهان سرازیر گردند و آلمانها هم باز براستعداد جنگی خود بیفزایند اصفهان یکپارچه آتش خواهد شد و عاقبت مصیبت باری خواهد داشت لذا آلمانها پس از یک جلسه سری بطور خیلی محرمانه بحاکم اطلاع دادند که تا ممکن است از در مصالحت درآیند چرا راه معاندت در پیش گیرند و علاج واقعه نیشتری است که بر دمل تیرگی روابط فیما بین بزنند و آن نشتر قبول اصل نصافی و

# نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

بقلم آقای علی دشتی

قدر مجموعه "گل مرغ سحر داند و بس  
که نه هر کو ورقی خواند، معانی دانست

۹

۳- امری میان دو امر ، با عقیده شیعه امامیه :

بطور مقدمه باید دانست ، که فهم و درک این عقیده - یعنی نه جبر و نه اختیار ، بلکه امری میان ایندو - بسیار غامض و پیچیده و در عین حال آسان است ، زیرا اگر خواننده بمقدمات لازمه این مبحث آشنا باشد ، میتواند آنرا بسادگی بفهمد ، و اگر از درک این مقدمات بدور ماند ، بجز درد سر چیزی از این بحث عاید او نخواهد شد . اینک با توجه ودقت کافی باید مقدمات لازمه آنرا فهمید ، سپس باصل مبحث امر بین الامرین وارد شد .

۱- در شماره های پیشین این محله ، راجع بتقسیم وجود بواجب و ممکن و متمنع الوجود ، بررسی کافی شده است ، ولی برای ادراک درست مسأله جبر و اختیار و امر بین- الامرین که قول ق و حق اقوال است - باید به نحو اجمال دانست که : انسان در حد خود ، مانند هر یک از ماهیات و ممکنات و مخلوقات ، حلقه ای است از سلسله علل و معلولات بسیار ، که دو سر این سلسله از حیث صعود بذات واجب الوجود و از حیث نزول بهیولای اولی ختم می شود ، و عبارت دیگر انسان مانند سایر مخلوقات در میان این سلسله علل و معلولات بخداوند تعالی منتهی شده ، و از جهت نزول که قول صرف می باشد بناقص ترین موجود یعنی هیولای اولی ختم می شود .

بدیهی است یک رشته نامرئی همه این ماهیات و ممکنات و مخلوقات و بنحو قانون علیت و نیزسختی وجودی بهم پیوسته است که اصطلاحاً "آزواجودگفته‌اند" ، که در عین خفاء ظاهرترین اشیاء بوده و در عین ظهور خفی‌ترین چیزهاست ، و چنانکه حکیم متاله سزاوار در منظومه‌اش فرموده :

مفهومه من اعراف الاشیا      و کهنه فی غایت الخفاء

یعنی مفهوم وجود از حیث ظهور و وضوح ، از شناخته‌ترین چیزها ، و از جهت تصور در ذهن و کنه و تعریف منطقی - بحد و رسم - در منتهی مرتبه پنهانی و خفا می‌باشد .

این رشته نامرئی که همه حلقه‌های متوسط این سلسله - علت و معلول - را بهم ربط داده است ، خود هر یک از این حلقه‌ها - ماهیات ممکنه و مخلوقات - نمی‌باشد ، بلکه چیزی بنام وجود است که تحصیل و تقرر هر یک از حلقه‌های مزبور و ماهیات ، از او موجود می‌شود ، و از عدم محض پا بدایره هستی می‌نهد .

تحقیق این سخن اینستکه ، نفس هر ماهیت ممکنه ، که بجوهر و عرض تقسیم می‌شود ، پیش از اینکه با این رشته نامرئی - وجود - جزء یکی از حلقه‌های سلسله موجود است قرار گیرد ، بجز عدم صرف چیز دیگری نیست ، و موجود شدن او تنها بعلت وجود است و لا غیر ، و اگر این وجود عارض بر ماهیتی نشود و هرگز از عدم خارج نشده ، در حد امتناع واقع می‌باشد . پس : ماهیات و ممکنات از لحاظ نفس خودشان ، در میان وجود و عدم قرار دارند ، بطوریکه خود بخود و از هر حیث نسبت بوجود و عدم متساوی الطرفین می‌باشند ، آنگاه اگر هر یک از این ماهیات که در وسط وجود و عدم قرار دارند ، بتدریج مرجحی که از آن مرجح بذات باری تعالی تعبیر می‌کنیم ، از حد استواء و تساوی نسبت خارج شد ، و وجود بر او پیوست "عروض وجود بر ماهیت" موجود می‌گردد ، و گرنه در همان نفس خود که عدم می‌باشد الی الابد باقی می‌ماند . ماهیت انسان نیز بمثابة همه ماهیات در حد خود بهستی محض است و بعلت عروض وجود بر او ، و واجب شدن وجودش موجود و مخلوق گشته است ، پس این وجود یا هستی از خود انسان و نفس او نیست ، بلکه موجودیتش بعلت اینستکه بتدریج ذات باری تعالی - مرجح غایی - از حد استوار و تساوی نسبی میان وجود و عدم خارج شده و موجود گردیده است .

پس ممکن بودن او باعتبار اینستکه ماهیت و نفس او که رنگی از وجد و در نتیجه موجودیت نداشت ، با وجود ترکیب شدو بدین حیث پا بدایره هستی گذاشت و در ردیف کلی طبیعی قرار گرفت ، و معنی سخن فیلسوف سبزواری نیز جز این نیست که می‌گوید : "کل ممکن زوج ترکیب ، له ماهیته و وجود ، و الماهیته الی بقال لها الکلی الطبیعی" .

پس درحقیقت ماهیت انسان عبارت از نیستی محض است که بعلت عارض شدن وجود بر او ممکن الوجود شده و وجود علت او می باشد ، یا بعبارت دیگر ، چون بعلت ترجیح ذات باریتعالی بوجوب وجودش بر عدم ، از حد مفهومی خود بیرون آمده ، جنبه هستی بخود می گیرد و بهمین دلیل نفس ماهیت انسانی از حیث امکان و وجوب ، دارای دو حیثیت می باشد . یکی حیثیت وجدانی ، که مربوط بوجوب هستی است ، و دیگری حیثیت فقدانی که مربوط بخود اوست و چون با حیثیت وجدانی موجود شده است ، بنا بر ایسین وجوب وجودی او از خودش نیست ، زیرا خودش فقدان محض می باشد ، و از همین جاست که او را موجود بوجوب گیری نامند که ربط محض بوجود بوده ، بخودی خود منسوب بعدم می باشد .

تذکر : این نکته دقیق متبادر اذهان سلیم و ظریف است که اگر انسان بخودی خود عدم محض است ، چنانکه هر ممکنی از ممکنات و هر ماهیتی از ماهیات چنین است ، و از حیث مرتبه در حد تساوی نسبت ، میان وجود و عدم واقع شده است ، پس چه فرقی میان عدم بودن و قبل از عروض وجود بر او ، و عدم محض - یعنی ممتنع الوجود - می باشد ؟ زیرا ممتنع الوجود عدم محض و ماهیت انسانی هم قبل از عارض شدن وجود با او و پیدا کردن نحوه ای از اتحاد با وجود ، بهستی محض است .

دفع اشکال : فرق میان ایندو اینستکه ماهیات ممکنه و از جمله آنها انسان ، قبل از اضافه وجود بر آنها در میان وجود و عدم محض قرار دارند ، و در واقع حالت انتظاری برای موجود شدن در آنها می باشد ، که بعلت ترجیح موجود شدن آنها بعدم محض ، از حالت منتظره خارج شده و در حقیقت از عدم محض فرار کرده ، بدایره هستی پا نهاده اند ، لیکن ممتنع الوجود که عدم محض یا عدم انفکافی - منفک از وجود - می باشد دارای این حالت منتظره و استعداد فرار از عدم محض نیست ، و بهمین دلیل هم همیشه در حاق عدم و امتناع از وجود باقی می ماند ، و بعبارت دیگر مشمول عنایت ترجیح دهنده وجود از عدم ، یعنی ذات باریتعالی قرار نمی گیرد و هرگز از ترجیح مرجح برخوردار نمیشود . نتیجه این اشکال و دفع آن اینست که بقول حکماء اسلام وجود زائد بر ماهیت است و اگر وجود بر ماهیت که در حد تساوی وجود و عدم است - اضافه نمیشد و بعبارت اصطلاحی از

حمل اولی و ذاتی بی بهره بود ، به سبب داشتن حالت منتظره از حمل ثانوی یا حمل شایع صناعتی برخوردار بود . مانند : ماهیت سیب و زردآلو ، قبل از موجود شدن ، که اگر وجود بر آنها اضافه نشود ، موجود نمیشوند ، اگر چه نام سیب و زردآلویی بر آنها باشد ، ولی در مثال ممتنع الوجود باید گفت مانند انسان پرنده یا کوهی از زیبک که هرگز امکان وجود یافتن ندارد ، در حالیکه سیب و زردآلو ممکن است موجود شوند ،

# قلعہ کی تبریز

خان محمد خان ملقب بہ حاجی آقا خان در ہفدہم محرم ۱۲۶۸ ہجری قمری بہ حکم ناصرالدین شاہ قاجار بہ عمل باغشمال و خلعت پوشان و عمارات آنہا مامور و بہ کدخدائی محلات مہاد مہین و ارامنہ تبریز منصوب گردیدہ است . در شوال ۱۲۷۰ پس از مرگ پدرش مہدی خان تبریزی قور یساوول باشی ناصرالدین شاہ موجب پدر در حق او مقرر شدہ است . و در همان تاریخ بہ منصب کوتوالی و قلعہ بیگی تبریز رسیدہ . در حیات پدر در بیست و ششم شعبان ۱۲۶۹ با دختر محمد تقی خان نام ازدواج کردہ است . در محرم ۱۳۰۱ بہ پیشنہاد ولیعهد ( مظفرالدین میرزا ) بہ دریافت یک قطعہ نشان حمایل از درجہ سرتیپی دوم از طرف شاہ قاجار و در ۱۳۰۰ ہ بہ نشان درجہ دوم مجیدی از سلطان عبدالمجید عثمانی نائل آمدہ است .

در اواخر عمر از خدمت ناخرسند بودہ است و طی نامہی تند رخصت ترک خدمت خواستہ از نداشتن لوازم و وسائل کار و پرداخت نشدن مطالبات خود از دولت شکایت کردہ است . ناصرالدین شاہ در صدرہمان نامہ ، اورا پاسخ نوشتہ و امیدوار کردہ . اینک متن این فرمانہا :

فرمان کدخدائی :

" الملک اللہ . السلطان بن السلطان ناصرالدین شاہ قاجار . ہو . عالیجاہ حاجی آقاخان کدخدا ہمراحم والطف خدیوانہ مفتخر و مباهی بودہ بدانند بقراری کہ از جانب اولیای دولت علیہ قاہرہ عمل باغشمال و خلعت پوشان و عمارات آنہا تا وفات نایب السلطنہ میرورالبیسہ اللہ تعالیٰ حلال النور و خالصہ رودخانہ تبریز و کدخدائی محلہ مہاد مین و ارامنہ بمعہدہ خدمتگزاری آن عالیجاہ محول بود باید خود رامستقل دانستہ نہایت اہتمام و جان نثاری در تعمیر و آبادی املاک مزبورہ و ترفیہ و آسودگی رعیت محلہ بکار دارد و کمال کاردانی و حسن خدمتگزاری بعمل آورد کہ عموم رعیت بجان و دل و خلوص نیت دعاگوی ذات بیہمال اعلیٰ حضرت اقدس ہمایون شاہنشاهی باشند و سرموئی بفقرا ظلم و اجحاف نشود حسب المقرر مرتب داشتہ در عہدہ شناسد حرر فی ۱۷ شہر محرم الحرام سنہ ۱۲۶۸ " و شاہ خود در حاشیہ نوشتہ است " صحیح است . البتہ محلہ ، را در کمال نظم نگاہ دار "

فرمان قلعه بیگی

"بسم الله الرحمن الرحيم . چون که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت ، صیت دادو معدلت از ماه تا ماهی گرفت . چون مراسم استعداد و لیاقت و مراتب استعداد و قابلیت عالیجاه رفیع جایگاه صداقت و ارادت همراه مجدت و نجدت اکتناه خلوص و عقیدت انتباه نتیجه الخوانین العظام حاجی آقاخان از منقول و مروی و مسموع و مرئی بطورهای خوب در پیشگاه حضور فیض گنجور بمنصه ظهور رسید و جوهر ذاتی و کیاست او بطرز شایسته در نظر انور جلوه گر آمد خاصه این اوقات که زیارت آستان آسمان نشان مستفیض و شرفیاب گشت از وجنات احوال و ناصیه حال او معلوم و مشهود افتاد که باجود ربیعان شباب و عنفوان جوانی چون پیران مجرب و کار آزموده و کارداناان مهذب و سرود گرم چشیده سر برخط اطاعت نهاده در آستان خدمت به پای صداقت ایستاده و چشم براه عبودیت گشاده و دست بسوی ارادت گشوده مستوجب هر نوع خدمت و مستعد شمول مکرمت است بناء علیهذا المراتب در هذه السنه مبارکه بارس ثیل فرخنده دلیل و مابعد هاساحت اعتبارا ورا با نوار آفتاب عنایت ملوکانه منور و به منصب جلیل و شغل نبیل کوتوالی و قلعه بیگی شهر تبریز مفتخر فرمودیم که چنانچه شاید و باید و از حسن کردانی و درایت او سزد و آید در لوازم منصب مزبور کفایت های کافی به بتقدیم رساند مقرر آنکه عم اکرم کامکار نصره الدوله فیروز میرزا صاحب اختیار آذربایجان منصب مرقوم را بعالیجاه مشارالیه واگذار نماید المقر کتبه کرام شرح فرمان قضانظام را ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند تحریرا " فی شهر شوال المکرم ۱۲۷۰ "

نشان درجه سرتیپی

" چون که دست ناصرالدین خاتم شاهی گرفت - صیت دادو معدلت از ماه تا ماهی گرفت چون ادای مقتضای حق شناسی و پاس خدمات چاکران همواره منظور نظر مرحمت اثر ملوکانه و مفطور ذات ملکی صفات خدیوانه است و در این اوقات مراتب خدمت گزاری و مراسم ارادت و دولت خواهی مقرب الخاقان عمده الامثال والاعیان حاجی آقاخان قلعه بیگی تبریز بتوسط فرزند اجل اسعد افخم کامکار و لبعهد دولت جاوید قرار صاحب اختیار مملکت آذربایجان در حضور معدلت دستور ملوکانه معلوم و مشهود گردید لهذا محض مرحمت حسب الاستدعای فرزند کامکار مقرب الخاقان مشارالیه را باعطای یک قطعه نشان حمایل از درجه سرتیپی دوم قرین افتخار و امتیاز فرموده مقرر میداریم که فرزند اجل اسعد اکرم صاحب منصبان نظام و خادمان و چاکران دولت ابد فرجام رعایت احترام او را در خور این منزلت ملحوظ دارند المقر عالیجنابان فخامت و مناعت اکتسابان مقرب الخاقان مستوفیان عظام و کتاب سعادت فرجام شرح فرمان قضا جریان همایون را در دفاتر خلود و دوام ثبت و ضبط نموده و در عهده شناسند فی شهر محرم الحرام سنه ۱۳۰۱ . " شاه در حاشیه نوشته است " صحیح است " .

تقاضای مرخصی

قربانت شوم . رفقه خدمت مقرب الخاقان منشی باشی نوشته بودم پاکت جنابان نصرالدوله و امین الملک فرستاده دن مرخصی خواسته بودم اینکه انفاذ حضور مبارک گردید جواب نوشته اند قربانت شوم بنده در تبریز کاری ندارم اگر محله است از آن بابت تعهد هم کرده بودم اگر عیب و نقصی بکنند از عهده بر آیم وانگهی محله کدخدا دارد اگر مرخصی نفرمایند بنمک حضرت والا رفع اشرف والا روحی فداه استعفا خواهم کرد سهل است بلکه در بقعه جناب سید حمزه بسنی خواهم شد علاوه بر این فدوی بقدر پانصد تومان قرض نموده ندارم دیده ام اگر مطالب فدوی با نوشتن درست میشد در عرض چند سال درست میشد استدعا دارم هر طور هست اذن مرخصی بگیرم اگر در تبریز ناچار بشوم بمانم سوای امورات محله خودم بکار دیگری دخل و تصرف نخواهم کرد فدوی کدام اسباب قلعه - داری را دارم که مسئولیت آنهم با فدوی باشد از همه گذشته مزاجم علیل شده میخوام بدهم در تهران معالجه کنند جناب حکیم طولوزان چنین قرار داده

قربانت شوم

رفقه خدمت مقرب الخاقان منشی باشی نوشته بودم پاکت جنابان نصرالدوله و امین الملک فرستاده دن مرخصی خواسته بودم اینکه انفاذ حضور مبارک گردید جواب نوشته اند قربانت شوم بنده در تبریز کاری ندارم اگر محله است از آن بابت تعهد هم کرده بودم اگر عیب و نقصی بکنند از عهده بر آیم وانگهی محله کدخدا دارد اگر مرخصی نفرمایند بنمک حضرت والا رفع اشرف والا روحی فداه استعفا خواهم کرد سهل است بلکه در بقعه جناب سید حمزه بسنی خواهم شد علاوه بر این فدوی بقدر پانصد تومان قرض نموده ندارم دیده ام اگر مطالب فدوی با نوشتن درست میشد در عرض چند سال درست میشد استدعا دارم هر طور هست اذن مرخصی بگیرم اگر در تبریز ناچار بشوم بمانم سوای امورات محله خودم بکار دیگری دخل و تصرف نخواهم کرد فدوی کدام اسباب قلعه - داری را دارم که مسئولیت آنهم با فدوی باشد از همه گذشته مزاجم علیل شده میخوام بدهم در تهران معالجه کنند جناب حکیم طولوزان چنین قرار داده

بودند بعد از برگشتن از سفر فرنگستان بطهران بروم معالجه نمایند که آن زخم صدمه وارد شد نتوانست برود این بود استدعا کرده بود قبول هم شده است که معالجه کنم امر امرعالی است " و شاه در صدر نامه نوشته است " قلعه بیگی . مخصوصا ( من بتوا اعتماد دارم و بخصوص میل من این است که بدون عذر آمدن خود را موقوف بکنی و مخارجی که تو کرده بی انشاء الله بعد از مراجعت بعلاوه بشما مرحمت خواهم کرد



Handwritten text in a triangular box, possibly a title or address, including the word 'مجموع' (Majma').

بسم الله الرحمن الرحیم  
این کتاب در حدیث است

در حدیث است  
در حدیث است

در حدیث است  
در حدیث است

در حدیث است  
در حدیث است

در حدیث است  
در حدیث است



## سخنان نافذ و جاوید

در تاریخ سخنوری و در شرح حال برخی از مردان و زنان نامی سخنان کوتاهی وجود دارد که مانند کلام آسمانی نافذ و جاوید است. برخی از این گفتارهای کوتاه پایه امپراطوریه‌ها و حکومت‌های استبدادی راست و لرزان ساخته است و پاره‌های سخنان که تراوش مغزهای متفکر بوده در روش عقل و مشی‌های سیاسی و اجتماعی اثر گذاشته است بطوریکه طنین آن قرن‌ها باقی مانده و خواننده یا شنونده را بتحقیق و تتبع واداشته است.

سخنانی نیز از دهان پادشاهان، امپراطوران، سرداران بزرگ، مردان سیاسی، نواب علم و هنر بیرون آمده که با اینکه موجز و مختصر و کوتاه بوده است آئینه تمام نمای جوامع بشری و حوادث و سرگذشت تاریخ بشر بشمار می‌آید.

۱- آغاز این مقاله را با سخنی کوتاه از مولای متقیان حضرت علی علیه السلام زینت میدهم - کلامی که نمودار علو روح و دلباختگی حقیقی بذات احدیت است. این سخن کوتاه در غم انگیزترین لحظات عمر مرد بی نظیر اسلام یعنی زمانی که شمشیر ابن ملجم فرق مبارکش را شکافت گفته آمد: امیر مؤمنان در حالیکه چهره‌اش غرق در خون بود گفت فضت برب‌الکعبه " بخدای خود رسیدم " طنین این گفته پیوسته دل‌ها را بخداوند بزرگ متوجه می‌سازد.

۲- روز ۲۳ ژون ۱۷۸۹ میرابو در مجلس طبقات عمومی فرانسه خطاب بر رئیس کل تشریفات لوئی ۱۶ که وکلاء را امر بخروج از مجلس میداد سخن کوتاهی گفت که مشعل آزادی را فروزان ساخت و پایه استبداد را در هم ریخت. میرابو فریاد زد: برو بار بابت بگو ما باراده ملت در اینجا گرد آمده‌ایم و جز با سر نیزه از این مکان بیرون نمی‌رویم.

۳- جزاشک و خون چیز دیگری برای ملت انگلیس ندارم. این گفته وینستن چرچیل در مجلس عوام انگلستان در جنگ بین المللی دوم است. چرچیل واقعیت تلخ وضع دهشتناک انگلستان را با اطلاع ملت رسانید. در این روز بود که چرچیل اعلام کرد که انگلستان باید یکه و تنها در هوا و زمین و دریا و حتی کوجه‌های لندن با آلمان نیرومند هیتلری بجنگد.

( تاریخ جنگ دوم )

۴- همه چیز مرا بسوی تو میکشد *Touto a te mi guida* جمله لاتین حک شده بر انگشتری ماری آنتوانت ملکه فرانسه - ماری آنتوانت روز اعدام وقتی در میان جمعیت چشمش به فرسن افسر سوئدی که او را بسیار دوست میداشت افتاد این جمله را چند بار تکرار کرد .

( زندگی ماری آنتوانت )

۵- در وجود خود گردابی می بینم که دیگران نمی بینند و من از درون آن چیزهای گرانبها بیرون می آورم . این گفته بلز پاسکال فیلسوف و ریاضی دان نامی فرانسه است . او هنگامی این سخن کوتاه را گفت که به قواعد حساب احتمالات پی برده بود شاید اگر عمر طولانی میکرد علم ریاضی پیشرفتهای وسیعی داشت .

( زندگی پاسکال )

۶- می خواهم جسد من در کنار رودخانه سن در میان ملتی که بسیار دوستش میداشتم بخاک سپرده شود . آخرین گفتار ناپلئون بناپارت هنگام مرگ در جزیره سنت هلن است . بعدها دولت فرانسه این سخن امپراطور را وصیت تلقی کرد و جسد او را با احترام فراوان به پاریس انتقال داد و در آنجا بخاک سپرد .

( آخرین سالهای عمر ناپلئون بناپارت )

۷- بروتوس توهم ؟ ! آخرین سخن سزار امپراطور رم است . سزار در مجلس سنا باتوطئه قبلی مورد حمله چندتن از سرداران و سناتورها قرار گرفت سزار که در حال دفاع بود ناگهان چشمش به بروتوس نزدیکترین و بهترین دوستش افتاد در حالیکه از شگفتی بر جا مانده بود این جمله را گفت و تسلیم مرگ شد .

۸- *gogito ergo sum* | " می اندیشم پس هستم "

این جمله سخن مشهور دکارت فیلسوف نامی فرانسه است که پایه و اساس فلسفه او بشمار می آید .

۹- " اگر اجل اندکی مهلت دهد میتوانم شربت کامرانیهای ترا در دهانت تلخ کنم " سخن میرابو به نخست وزیر انگلستان در ایامی که انگلستان آتش انقلاب را در فرانسه دامن میزد میرابو چنین پیامی برای نخست وزیر انگلیس فرستاد ولی عمر او وفا نکرد و ملت فرانسه بیاس خدماتش این کتیبه را بر فراز آرامگاه او نصب کرد " مردان بزرگ را وطن حق شناس است " .

۱۰- هذا جناه ابی علی و ما جنیت علی احد .

این شعار زندگی ابوالعلا " معری شاعر نابینای عرب بود که هرگز در زندگی ازدواج

نکرد- پس از درگذشت او این بیت بر سنگ مزارش حک شد " این که اینجا خوابیده نتیجه جنایت پدرم است و من بهیچ کس جنایت نکردم " .

( زندگی ابوالعلاء معری شاعر عرب )

### ۱۱- " مرافنا ناپذیر گردان "

در خواست و گفته تاریخی چنگیز خان از خردمند چینی است . او معجونی میخواست که باو عمر جاودانی دهد . ترس و وحشت خان مغول از مرگ از این گفته پدید است . خردمند چینی در پاسخ او گفت " برای افزون ساختن نیروی آدمی معجون های بسیار هست ولی اکسیر حیات جاودان نیست و هیچگاه نبوده است " .

( چنگیز خان نوشته واسیلی یان مورخ روسی )

۱۲- " از پدر پسر چنین باید " گفتار چنگیز هنگامی که سلطان جلال الدین در برابر چشمان او با اسب برودخانه که ده گز آب داشت افتاد و از برابر او گریخت در تاریخ جهانگشا جلد ۱ ص ۱۰۷ آمده است که " چنگیز از غایت تعجب دست بر دهان نهاد و با پسران میگفت " از پدر پسر چنین باید " .

۱۳- ماریا کالاس خواننده مشهور یونان در آخرین لحظه زندگی گفت : " عاقبت

آوازم سرنوشت من بود " .

۱۴- " مرا هزار کمان دار ایرانی از آسیا بیرون راند " : گفتار تاریخی اگیسیلاوس پادشاه و سردار بزرگ اسپارت است . پادشاه اسپارت با سپاه نیرومندی آهنگ ایران کرد تا در شوش با شاهنشاه ایران بجنگد ، اما ساتراپهای ایرانی نقشه او را بر هم زدند و با پخش سکه های طلا که یکطرف آن تصویر کمان دار ایرانی نقش شده بود مردم یونان را علیه او شوراندند - اگیسیلاوس با اشاره به هزار کمان دار ایرانی ( یعنی هزار سکه طلا ) خود را محکوم به برگشت از آسیا و جنگ در خاک یونان دید " پلوتارک مورخ رومی " .

۱۵- " راه دیگری برای مردن انتخاب کن " - گفتار تاریخی سزار سردار رومی در

مصر با آنتونی سزار از طرف سنای روم مامور جنگیدن با آنتونی که در مصر سرگرم عشق بازی با کلوپیا تاز بود شد آنتونی که میدانست در میدان جنگ از سزار شکست خواهد خورد پیشنهاد جنگ تن به تن داد . ولی سزار با ایراد این جمله قبول پیشنهاد نکرد و آنتونی ناچار دست بخود کشی زد .

" پلوتارک مورخ رومی

۱۶- " عقل سلیم بملت انگلستان حکم میکند که با آلمان بزرگ دست برادری دهد اگر آلمان شکست بخورد مانند کشتی کوچکی دنیال ناو با عظمت امریکا یا شوروی برآه میافتد در آنوقت انگلستان مانند زورقی بدنیال کشتی کوچک آلمان است ) سخن آدولف



## خاطرات سردار ظفر

۳۱

این هنگام ۱۳۴۰ قمری و ۱۳۵۰ شمسی است امیر مفخم رفت کمره برای ارث مادر زنتش که تازه مرده بود . سردار جنگ هم وکیل بختیاری شد رفت تهران . من و سردار محتشم و امیر مجاهد و مرتضی قلیخان آمدیم بختیاری . امیر مفخم هم از کمره آمد بختیاری روزی چند از زمستان گذشته بود عازم قشلاق شدیم به مال امیر که رسیدیم هنوز سردار اسعد حاکم کرمان بود . دکتر یانگ آمد مال امیر نزد ما و قرار شد پولی از کمپانی نفت قرض کنیم ، صدی چهار تنزیل بدهیم تا موقع ، سهام نفت که بایستی بپردازند . سردار جنگ و کالت به امیر مفخم داد ، مصمص السلطنه و کالت به مرتضی قلیخان داد ، سردار اسعد مرا وکیل کرد ، سردار محتشم خودش حاضر بود .

ما خوانین بختیاری از دو جای معدن نفت سهم داریم . یکی فرست هاکس پلاطیش ، شانزده هزار و سیصد و بیست سهم داریم . یکی دیگر ال کمپانی یازده هزار سهم داریم . بعد هم ده هزار سهم از سهام نفت دارا شدیم روی هم میشود سی و هفت هزار و سیصد و بیست سهم نصف آن که هیجده هزار و ششصد و شصت سهم است متعلق به اولاد ایلخانی است نصف دیگر هم که هیجده هزار و ششصد و شصت سهم است مال اولاد حاج ایلخانی است . سهم اولاد ایلخانی بیست و سه سهم است . سهم اولاد حاج ایلخانی هشت قسمت می شود .

ما میتوانستیم سهام را از کمپانی به زور بگیریم ولی چون پول قرض کردن

گذار کادوی روبروی کتوند در اردوی ما پنج سراسب هم برای ما آوردند چندی در آنجا ماندند و رفتند قرار شد وقتی مراجعت به مسجد سلیمان کردیم سردار اقدس هم بیاید مسجد سلیمان از ما دیدن کند .

ما هم برویم ناصری . هنگام رفتن ما مویدالدوله آمد پیش ما ساعتی با ما بود و رفت . ما هم عزیمت به مسجد سلیمان کردیم .

مسجد سلیمان معلوم نیست کی ساخته و کی ساخته شده و باین نامش چرا نامیده اند . بنائی است صد ذرع در صد مدور و سنگهای بسیار بزرگ با جراثقال روی هم چیده اند مسجد سلیمان طرف شرقی آبادی است که آن آبادی بکلی خراب ولی آثارش باقی است . مسجد سلیمان ده ذرع از زمین بلندتر است . پله‌هایی درست کرده اند که سی نفر هم از آن پله‌ها بالا میروند . هر پله یک وجب بیشتر نیست ، مانند پله‌های تخت جمشید کوناه است . این مسجد در دو جوارو به شرق دارای این پله‌ها می‌باشد یک جای دیگر طرف شرق شمالی است پله دارد ولی وسعت آن پله‌ها کمتر است . سنگهای بسیار نزدیک رویهم گذارده اند . بعضی از سنگها دویست خروار وزن دارند . روی آن مسجد زمین هموار است بسیار صاف زیر این محوطه ساختمانی پیدا است معلوم نیست چه بوده اینقدر هست که میتوان گفت پرستشگاه گبران بوده و نزدیک نفت بوده برای آتش روشن کردن . اکنون آنجا شهر است و مهندسین انگلیسی که آنجا هستند میگویند اینجا پرستشگاه گبران بوده . آب آنجا بسیار بد است . جای خوب دلنشینی هم نیست . بنای باین بزرگی برای چه بوده کس نمیداند جز اینکه میگویند شاید پرستشگاه گبران بوده .

باری آمدیم مسجد سلیمان . شیخ هم پس از دو روز با اتباع خود آمد چهل نفر همراه او بودند . در مسجد سلیمان انگلیسیها چندین عمارت ساخته اند ما در عمارت خودمان بودیم . انگلیسیها هم عمارتی برای شیخ آماده کرده بودند چند شب در مسجد سلیمان بود چون مسجد سلیمان میان ایل بختیاری است بیشتر بختیارها در مسجد سلیمان بودند . چون شیخ رفت ما هم با چند نفر از محترمین احمد خسروی براه ناصری حرکت کردیم . در مسجد سلیمان با شیخ عهد و میثاق کردیم که همیشه عرب و بختیاری با هم متحد باشند و در کارها یکدیگر را معاونت کنند ولی اتحاد آنها بر ضد دولت نباشد طلبی هم از شیخ داشتیم بابت ملک نظام السلطنه مافی که چند سال بود در سر آن کشمش داشتیم آنرا هم به شیخ دادیم و هفده هزار تومان گرفتیم . حاکم خوزستان هم از ما دلتنگ بود و اتحاد مارا با شیخ شاید چنین گمان میکرد که بر ضد دولت باشد به تهران خبر داد ، پس از انجام کار برگشتیم مسجد سلیمان و از آنجا مال امیر رفتیم چون هوا گرم بود نماندیم گفتگویش در میان آمد نقد هم بود هشتاد و چهار هزار پوند قرض کردیم با شرایط سخت که زیانها از این شرایط متوجه ما شد که امروز سهام خود را جز بخود انگلیسیها یا بخودمان به دیگری نمیتوانیم بفروشیم آنهم باید چهار صاحبان امتیاز قبول کنند . در آن وقت پوند انگلیسی شش تومان بود یک کرور تومان می‌شد با نرخ صدی چهار پس از رد و بدل کردن

نوشته جمع کردیم سی هزار پوند مجانی از آنها گرفتیم و انصافاً " کار خوبی هم کردیم زیرا بواسطه گرفتن این سی هزار پوند سخنان آمیخته با دشنام از آنها شنیدیم که ذکر آن به مناسبت در جای دیگر این کتاب است من و سردار اسعد هشتاد هزار تومان ببانک مقروض بودیم دادیم انگلیسها گفتند هر وقت هشتاد و چهار هزار تومان را رد کردید آنوقت اسهام شما را بخودتان رد می‌کنیم . بعد گفتند شصت هزار پوند هم دو سه سال دیگر بشما می‌دهیم ولی آنها می‌دانستند ما هرگز صاحب یک کرور پول نمیشویم که یک مرتبه سها را از گرو بیرون بیاوریم .

امیر مجاهد نقشه کار را چنان در صفحهٔ خیال کشیده از صورت ذهنی در خارج مصور کرد که سردار اقدس از محرمه بیاید مسجد سلیمان به ملاقات ما که پس از آن برویم ناصری . چون شیخ تا بحال از خانهٔ خودش جز بصره و کویت جای دیگر نرفته بود . لکن در این وقت مایل بود که خوانین را دیدن کند در ضمن هم سردار سپه را با قدرت دیده بود می‌خواست بتوسط انگلیسها با بختیارها قرار دادی کرده باشد . مؤید الدوله هم که اکنون ظهیر الملک لقب دارد حاکم خوزستان بود و هیچ مثل حکام پیش تملق از سردار اقدس نمی‌گفت . برای دویست لییره شیخ خود را جمع کرد و دانست که زیر کاسه نیم کاسه ایست . شیخ عبدالحمید پسرش را فرستاد با حاج رئیس لب و رفتیم بیلاق . خبر گرفتن پول که به خوانین کوچک رسید صبر نکردند که ما برسیم آشوبی بر پا کرده هیاهویی راه انداختند ولی ما مقصودی نداشتیم و آنچه بایستی ما به آنها دادیم ، اما چون قرار بود سردار اسعد ماهی هزار تومان برای من بفرستد و پس از چهار ماه امیر جنگ او را بازداشت به اینکه نفرستد من مبلغی از پول سهم او را برداشتم . سردار اسعد از کرمان آمد چنانچه با خاطری از من آزرده هر چند که ما کار را اصلاح کردیم و به ظاهر رفع آزردهگی خاطر او شد لکن از من برید و به امیر مجاهد و سردار محتشم پیوست و از آنجا رفت تهران .

زمانی که سردار اسعد با بیروم خان به آذربایجان میرفتند رضا خان سلطان با سرهنگ بود و با آنها بود و توپخانه با او بود . در آنجا با سردار اسعد رابطهٔ مودت و یگانگی پیدا کردند و تا امروز هم که رضا خان صاحب تاج و تخت ایران شده شاهنشاه ممالک محروسه است هنوز آن دوستی بر جاست و چون سردار اسعد در بختیاری نبود و از کشته شدن نظامیان در جنگ شلیل راه بختیاری بی خبر بود دوستی آنها بیش از پیش شد .

چون سالار مسعود پسر من از خرد مهجور و از دانش دور است صارم الملک او را فریب داد و برای این پول یعنی پولی که از انگلیسی گرفتیم با من کشمکشها کردند اگر چه من علاوه از کمکهائی که بآنها کرده بودم چهار هزار تومان هم از این پول بآنها داده

ولی حرکات وحشیانه آنها سبب رنجش من گردید . چهل هزار تومان از این پول به محمود خان هژبر السلطان رسید که لیاقت چهل درهم که باو برسد نداشت اگر چه بهادر السلطنه پسر بزرگش مردی دانا و زیرک و دلیر و نیرومند است عجب در این است که پول به زوراز انگلیسها بگیریم و به محمود خان و امثال او بدهیم مظلوم برای ما باشد زر برای دیگران در این سال سردار سپه چهار لنگ محمود صالح را از ما مجزی کرده محمد تقیخان شجاع - الملک پسر محمد رضا خان نوه چراغ علیخان چهار لنگ محمود صالح را ایلخانی کرد و علی مردان خان خواهر زاده مرا ایلبگی کرد . چهار لنگ کنیورسی را هم از زیر ریاست ما بیرون کرد در صورتیکه هشتاد سال می گذرد که اینها بسته و گماشته ما بودند و عمه زاده و خواهر زاده ما هستند . ایل موکوئی را هم که رئیس آنها خواجههای با جول میباشند از ریاست ما مجزا کرد . برای این با ما کار را کرد که از قدرت ما کاسته شود حق هم داشت با خلفائیه که ما بدولت کرده ، هم بدولت خلاف میگردیم هم با یکدیگر طریق دوئیت می پیمودیم انصافاً " سزاوار بودیم بقول خالوزال علاءالدین وند بختیاری ( داستان او را با جعفر قلیخان بختیار وند و کشته شدن عمو زاده هایش را بدست جعفر قلیخان مفصل و مشروح نوشته ام مرد درشت گو نباید پهن بنشیند <sup>۱</sup> همیشه خالوزال در موقع و مقام مناسب این جمله را می گفت : مرد درشت گو نباید پهن بنشیند . خوانین تمام جمع می شوند بر ضد دولت با نظامیان جنگ می کنند آنوقت خودشان هم بجان همدیگر می افتند و تیشه به ریشه همدیگر می زنند .

( ادامه دارد )

۱- این جمله که مرد درشت گو نباید پهن بنشیند مثل است در بختیاری یعنی کسیکه دعوی بزرگی و بلندی مقام میکند نباید ایمن نشسته خود را در خطر بیندازد .

بقیه از صفحه ۶۱

هیترلر پيشوای آلمان نازی در بحبوحه جنگ دوم آدولف هیتلر کوشش میکرد که قبل از حمله بشوروی با انگلستان کنار بیاید ولی چرچیل بگفته او وقتی نگذاشت و تسلیم بلا شرط آلمان را خواستار شد .

( تاریخ جنگ دوم سقوط آلمان بزرگ )

۱۷- " این چه دوستی و برادریست مگر من با انگلیس و روس چه کرده ام که نامردانه بخاک کشورم یورش برند ؟ ! " سخن رضا شاه کبیر در شهریور ۱۳۲۰ بسفراء انگلیس و شوروی در کاخ سعدآباد - رضا شاه کبیر که از هجوم ناگهانی ارتشهای انگلیس و روس بشدت عصبانی بود و در پاسخ اظهارات سفراء روس و انگلیس که باز هم ادعای دوستی میکردند چنین گفت .

# تاریخ مشروطیت ایران

## ۹

بعد از رفتن آقایان به حضرت عبدالعظیم تولیت مدرسه مروی را از اولاد مرحوم میرزای آشتیانی گرفته به آقای امام جمعه داده آقای امام هم جشنی در مدرسه گرفتند مسجد خازن الملک راهم واگذار آخوند ملا محمد آملی کردند . تولیت مدرسه سپهسالار قدیم که در تحت نظر حجت الاسلام بهبهانی بود به میرزا حسن مدرس کرمانشاهی سپردند ، مدرسه عبدالله خان راهم که با شریعتمدار کاشانی بود به شیخ محمد علی برادرش واگذار شد . این حرکات دولتیان خیلی در انظار مردم ناپسند واقع شد به نحوی که در نماز جماعت آقای امام شبها قریب پانصد نفر بود ، یکدفعه به قریب بیست نفر از اجزاء و اتباع خود آقا گردید . یک شب در منزل آقا بیک اعظم آقای امام خلوت کرده چنین صلاح دیدند که امیر بهادر جنگ ما مورد برود به حضرت عبدالعظیم آقایان را حرکت دهند و رؤسای علما را به شهر بیاورند و پیش نمازها را با واعظین اخراج بلد نمایند . امیر بهادر با پانصد نفر سوار و چند گاری و درشکه وارد حضرت عبدالعظیم شده آقایان را در سر مقبره ناصرالدین شاه ملاقات کرده و ابتدا به مهربانی صحبت میداشت کم بنای ذکر کارهای بیحساب دولتیان شد آقا سید جمال افجهای گفتند این چه شهری است یک خری میخواهد دختر یک ملعونی را بگیرد این لوطی بازیها را در میآورد . امیر بهادر از شنیدن این کلام متغیر شده که من شاه پرستم نمیتوانم این کلمات را بشنوم . خاک بر سر من که نشسته باشم این حرفها را بزنند . قدری بر سر و صورت خود زده غش میکند قدری او را مالش داده حال میآید بعد از حال آمدن میگوید من حکم دارم که آقای آقا سید عبدالله و آقای آقا سید محمد را بشهر ببرم . آقایان گفتند که دستخطها را باید دید . دستخط خوانده شد گفتند در این دستخط که چنین حکمی نیست .

گفت که زبانی امر فرمودند . اجماعاً " بر خواسته از سر مقبره بیرون میآیند . آقای آقا سید محمد میروند حرم یقوت امیر بهادر ملتفت میشود که آقا سید محمد نیست بر میگردد



که او را بیاورد که مردم فهمیدند که میخواهند آقایان را ببرند بازارها را بسته ریختند آقای آقا سید عبداللہ را به سرودست بردند به حرم . امیر بهادر هوارا نامساعد می بیند بجهت سلامت جان خود بنای تملق و التماس را گذارده خورده خود را کنار کشیده مراجعت به شهر میکند این حرکت امیر بهادر اسباب تقویت کار آقایان میشود . تجار و بزاز و اصناف که فی الجمله خسته شده بودند دوباره حاضر شده با کمال جانفشانی مشغول خدمت میشوند . بعضی از رجال دولت دیدند کارها سخت میشود این اخبارات به سایر ولایات هم رسیده عموم مردم مستعد یک جنبش میباشند در مقام اصلاح اضطراری صورت خواسته که مقصد آقایان چه است صورت داده شود .

از این طرف قدری مسامحه میشود از اغلب ولایات تلگراف میشود . بتوسط پست کاغذ میرسد از دولت ضبط می شود ولی خودشان مطلع میشوند که چه انقلابی بر پا شده . بعضی از علمائی که در شهر هستند و داخل این کیفیات نبوده حالا واسطه اصلاح شده بعضی از متجسین را راضی کرده ولی چون اختیارات و تصویب در امور موکول به تکذیب و تصدیق حجت الاسلام بهبهانی شد بعد از ملاقاتها و قراردادهای که خدمت آقای بهبهانی میرسند و عرض میکنند بخصوص آقا میرزا مصطفی با وجودی که خود معزی الیه بجهت غیرت آوردن مردم و علما و عکس مسیو نوز در مجلس مهمانی ارامنه که عمامه به سر گذارده است بدست آورده اند از روی او عکس گرفته منتشر کرده حالا واسطه اصلاح است ولی آقای بهبهانی میفرماید این مذاکرات به فلان دلیل و فلان برهان ناصحیح است من تصویب ندارم تکلیفی هم بر کسی ندارم ، هر کس خسته شده میخواهد برود مختار است . من بر حسب ظغیان ظلم و تعدی و مظلومی این مردم هجرت از خانه خود کرده به امامزاده لازم التعظیم پناه آورده تا نایل مقاصد حقه این مردم نشوم عود بخانه خود نمیکنم . هر گاه یک نفر هم نزد من توقف نکند به تنهایی خواهم ماند تا کار مرتب شود . بعضی از رجال دولت و امراء مملکت هم محرمانه پیغام در استقامت میدهند و پول هم میفرستند مثل شاهزاده سالار - الدوله که چند فقره پول قریب بیست و پنجهزار تومان فرستاده بعضی اشخاص دیگر نیز کمک حال بودند . بعضی کاغذ مینویسند که قریب نخورید تا مستدعیات قرین انجام نشود راضی به اصلاح نشوید . بعضی مدبرین جناب شمس الدین بیک سفیر عثمانی را هم داخل امور اصلاح کرده اند جناب میرزا نصرالله خان مشیرالدوله هم از این استقامتها اظهار خوشوقتی دارد که تا این نحوها نشود کارها اصلاح نخواهد شد بتوسط من بنده مبلغ پانصد تومان پول خدمت آقای بهبهانی فرستاده بامختصر مشروحه دوستانه ، بعد از رساندن جواب گرفته به جناب معزی الیه رسانیده ولی در حضور ملوکانه اظهار حیرت و تأسف مینماید که ناچار باید دستخط مرحمت آمیزی صادر شود ، علما عودت کرده دعا گو باشند .

حاجی شیخ محمد و سایر واعظین هم از صبح تا دو ساعت از شب رفته مرتباً " در صحن و حرم و مسجد منبر رفته به اشکال مختلف وعظ و اظهار تظلم مینمایند . دیشب گذشته جناب مشیرالدوله مرا خواسته استفسار از ترتیبات حضرت عبدالعظیم فرمود . بعد فرمودند که حضرات در خیال اسباب چینی آوردن آقایان هستند جناب آقا راملتفت کنید که فریب نخورند . در این روزها امیر خان سردار حاکم زاویه مقدسه میشود . بواسطه سابقه دوستی با آقا میرزا مصطفی و میرزا ابوالقاسم و اعتماد الاسلام مراوده و خصوصیتی با آقایان مینماید و در ضمن کلام میگوید که اصلاح را هم باید از راهش برآمد . صلاح بینی میکند که خوبست شماها یک ملاقاتی از حضرت اتابک بکنید . بهر نحو بوده آقا زاده‌ها را راضی مینماید . آقا میرزا مصطفی پسر مرحوم آشتیانی ، آقا میرزا ابوالقاسم پسر آقای آقا سید محمد طباطبائی آقا میرزا محسن پسر مرحوم صدرالعلماء اعتماد الاسلام داماد آقای بهبهانی در شب چهارشنبه چهاردهم شهر ذیقعدہ با امیر خان سردار به شهر آید وارد منزل اتابک شده در اطاقی خلوت پذیرائی میکنند پس از احوالپرسی و شکایت از سوء اتفاق و گله‌مندیها که جوانب آنها را غالباً آقا میرزا مصطفی و امیر خان سردار میداده بطوریکه صاحبان امر ایدا " رضایت نداشته بالاخره اتابک عنوان میکنند که مطلب چیست ؟ قبلاً "هم اعتبار نامه‌ها به امضای روسای منحصنین با اسم چهار نفر ابراز میشود بعد عنوان کردند که تقاضای آقایان عدالتخانه است . بعضی مطالب جزئی دیگر . اتابک فرموده‌اند که اعلیحضرت همایونی که عدل مجسم‌اند ، منہم مجری معدلت مداری ایشان . ولی اینها نیست شما چهار نفر تولید اینهمه زحمات را کرده‌اید و از این مقدمات مقصود بدست آوردن و سوا کردن شما چهار نفر بود از آقایان بهر حال چون فعلاً " شب گذشته است شام بخورید و اینجا باشید تا فردا به بینم چه باید کرد . هر چه حضرات عرض و الحاج کرده‌اند و به امیر خان سردار گفتند شما بما قول دادید که امشب ما را مراجعت دهید به بیانات مختلفه ختم شد بالاخره شام خورده شب را مایوساً " عن الحیات خوابیدند تا صبح . رفتن حضرات بمنزل اتابک و مراجعت نکردن در شهر شهرت کرد برای منحصنین هم تولید خیال کرد و مردم بصدا آمده .

صبح اتابک میفرماید امروز علیحضرت مهمان وزیر دربار است شما در اینجا بمانید من تفصیلات را عرض کرده در مراجعت جواب میدهم حضرات عرض میکنند توقف ما چهار نفر تولید فساد می‌کنند و نفر را مرخص کنید ، دو نفر توقف کنند تا مطالب را خدمت آقایان عرضه دارند تا خیالات آسوده باشد آقا میرزا ابوالقاسم و اعتماد الاسلام را مرخص کرده میروند بحضرت عبدالعظیم مقارن ظهر میرسند ولی نگاه داشتن آقایان در شهر شهرت کرد جماعتی از سادات و طلاب و زنها در بازار به داد و فریاد صدا بلند کردند فوراً " بازارها را بسته

## زلزله های معروف کرمان و وبای سرداری

بهروزگار پادشاهی قاجار، چند واقعه در کرمان اتفاق افتاد و مبدأ تاریخ در این شهر به شمار آمد. زلزله‌ی معروف کرمان که بناهای بسیاری را فروریخت و جان مردمان بگرفت، وبای خانماسوز و برف جانسوز سرداری که هنوز در خاطر مردمان دیر سال مانده است. از دیدگاه تاریخ‌نویسی ارزش‌آگاهی از سال وقوع زلزله‌ی کرمان، سال وبای معروف کرمان و برف سرداری پوشیده نیست. چه در بعضی نوشته‌ها و اسناد آن روزگار، مردمان بواسطه نداشتن سواد خواندن و نوشتن و آگاه نبودن از تقویم، این سال‌ها را سند مرگ، تولد، دگرگونی و وقایع دانسته‌اند. در این رشته سخن‌کوشی می‌رود تاریخ و سال دقیق این رویدادها روشن گردد.

زلزله‌ی هولناک کرمان که به سبب آن مردمان جان خود را از دست داده و زیان‌های مالی فراوان دیده‌اند در کتاب فرماندهان کرمان تألیف شیخ یحیی احمدی چنین یاد شده است: "در ذی‌حجه ۱۳۱۴ چند کرة زلزله شد و شب جمعه ۲۵ ذی حجه شش ساعت از شب گذشته زلزله سختی شد که گنبد مشهور به "قبه‌ی سبز" که از پیش ثلثه "در استحکامش افتاده بود. بالمره خراب شد".

سال ۱۳۱۴- دوران سررشته داری و فرمانروائی بهجت الملک اسداله خان امیرتومان بوده است.

و تاریخ کرمان تألیف احمد علی وزیر زلزله کرمان را بدین‌گونه یادآوری شده است: "یومنا هذا از قبه‌ی سبز آثار ارتفاعی نیست. اولاً" بعضی از چوب‌ها و گاشی‌های آن را هر کس کنده و برده. در دو سال قبل هم در کرمان زلزله شدیدی در وقت سحر شد

---

۱- قبه‌سبز محلی است که امروز بصورت مخروبه و نقطه‌ای فراموش شده آمده، حال آن‌که در روزگاران گذشته آباد بوده و آرامگاه حکام قراختائی کرمان (۶۲۱- ۷۴۱) بوده است. امرای قراختائی در این محل مدرسه نیز بنیان نهاده بودند. در این محل قبر امیر براق‌حاجب، ترکان خاتون، جلال‌الدین سیور غتمش و محمد شاه قراختائی است.

آثاری که از آن بود خراب شد . یکی دو نفر را هم صدمه زد و مجروح کرد . دو سه رأس هم حیوان زیر قبه آن هلاک شدند " .

و مصحح کتاب ، تاریخ نگارش آن کتاب را - ۱۳۱۷ احتمال می دهد که با تاریخ زلزله‌ی کرمان مذکور در کتاب فرماندهان کرمان تطبیق کند .

اما مأخذ اصیل - در باره زلزله‌ی کرمان ، قطعه شعری است با انسجامی خاص در دیوان خطی افسر کرمانی ( میرزا مهدی قلی خان ) که روشنگر تاریخ دقیق زلزله کرمان است . از آنجاکه شاعر - از محمد اسماعیل خان وکیل‌الملک فرمانروای کرمان نام می برد و دوران حکومت او از سال ۱۲۷۷ تا ۱۲۸۶ - ادامه داشته ، می توان گفت محققاً " وقوع زلزله معروف کرمان در زمان امیر تومان بهجت‌الملک نبوده است .<sup>۲</sup>

داورا ، در یادلا ، ای آن که در هنگام خشم

او فکنده سطوتت بر چارارکان زلزله

ای که گاه رزم و روز کین ، ز اطباق حشم

رعب نوانداخته بر طاق کیوان زلزله

مر مرا در حضرتت بس شکوه‌ها باشد کنون

می نپرسی از که ، از این نامسلمان زلزله

تا تو بیرون رفتی از این ملک ، می دانی چه کرد؟

ملک را و پسران ، رعیت را پریشان زلزله

در شبی تاریک تر از جعد شب رنگ بتان

با دلی پر کینه بر من تاخت یکسران زلزله

من به خواب خوش زهر نیک و بدی پوشیده چشم

ناگهان آمد به من دست و گریبان زلزله

اوبه من پر خاش جوی و من به او چالش گرای

من گذشتم از سرو دل ، کند از جان زلزله

گرچه رفت آن شب میان ما و او جنگی عظیم

لیک کرد آخر به من ، فتحی نمایان زلزله

۲ - شاید تصور رود که به روزگار سلطنت ناصرالدین شاه دو زلزله وحشتناک کرمان

را لرزانده است . لیکن استناد به کتاب‌های نوشته شده‌ی آن روزگار ، احتمال وقوع دو زلزله ، نابجا می رود .

در شعر ، مخاطب افسر ، وکیل‌الملک است که در زمان وقوع زلزله در کرمان نبوده و

شاعر چگونگی این حادثه‌ی دلخراش را به‌وی باز می گوید .

خانه و کاشانهام بنمود از زیر و زیر

بوالعجب بر خرم‌نم افروخت نیران زلزله

خانه‌ای کوبودی از سد سکندر سخت تر

حالیا با شهر لوطش کرده یکسان زلزله

خانه‌ی من کوبودی نیز از حوادث در امان

بی در و دیوار گردش چون بیابان زلزله

خانه‌ای ویران نمود و خانه آبادان نگفت

خانه‌اش آباد سختم کرد ویران زلزله

پیش از اینم بود سامان و سری در این دیار

هان بهمن نگذاشته نی سر نه سامان زلزله

فتنه‌ی چنگیز شه با مردم ایران نکرد

آنچه کرد این روزها با خلق کرمان زلزله

قصه‌کوتاه ، یک دومه شد کز سر قهر و غضب

هی به ما ورزید هر دم رسم طغیان زلزله

اندک اندک گاه آمد ، نرم نرمک گاه رفت

گاه شد بر خلق پیدا ، گاه پنهان زلزله

تابه‌چندی پیش از این بی گاه و گه هر صبح و شام

می زدی در عرصه‌ی این ملک جولان زلزله

اندر این کشور نخستین عهد آمدشادمان

و آخرین نوبت برون شد زار و نالان زلزله

شکر لله کز قدومت ره سپرد اندر عدم

همچو بد خواه شه‌نشه ظل بیزدان زلزله

همچو بد خواه وکیل‌الملک از روی جهان

کاش افسر ، برفتند از بیخ و بنیان زلزله ۳

در مورد برف معروف کرمان در کتاب فرماندهان کرمان چنین آمده :

(درسنه ۱۲۶۹ برف زیادی بارید - ثقات معمرین حکایت می‌کنند دو ذرع برف روی

۳ - افسر ، ناصرالدین شاه ، لقب "افسرالشعراشی" گرفته و در کرمان مورد اکرام و احترام "وکیل‌الملک" بوده است . مردم از جورخان حاکم در خانه‌ی او بست می‌نشستند و باوساطت او مورد بخشش قرار می‌گرفته‌اند .  
بقیه در صفحه ۷۸

## اصل و منشاء ایل قاجار

ایل قاجار یکی از هفت ایلی بود که در رسیدن خاندان صفوی به تاج و تخت نقش بزرگی ایفا کرد و هم از این رهگذر بدرون حیات سیاسی ایران راه یافت .

درباره اصل و منشاء ایل قاجار اختلاف نظرهای فاحشی وجود دارد که بیشتر ناشی از تاریخ سازی مورخین چاپلوس و دروغ پرداز خاندان قاجار است . آنگونه که پیداست قاجارها بدلایلی خود را منسوب به تیمور میدانستند و این شاید از آنروست که تیمور لنگ آنرا از شام بایران آورد و در آذربایجان اسکان داد . چنانکه بسا جایها در رستم – التواریخ از آقا محمد خان بنام " محمد شاه قاجار تیموری " نام برده شده است و بگمان ما این نخستین جایگاهی است که در آن چنین ادعایی شده است <sup>۱</sup> .

افزون بر آن در کتب مورخین قاجار ، نیای قاجاریان را " قاجارنویان بن سرتاق نویان بن نویان بن جلایرین پزون تکین " مغولی دانسته اند . یعنی آنکه ؛ آنان از نژاد زرد بوده اند لیکن چنین مینماید که مورخین قاجار به تشویق پادشاهان این خاندان که میخواستند خود را از نژاد کشور گشایان نشان دهند دست باین جعل آشکار تاریخی زده اند . بر اساس نوشته این مورخین " سرتاق نویان " که ریاست ایل قاجار در دست او بود به همراهی هولاکو از مغولستان بسوی غرب حرکت کرد و پس از مرگش در ۶۹۴ هـ . ق پسرش " قاجار نویان بجان شینی پدر رسید .

همین مورخین بر آنند که در قرن هشتم ، تیره ای از ایل قاجار در ایران سلسله جلایریان را برپا کردند و دیگران بشام رفتند . تا اینکه سرانجام امیر تیمور در یکی از لشکرکشیهای خود آنرا بایران باز آورد و در آذربایجان مستقر ساخت <sup>۲</sup> .

---

۱ – نسخه ای که از رستم التواریخ در کتابخانه ملک موجود است ، از روی فراهم آورده ی مؤلف این کتاب در سال ۱۱۹۹ هجری استنساخ شده است . در نسخه ی تجدید نظر شده آن نیز که به سال ۱۲۵۱ به پایان رسیده نیز چنین است .

۲ – برای کسب آگاهیهای بیشتر در این باره ، رجوع شود به تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ، تألیف سعید نفیسی . جلد اول .

آشکارا پیداست که این فعل و انفعالات که مورخین قاجار آنها را حقایق مسلمی میدانند از پایه نادرست است. چنانچه قاجاریان از زرد پوستان شرق یا مرکز آسیا بودند میبایست خصوصیات نژادی خود را حفظ کرده باشند. زیرا که در میان قبایل ازدواجها بیشتر در محدوده همان قبایل انجام میگردد و یا حداقل رهبران قبایل سعی بر آن داشتند که اصالت نژادی خویش را حفظ کنند و این مسئله که ما در رهبر یا بزرگ قوم باید از نژاد قبيله باشد، در میان چادرتشینان اهمیت بسیار داشت. لیکن چنانکه در مورد سرکشان و شاهان نخست قاجار می بینیم آنان فاقد برخی از خصوصیات بارز نژاد زردند فی المثل کم ریشی از خصوصیات این نژاد است و پر ریشی از ویژگیهای نژاد آریایی. اما قاجاریان چنان چهره های پرریشی داشتند که هر گونه نزدیکی آنان با اقوام مغولی غیر ممکن بنظر میرسد. چنانکه میدانیم، فتحعلیشاه ریشی داشت که آنرا از مواهب الهی میدانستند.

دیگر از دلایلی که در زرد پوست بودن این تیره تردید باید کرد، آنست که زبان قاجاریان ترکی غربی است و میدانیم که ترکان غربی چون خزرها، بلغارها، افشارها، و بیاتها و دیگران همه از نژاد آریایی بوده اند و زبان ترکان شرقی که از نژاد زردند با زبان ترکان غربی تفاوت فاحش دارد.

استاد سعید نفیسی در کتاب تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر<sup>۱</sup> پس از بدست دادن دلایل بسیار نتیجه میگیرد که:

- ۱- قاجارها مغول نبوده اند بلکه ترک بوده اند.
- ۲- ترکان و سلجوقی نبوده اند بلکه از ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها و قباچقاها و بلغارها و بچناکها بوده اند.
- ۳- نژادشان بطایفه سالور میرسیده است که از همین طوایف ماوراء قفقاز بوده اند.
- ۴- در حدود قرن هشتم با سایر طوایف ترک ماوراء قفقاز از آن سرزمین هجرت کرده اند.
- ۵- نخست بشام رفته و پس از مدتی از آنجا بایران آمده اند.
- ۶- مغولان آنها را بایران نیاورده اند بلکه نزدیک دویست سال پس از آمدن مغول از شام بایران آمده اند.
- ۷- زبانشان ترکی غربی است.
- ۸- صفویه آنها را از آذربایجان بمازندران و گرگان و مرکز ایران برده اند.
- ۹- با افشارها و بیاتها و بایندرها بسیار نزدیک بوده و حتی شریک سرنوشت و شاید

همسفر ایشان بوده‌اند .

### سرنوشت قاجار در ایران :

قاجارها از همان ابتدای ورود به آذربایجان بعلت دلیری و هوشیاری خود مورد توجه حکام گردنکش آن سامان گردیدند و بزودی در دستگاه خاندان آق قویونلو که همانند آنان از ترکان غربی بودند جایی برای خود باز کردند . ازدواج حلیمه دختر آوزون حسن پادشاه آق قویونلو با حیدر که بزرگ خاندان تازه قدرت یافته صفوی بود ، بین دو نیروی در حال پیشرفت صفوی و قاجاری پیوندی پدید آورد . آنگونه که چون شمره این ازدواج شاه اسمعیل سرکشی آغاز کرد و پادشاهی خواست قاجاریان او را یاری کردند و از نیروهای حامی او گردیدند .

بدینگونه قاجاریان رهگشای صفویان گردیدند ، تا بنوبه خود سرنوشت ملتی را بدست گیرند . با اینهمه قاجاریان بعلت تیز هوشی پادشاهان صفوی و نیز موج تازه‌ای از احساسات میهنی که چون ستونی این خاندان بزرگ را حمایت میکرد مجبور بودند با حرکات آهسته و کند به پیشروی ادامه دهند . تا شاید روزی عروس هزار داماد تاریخ سرزمین ما آغوش پر برکت خود را بروی آنها بگشاید .

قاجاریان در دستگاه پادشاهان صفوی قرب و عزتی یافتند و بدین ترتیب با چگونگی اداره امور مملکتی آشنا شدند و راه و چاه را شناختند . اما شاه عباس بزرگ از قدرت روز افزون قاجاریان هراسان شد و برای جلوگیری از خطرات احتمالی قدرت نمایی آنان ، گروهی از قاجاریان را به گنجه ، گروهی را به مرو و گروهی را به استرآباد فرستاد تا علاوه بر آنکه از قدرتشان بکاهد ، سد استواری در برابر قبایل مهاجم زرد پوست بر پا سازد و هر دو خطر را مرتفع نماید .

این رویداد گر چه موقتا " مایه تضعیف قاجاریان شد ، اما هرگز نتوانست راه نفوذ بتاریخ ایران را بروی آنها ببندد . بار دیگر قاجاریان در دستگاه صفوی نفوذ کردند . و بار دیگر نیروهای پراکنده خود را گرد آوردند و بسوی هدفی که هنوز چندان روشن نبود ره نوردیدند .

از میان سه گروه قاجاریان ، آنانکه در پیرامون گنجه حکم میراندند مردمی تابع حکومت مرکزی بودند و در دستگاه صفوی مقامهای والایی را کسب کردند . اما همین مطیع بودن آنها را از نظر توان تاریخ سازی عقیم کرد . از آنهایی که به مرو رفته بودند اثری در دست نیست . لیکن گروه سوم که به استرآباد و گرگان رفته بودند تا جلوگیری سبیل ترکمنان راهزن شوند با اینکه در آغاز از قدرت سخت دور افتاده بودند اما سرانجام در صحنه مناقشات بازیگر ماهری شدند و سرانجام تاج و تخت شاهی را از آن خود ساختند .



قاجاریان در دشت گرگان خود به دو گروه تقسیم شدند . اشاقه باش و یوخاری باش ، یوخاری باشیان بیشتر افرادی مطیع بودند که بنان پارهای که از حکومت مرکزی میرسید قانع بودند و چپاولی هم که با طرف منطقه تحت تسلط خود میکردند سیرشان میکرد . بر عکس اشاقه باشیان بطور کلی مردمانی پیکارگر و محیل بودند . افزون جوشیهائی داشتند و از همان آغاز در کشمکشهایی که با یوخاری باشیان پیدا کردند هوس سروری در دل پروراندند که بگواهی تاریخ شایسته آن نیز بودند .

بدینگونه می بینیم که بقول محمد هاشم آصف ، مولف رستم التواریخ " چهار دهنه ایران " را قاجاریان در اختیار گرفتند و آنهاکه در استرآباد سکنی داشتند نه تنها در جنگ با راهزنان ترکمن آبدیده گشتند ، بلکه اندک اندک با ایجاد روابط حسنه با آنها دشمنان شان را ، بصورت حامیان خود در آوردند که این گویای کاردانی رهبران قاجار است . زیرا که از این پس سرداران قاجار نگاههای هراسان خود را از آنسوی مرزهای شمالی ایران برگرفتند و با دیدگانی آرزومند تحولات سیاسی و نظامی درون ایران را زیر نظر گرفتند .

نخستین کس از قاجاریان که نامی و آوازه ای بهم رساند ، فتحعلی خان قاجار اشاقه باش فرزند شاهقلی خان بود که در مبارک آباد استرآباد میزیست <sup>۱</sup> وی در آغاز با حمله محمدخان ترکمان حاکم استرآباد روبرو شد که خود و دو برادرش فضلعلی بیگ و مهرعلی بیگ گرفتار آمدند و بزندان افتادند .

فتحعلی خان چندی بعد از زندان بمیان ترکمانان گریخت . سران دیگر قاجار که میدانستند باید در برابر جاه طلبیهای وی هر گونه آرزوهای بلند پروازانه خود را بدور افکنند برادران او را کشتند و قلعه مبارک آباد را بدست گرفتند .

این رویداد خشم فتحعلی خان را برانگیخت و بیاری ترکمانان بر آن ناخت و کشتندگان برادران و محمدخان ترکمان رقیب سر سخت خود را اسیر کرد و کشت . این بزرگترین پیروزی نظامی زندگانی اش بود زیرا که از این پس میدان را در برابر خود خالی دید و مازندران و استرآباد را از آن خود ساخت . در سال ۱۳۳۵ ه . ق بهنگام یورش افغانها به پایتخت و محاصره آن فتحعلی خان که پیش از این توانسته بود با دربار شاه سلطان حسین روابط صمیمانه ای برقرار سازد بحمايت از پادشاه برخاست و با هزار تن باصفهان حمله برد <sup>۲</sup>

۱ - تاریخ ملک آرا ، ورق ۸ ص ۱

۲ - تاریخ ملک آرا ، ورق ۱۱ ص ۱

متأسفانه اطرافیان شاه او را از این سردار بلند پرواز هراسان ساختند و فتحعلی خان چون روی خوش ندید بازگشت و شاه را با افغانها تنها گذاشت .

در هنگام محاصره اصفهان ، شاه سلطان حسین فرزندش طهماسب میرزا را از پایتخت بیرون فرستاد تا قشونی گرد آورد و به پیکار افغانها برود .

طهماسب میرزا پس از سرگردانیهای بسیار که در ایران کشید بمازندران رفت و فتحعلی خان او را پذیرا شد . بیاری فتحعلی خان ، شاه طهماسب نیرویی یافت و به دامغان حمله برد و به پیروزیهایی نائل آمد . لیکن در همین زمان نادر با سپاهیان اندک خود با و پیوست و بزودی از سرداران بزرگ وی شد . آنچه پیداست میان فتحعلی خان قاجار و نادر رقابتهایی پدید آمد و شاید در جریان قتل فتحعلی خان قاجار و برخی از سران این قوم ( در حین محاصره مشهد که ملک محمود سیستانی آن را تسخیر کرده بود دستگیر و کشته شدند ) نادر بی تقصیر نبوده و با اشاره او این رویداد به وقوع پیوسته باشد .

پس از قتل فتحعلی خان قاجار ، نادر مدتی برای شاه طهماسب شمشیر زد و سرانجام طومار سلطنت خاندان صفوی را برچید و خود بر تخت سلطنت نشست . در این هنگام یکی از فرزندان فتحعلی خان بنام محمد حسن خان در استرآباد و گرگان شورش کرد ولی بزودی سرداران اعزامی نادر شاه او را به میان ترکمانان راندند و از آنجا نیز خان بخت برگشته قاجار ناچار به فرار شد و مدتها سرگردانی کشید . در سال ۱۱۶۰ هـ . ق که نادر شاه کشته شد ، محمد حسن خان قاجار دیگر باره فرصتی یافت و به استرآباد تاخت و آنجا را تسخیر کرد . اما در جنگهای بعدی از عادلشاه برادر زاده نادر شاه ، شکست خورد و فرزندش آقا محمدخان بدست عادلشاه گرفتار شد . این پادشاه خونریز که در قساوت قلب از عمومی خود نیز گوی سبقت ربوده بود ، کودکی پنج شش ساله را مقطوع النسل ساخت و بدینگونه مایه پدید آمدن رگه‌های عجیب و غریبی از نفرت و کینه در روان خان خردسال شد که بعدها تاریخ ایران را سراپا خونین ساخت .

پس از کشته شدن عادلشاه ، آقا محمد خان به پدر خود محمد حسن خان پیوست و همراه او در جنگهای بسیار شرکت کرد تا آنکه سرانجام در سال ۱۱۶۵ کریم خان زند همراه ابوتراب صفوی دختر زاده شاه سلطان حسین که به پادشاهی رسید ه بود به استرآباد حمله برد پس از چندی محاصره با مقاومت روبرو گردید . ابوتراب صفوی خود به محمد حسن خان پیوست و کریم خان زند ناچار از استرآباد و مازندران گریخت . محمد حسن خان پس از فتح گیلان و آذربایجان و اصفهان در سال ۱۱۷۱ کریم خان زند را در شیراز محاصره کرد . محاصره تلافی جویانه مزبور نیز به ناکامی انجامید و خان قاجار بر اثر تفرقه سپاهیان ، ناچار بفرار شد . کریم خان زند موقع را غنیمت شمرده دست

از رقیب دیرینه بر نداشت و خود بتهران آمد و شیخعلیخان زند را بمازندران گسیل داشت . در جنگی که در گرفت محمد حسنخان ، با خیانت سران قاجار یوخاری باش روبرو گردید و بقتل رسید شیخعلی خان با این پیروزی بر استرآباد دست یافت .

آقا محمدخان و حسینقلی خان جهانسوز و تنی چند از دیگر فرزندان محمد حسنخان قاجار از بیم مخالفینی که در استرآباد داشتند ، نیز هجوم شیخعلی خان ، به دشت گرگان گریختند لیکن بر اثر درخواست کریم خان زند و شاید عدم اطمینانی که فرزندان محمد حسن خان نسبت بسران قاجار یوخاری باش در خود حس میکردند بتهران آمدند و مورد استقبال کریم خان زند قرار گرفتند <sup>۱</sup> . پس از چندی چون در گرگان و استرآباد طاعون بروز کرده بود آقا محمد خان از پادشاه زند خواهش کرد که اجازه دهد وی با استرآباد رفته و برادرانش را نیز با خود بیاورد کریم خان با درخواست او موافقت کرد و خان قاجار با استرآباد رفت . ظاهراً " ورود او با استرآباد مایه هراس حسین خان قاجار یکی از سرکردگان قاجار یوخاری باش که بحکومت استرآباد رسیده بود شد و وی از کریم خان زند درخواست نمود که هر چه زودتر فرزندان محمد حسن خان قاجار را از منطقه استرآباد فراخواند . سرانجام آقا محمد خان ، حسینقلی خان ، رضا قلیخان ، جعفر قلیخان ، علیقلی خان ، عباسقلی خان و مهدی قلیخان بسوی تهران حرکت کردند ولی مرتضی قلیخان و مصطفی قلیخان ، فرزندان دیگر محمد حسن خان قاجار که مادرشان خواهر حسین خان قاجار یوخاری باش ، نماینده کریم خان در استرآباد بود ، با اجازه شهریار زند در استرآباد ماندند . عباسقلیخان در هفت سالگی در گذشت <sup>۲</sup> و آقا محمد خان ، حسینقلیخان جهانسوز و رضا قلیخان که بزرگتر بودند به شیراز و دیگران که کوچکتر بودند به قزوین تبعید شدند <sup>۳</sup> .

کریم خان زند با فرزندان محمد حسن خان رفتاری جوانمردانه پیشه کرد و حتی به حسینقلیخان قاجار که کوچکتر از آقا محمد خان بود حکومت دامغان را بخشید . حسینقلیخان پدر فتحعلیشاه که مورخین قاجار بهاس کشت و کشتاری که بپاکرد باو لقب جهانسوز شاه داده اند ، در دامغان سر بشورش برداشت . سپس به استرآباد ناخت و سران قاجار یوخاری باش که در قتل پدرش با سران زند همکاری کرده بودند کشت و پیروزمندانه بدامغان باز گشت . در لشکر کشهای بعدی بمازندران محمد خان سواد کوهی ، حکمران مازندران را

۱ - تاریخ ملک آراء ورق ۴۱ ، ص ۲

۲ - تاریخ ملک آراء ، ورق ۴۲ ، ص ۲

۳ - همان کتاب ورق ۴۳ ، ص ۱

هم بقتل رساند و همین‌مایه هراس کریم خان زند شد . زیرا که ستونهای اعزامی سپاه دولتی ، پیاپی از او شکست میخوردند با وجود این حسینقلیخان خود در کلاف سر درگمی که رشته بود گرفتار آمد و بوسیله ترکمانان بقتل رسید ( سال ۱۹۹ هـ . ق ) .

اینجاست که آدمی به شخصیت شگرف کریم خان زند پی میبرد . زیرا این مرد با همه آسپهائی که از خاندان قاجار و بخصوص محمد حسن خان و فرزندش حسینقلیخان دید . نسبت به آقا محمد خان روشی غیر انسانی در پیش گرفت و بگواهی‌های مورخین ، این خان اخته را سخت گرامی داشت و در بسیاری از کارهای مملکتی با او مشورت مینمود .

بدینگونه خاندان قاجار موقتا " تا مرگ کریم خان سکوت را ترجیح دادند و بانتظار آینده‌ای بهتر روز شماری کردند . بعلاوه برای آقا محمد خان سالهای اسارت سالهای آموزش بود . سالهایی که خان قاجار میتواند شاهد کاردانی مردی بزرگ باشد که چرخهای مملکت را با ظرافت بسیار میگرداند . این سالها نه تنها چیزی از او نگرفت بلکه چیزهایی بس بزرگ باو داد .

بقیه از صفحه ۷۱

هم شد و چنان سرد شد که همه درختان انگور و انار و انجیر خشک شد و هم در این سال ناخوشی و با بروز کرد - جمعی کثیر را هلاک ساخت از آن جمله میرزا باقر متخلص به‌سمندر است ( ۰۰۰ ) .

این برف و وبا در بین مردم معروف به " وبای سرداری " و " برف سرداری " است . و در زمان محمد حسن خان سردار ابروانی اتفاق افتاده است و مصنف تاریخ کرمان نیز می‌نویسد : " سال دویم حکومت سردار در کرمان برفی آمد که از یک ذرع معمول متجاوز بود و هرگز در شهر کرمان و بلوکات آن این نوع برف کسی مشاهده نکرده بود و خرابی زیاد وارد آورد . منجمه درخت انگور و انجیر و انار از آن برف در نرفت ) .

به استثناء همین کتاب مدت حکومت محمد حسن خان سردار حاکم کرمان - از ۱۲۶۸ تا ۱۲۷۱ ادامه داشته و همان گونه که در کتاب فرماندهان کرمان مذکور است سال ۱۲۶۹ باید سال وبا و برف سرداری معروف کرمان باشد .

بقیه از صفحه ۶۸

عموما " غازم زاویه مقدسه گردیدند زنها روبرارک سلطنت کردند دولتیشان آنچه خواستند جلوگیری نمایند ممکن نشد ولی امیر خان سردار روز پنجمشنبه قبل از ظهر آقایان را به حضرت عبدالعظیم عودت داد . همان روز این مشروح به اوراق متعدد در زاویه مقدسه و در شهر بدست مردم مطرح کلام است . به‌عموم مردم امر کرده است . ( ادامه دارد )

# زیانهای برق زدگی برفراخانه‌ها

زیانهای برق زدگی روز ۱۲ مهر ۱۳۴۴ نشان میدهد که در این روز ۱۲ نفر در اثر برق زدگی از بین رفته‌اند. آمار بدست آمده در آمریکا نشان میدهد که سالیانه ۴۰۰ نفر در این کشور در اثر صاعقه کشته میشوند و بیش از ۱۰۰۰ نفر زیان دیده و بخصوص به دامها و ساختمانهای مخلوط روستائی زیان بسیار وارد میشود. بطوریکه در آمریکا در سال ۱۹۳۰ تعداد ۱۳۰۴ آتش سوزی بعلت وقوع صاعقه و برق زدگی بوقوع پیوسته است. از آن رو باید در ساختمانهای روستائی مسکونی بویژه ساختمانهای نواحی کوهپایه از برق گیر فرانکلین استفاده شود.

استفاده از قطعات فلزی برای جریان دادن الکتریسیته برق توسط بنیامین فرانکلین در سال ۱۷۵۲ آزمایش گردید. و از آن زمان تا کنون با همان وسیله دانشمندان ساختمانهای روستائی و اصطبل‌ها و انبارهای روستائی را از خطر برق زدگی رهائی داده‌اند. در این مختصر از بحث علمی چگونگی ایجاد صاعقه خود داری میشود ولی بطور کلی باید گفت که صاعقه بعلت جذب دو نوع الکتریسته مختلف البار یکی با بار مثبت و دیگری با بار منفی بوجود میآید. ابرهای باران زای تابستانی موجب جمع آوری بار الکتریکی شده و معمولاً "قسمت‌زیرین ابر دارای بار منفی است و در نتیجه زمین پیرامون ساختمانهای روستائی دارای بار مثبت میگردد. بانصب برق گیر فرانکلین بر روی ساختمانها باسانی میتوان برق را از زمین انتقال داد و از زیان آن کاست. بطور کلی سطح زیرین ابر و سطح زمین بصورت یک خازن الکتریکی (کندانسر) درآمده که در میان آن هوا بعنوان جسم عایق است. نظیر این کند انسرهادر مسائل مختلف الکتریکی رادیو و اتومبیل و غیره یافت میشود. معمولاً "در ایران رعد و برق در اواخر بهار و اوائل پاییز بویژه در نواحی کوهستانی تهران و کرج بسیار است و اغلب در عصرها و بعد از ظهرها و شبهای گرم و مرطوب بوجود میآید. گرچه معمولاً "برق از نقاطی جریان مییابد که دارای حداقل مقاومت هستند ولی گاه جریان برق بین ابر و زمین از نقاطی حرکت میکند که دارای کوتاهترین فاصله باشد و اگر در محل عبور برق جسم یا ساختمان یا اشیائی با مقاومت زیاد وجود داشته باشند در نتیجه حرارت بسیاری بوجود خواهد آمد.

در حالیکه اگر جریان الکتریکی از یک هادی یا سیم مسی عبور کند هیچ گرما و آتش سوزی در ساختمانها و چادر ها و غیره روی نخواهد داد البته بشرطی که سیم هادی نسبتاً " بزرگ" باشد. یک برق آسمانی دارای باری در حدود چند هزار آمپر است و گاه ممکن است به بیش از ۲۰۰/۵۰۰ آمپر برسد. در صورتیکه جریان برق صاعقه از یک چوب خشک عبور کند موجب تکه تکه شدن چوب و تبدیل آن بقطعات کوچک میشود و هم چنین اگر برق بدرختی بزند جریان شدید برق موجب شکافتن درخت و از دیادشیره نباتی شده و درخت پوست پوست و ریش ریش میگردد. در صورتیکه موادی مانند گاه و غیره در معرض این برق زدگی قرار گیرد و ماده قابل احتراقی در سر راه باشد موجب اشتعال میگردد. در تیرهای فلزی الکتریسیته از بالا به پائین حرکت کرده در صورتیکه در ساختمانهای روستائی تیرهای فلزی موجود باشد الکتریسیته را جریان میدهد و زبانی به ساختمان نمیرساند. ساختمان صد طبقه امپایر استیت بهلدینگ نیویورک آمریکا تا کنون چندین دفعه مورد حمله برق قرار گرفته است ولی چون دارای انتقال دهنده الکتریکی بوده است زبانی ندیده است. امواج صوتی پس از برق رارعد گویند و این صدامعمولاً "بعلت گرم شدن هوا و انبساط شدید آن است. بطور کلی باید بکلیه شهرداران ایران توصیه شود در نقاطی که برق زدگی زیاد است تمام ساختمانهای روستائی و مسکونی را بوسیله برق گر فرانکلین محافظت کنند. معمولاً انواع متنوع برق گیر وجود دارد. که بسته به ارزش ساختمانها و شدت برق زدگی استعمال آنها متفاوت است.

باید بوسیله یک سیم کشی صحیح و نصب یک برق گیر بر روی بام از خطر برق جلوگیری کرد. برخی ساختمانها بعلت اینکه در کنار ساختمان بلند تری هستند احتیاج به حمایت چندانی ندارند. بطور کلی برای جلوگیری از زبان برق زدگی احتیاج به وسایل زیر است:

۱ - سیم هادی برق

۲ - مقره ها

۳ - قسمت فلزی برق گیر

۴ - اتصال دهنده های زمینی

برای اینکه از فساد تدریجی (الکترولیتیک) جلوگیری بشود بایستی از استعمال دو نوع سیم مختلف الجنس (فلز مختلف) خود داری شود. انتخاب نوع سیم نیز باید مورد توجه قرار گیرد. سیمهای مسی نسبت به ساد تدریجی بسیار مقاومت مینمایند. بطور کلی در صورتیکه سیم در هوایی بکار رود که عاری از گازهای اسید نپتริก باشد و یا در خاکهایی فرو برده شود که عاری از آمونیاک باشد مقاومت بیشتری خواهد داشت. در مورد سیم های آهنی گالوانیزه چه در هوا و چه در خاک فساد تدریجی طی زمان طولانی دیده میشود. بخصوص برای نواحی شمال ایران و در کنار دریای خزر باید از بکار بردن این قطعات بعلت زیاد بودن

بخارات نمکی پرهیز کرد. معمولا "استعمال کابل‌های مسی برای این منظور رجحان دارد. بطور کلی سیمهای مسی آهنی و آلومینیومی در فرمهایی که بکار میروند دارای استحکام و قابلیت هدایت برق هستند.

#### کابل‌ها

اخیرا کابل‌های آلومینیومی استعمال زیاد یافته و باید از اتصال سیمهای مسی و آهنی با این کابل‌ها بعلت ایجاد فساد تدریجی جلوگیری کرد. برطبق مقررات موجود در آمریکا در موقع استعمال کابل آلومینیومی نایبستی از قطعات مسی و آهنی استفاده کرد. هم چنین کابل‌های آلومینیومی نایبستی در زمین بکار رود. چون در زمین فاسد شده و زنگ میزند.

#### مقره‌ها

انواع متنوع مقره که بستگی بنوع ساختمان دارد فراوان است که باید بوسیله میخ‌های گالوانیزه یا پیچ نصب شوند. قسمتهای فلزی برق‌گیر:

این قسمت که بر روی بام خانه‌ها باید نصب شود دارای سه قسمت جداگانه است: ۱- قسمت نک تیز (آنتن) ۲- میله‌میان‌ی ۳- پایه گاه فقط آنتن یا قسمت نک تیز بر روی پشت بام‌ها نصب میشود. قسمت نوک تیز برق‌گیرها قسمتی است که برق ابر را گرفته و سپس بزمین میرساند و در صورتیکه برق‌گیرها پایه بوده و محکم نصب شوند کمتر در اثر طوفان و یادوبرف سرنگون میگردند. قسمت نوک تیز برق‌گیرها با شکل مختلف ساخته میشود. گذاردن این قسمت نک تیز در نقاط مختلف ساختمان باید بانهایت دقت انجام شود و بهتر است که آنرا در قسمتهای بلند ساختمان برجها ستیغ بام‌ها نصب نمود. در بعضی ساختمانهای مرتفع کشاورزی از قبیل سیلواها و برجها احتیاج به چند برق‌گیر است. در داخل زمین در انتهای سیم باید یک صفحه مسی نصب گردد که در حدود ۱ متر مربع مساحت داشته و کابل آن ختم گردد. این صفحه را در خاک قرار داده و سیم برق‌گیر را بآن متصل میکنند و بر روی وزیر این صفحه نایبستی قطعات خرده زغال ریخت که هادی خوبی برای جریان برق باشد. ریختن خرده زغال موجب میشود که سطح هدایت دهنده برق بیشتر شده و زغال رطوبت را نیز بخود جلب نماید و محیط مرطوبی در بالای صفحه بوجود آورد. به میله‌های چوبی پرچم نیز باید سیم‌های برق نصب گردد. مقره‌های متنوعی برای کابل کشی رایج است که اشکال آن ضمیمه شده است. انواع سیم‌های هادی برق نیز متنوع است و برای برق‌گیر میتوان سیم مسی درشت بافت، سیم آهنی گالوانیزه، لوله مسی و کابل‌های مسی مسطح بکار برد.

امید است این اندک مورد استفاده هم میهنان عزیز قرار گیرد.

# اویسی

هرگاه طالب تصوف دست ارادت به یکی از مشایخ عصر خود ندهد و بیکی از بزرگان سلف مانند ابوسعید ابوالخیر یا مولوی بطریق روحی متوسل گردد و تحت تربیت روحی او در آید او را اویسی گویند و یامریدیکی از مرشد گردیده و پس از درگذشت پیرطریقت به جانشین او دل نبندد و بارادت دیرین خود پایرجا باشد او را اویسی گویند و قسم ثالث چون اویس قرن در حجر تربیت پیغمبر اکرم قرار گیرد در ازمنه سابقه اویسیان خطهٔ خراسان و افغانستان یکی از دندانهای شنای خود را از دهان خارج میساختند .

اویسی سلسله ندارد نام طریقت ندارد خانقاه و زاویه و مصطبه ندارد .

شیخ ابوالحسن خرقانی دوازده سال اویسی بایزید بوده و بعد مرید ابوالعباس قصاب آملی گردید و برادر طریق ابوسعید ابوالخیر بود و بایزید را بواسطه بعد زمانی با امام جعفر صادق (ع) اویسی آن حضرت میدانند اما بنظر این ناچیز بایزید تربیت یافته جعفر صادق برادر امام حسن عسکری (ع) بوده که شیعه امامیه جعفری را جعفر کذاب نامیدند .

اویسی نمیتواند سلسله جاری سازد و داعیه ارشاد بهمزند و مرید بپذیرد .

عده‌ای از بزرگان صوفیه در قرون ماضیه در بدایت امر سلوک خود اویسی بوده‌اند از آنجمله خواجه بهاءالدین نقشبند که بعد پیری برای خود برگزید و پس از طی سالها سلوک و ریاضت سلسله نقشبندی را بنیان نهاد و گفتارش اخیراً بنام کتاب قدسیه بحلیه طبع درآمد . غمام همدانی اویسی بود و در شعر دستی قوی داشت و دیگر سید غنار را از زمره اویسیان بود که دوست دانشمند پاکدلم میرزا صفات الله جمالی اسدآبادی را بجانشینی خود منصوف نمود پدر آقای جمالی خواهر زاده نابغهٔ ایران سید جمال الدین است و آقای جمالی کتبی چند در راه شناساندن سید تألیف فرمود و منتشر ساخت .

حیدرآقا معجزه که اکنون در مشهد بسر میبرد خود را اویسی حضرت رضا (ع) و حضرت

معصومه (ع) میدانند .

بعضی از نویسندگان عطار و حافظ را اویسی معرفی کرده‌اند فتح الله خان شیبانی خود را مرشد سلسله اویسی میدانست و میرزا حسین خان سپهسالار از وی تلقین ذکر گرفت .

سیداسدالله یزدی در طریق اویسی خود را صاحب مقام ارشاد میدانست .

محمد عنقا از شاگردان استاد بزرگوارم کیوان قزوینی بود و این بیمقدار بکرات عنقا



# معرفی کتاب

((صائب و سبک هندی))

صائب و سبک هندی سیزدهمین نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران است که به کوشش رسول دریاگشت چاپ و پخش شده است این نشریه در هزار و پانصد نسخه و ۳۴۷ صفحه چاپ شده است در آن ۲۱ بخش بچشم میخورد که سراینندگان نامی و اساتید ذی فن و دانشمندان درباره صائب بزرگ شاعر پارسی زبان به اظهار نظر پرداخته اند با بررسی این نظرات پایگاه برترسراینده ارزشمندی ایرانی بخوبی شناخته می گردد .  
توفیق بیشتر برای پویندگان طریق معرفت و دانش آرزو داریم .

سرود انجمن: مجموعه شعرا غلامحسین مولوی (تنها) - آقای مولوی از شاعران وارسته و از مردان راه حق و حقیقت است گوئی اگر شبی شعری نسراید و سالی یکی دو دفتر نیاراید آرام ندارد از اینرو تاکنون چندین دفتر شعر فراهم آورده و به چاپ رسانده است .  
سرود انجمن را به آقای ناصح رئیس انجمن ادبی ایران تقدیم داشته و ما قطعه‌ای از آن نقل می کنیم :

شبی دارم که صبح روشنش نیست	مهی دارم که مهری بامنش نیست
زدشمن بردلم رنجی رسیده است	که پیش دوست تاب گفتنش نیست
چو شبنم پاکدامنست از آنرو	نگاهی سوی این تردامنش نیست
به اشک ما نگردد از چه رونرم	دلی گرسخت همچون آهنش نیست
دلی دارم که دور از آن گل روی	سرگلگشت باغ و گلشنش نیست
سخنها باشدم زاننده دوری	
ولی تنها مجال گفتنش نیست	

بقیه از صفحه روبرو

را در محضر آن حضرت دیده که مودب درصف نعال می نشست محمد عنقا بر کتاب استوار کیوان حواشی نوشته که در تمامی تحشیه‌ها بعنوان (حضرت مصنف) یاد کرده و این نسخه نزد دانشمند ارجمند علی عنقا است که به خلاف برادر مدعی سیادت و قطبیت نیست خدا امثال افراد پاکدلی که با سعه معلومات گرد مرید و مرادی نمیگردند در کف حمایت خاصه خود قرار دهد .



قادر جمفري

# تخت سلیمان یا سقورلوق

## در زمان مغول و بعد از آن

۶

د راوایل ورود اول تیمور بایران امرا و طوایف جغتای سقورلوق را ( تخت سلیمان ) محل بیلاق خود قرار دادند و بارو بنه و اثاث سنگین آنان در آن محل بود<sup>۱</sup> در همانحال سلطان احمد جلایر نیز خیمه و خرگاه خود را به تبریز میفرستاد چنین بنظر میرسد که قبلاً<sup>۲</sup> آنان در تلمبارویا تلوارکه محلی بین تخت سلیمان و سنندج است بوده اند چون به سقورلوق (تخت سلیمان) میرسند مورد حمله طوایف جغتای قرار می گیرند و شکست خورده و اموال و غنایم بی شمار از دست میدهند<sup>۳</sup> این موضوع تنها مطلبی است که از منابع و نواریخ عهد تیموریان درباره سقورلوق یا تخت سلیمان ذکر شده است .

در تابستان سال ۹۱۰ هجری قمری شاه اسماعیل صفوی با لشکریان خود به تخت سلیمان آمد و شاه در این مکان به شکار وقت میگذرانید<sup>۴</sup> جالب این است که مؤلف لب التواریخ که معاصر شاه اسماعیل صفوی بوده است برای اولین بار از این محل بنام تخت سلیمان یاد می کند و غیر از او از مورخین دیگر عهد صفویه قاضی احمد غفاری قزوینی نیز در تاریخ خود تخت سلیمان و سقورلوق را با هم ذکر کرده و گاهگاهی نیز فقط اسم از تخت سلیمان برده است وی میگوید که شاه اسماعیل صفوی در سال ۹۱۰ هجری بیلاق را در تخت سلیمان قرار داد<sup>۴</sup> .

۱ - ذیل جامع التواریخ صفحه ۲۸۵ .

۲ - همان کتاب صفحه ۲۸۶ .

۳ - لب التواریخ صفحه ۲۴۵ .

۴ - تاریخ جهان آراء تألیف قاضی احمد غفاری قزوینی از انتشارات کتابفروشی حافظ

خواندمیر درحبیب السیر در بحث اوضاع سلطنت اولین پادشاه صفوی و در همین مورد بخصوص اسم ازسقرولوق برده و نامی از تخت سلیمان نیاورده است<sup>۱</sup> هم در این باره حسن روملو صاحب احسن التواریخ در ذکر وقایع سال ۹۱۰ می نویسد شاه اسماعیل صفوی در ماه رجب از بیلاق سورلق با سپاهی در کثرت با ستاره قرین و بر اتفاق مقارن پروین برای دفع محمد کره که در یزد علم طفیان و سرکشی برافراشته بود متوجه یزد گردید<sup>۲</sup>. باز بنا بنوشته لب التواریخ شاه اسماعیل در تابستان سال ۹۱۱ برای بیلاق به تخت سلیمان آمد<sup>۳</sup> و بقول خواندمیر مؤلف کتاب حبیب السیر " پادشاه ربع مسکون ... عنان باره خوشخرام بصوب بیلاق سورلق تاخت و در آن تاریخ گاهی به صید و شکار گور و آهو مهل نمود و احياناً " جام مدام از دست آهو چشمان سیم اندام تجرع فرمود و بعد از آنکه موسم حرارت هوا برین منوال درگذشت رایات ظفر آیات متوجه سارو قورغان گشت " <sup>۴</sup>.

قاضی احمد غفاری قزوینی در تاریخ جهان آرامی گوید نوروز پارس ثیل یوم پنج شنبه ۱۷ شهر شوال سال ۹۱۱ شاه اسماعیل با لشکریان خود عازم بیلاق سقرولوق و تخت سلیمان شد <sup>۵</sup>.

بنا بگفته خواندمیر شاه اسماعیل مجدداً " در بهار سال بعد ماه شوال ۹۱۲ هجری قمری از قشلاق طارم از طریق سلطانیه که چند روزی را در آنجا توقف داشت به جانب سورلق رفت<sup>۶</sup> شایان ذکر است و نباید ناگفته گذاشت این راه را که پادشاه صفوی به تخت سلیمان رفت از جاده های قدیمی مملکت ما و از زمان مغول و شاید خیلی پیشتر از آن احداث شده بود این راه را راولینسن خاور شناس انگلیسی در سال ۱۸۳۸ میلادی کشف نمود<sup>۷</sup>.

- ۱- تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر تألیف غیاث الدین بن همام الدین الحسینی مشهور به خواندمیر چاپ خیام جلد ۴ صفحه ۴۷۸.
- ۲- احسن التواریخ تألیف حسن روملو به تصحیح و اهتمام چارلس نارمن سیدن چاپ افست کتابفروشی شمس صفحه ۸۳.
- ۳- لب التواریخ صفحه ۲۴۶.
- ۴- تاریخ حبیب السیر جلد چهارم صفحه ۴۸۳.
- ۵- تاریخ جهان آرا صفحه ۲۶۹ ضبط کتاب سرق استولی مسلم اشتباه و سورلق صحیح آن می باشد.
- ۶- تاریخ حبیب السیر جلد ۴ صفحه ۴۸۳.

۷- تحقیقات جغرافیائی راجع به ایران تألیف آلفونس گابریل (Alfons Gabriel) ترجمه فتحعلی خواجه نوری چاپ ابن سینا صفحه ۲۵۶.

طغیان قبلی صارم در پائیز سال قبل ۹۱۱ هجری قمری در نزدیکی تخت سلیمان در محلی بنام ساری قورغان<sup>۱</sup> بود و هنگامی بود که شاه اسماعیل در تخت سلیمان اقامت داشت پادشاه صفوی برای سرکوبی صارم عازم ساری قورغان گردید و صارم را شکست داد<sup>۲</sup> . درباره ساری قورغان باید توضیح داد که از قدیم الایام در آنجا قلعه مستحکمی در بلندی کوه و سر صخره سنگی وجود داشته که حالیه هم آثار آن باقی است حافظ ابرو در ذیل جامع التواریخ وجود این قلعه را تایید می کند<sup>۳</sup> .

این قلعه خیلی قدیمی و مسلماً از زمان مادها و یا قبل از آن وجود داشته و مورد استفاده اهل محل واقع شده بوده است درباره این قلعه و قدمت و وضعیت جغرافیائی و تاریخی آن آقای حسن قراخانی مطالب مفصل و محققانه ای در دو مقاله نوشته است که خوانندگان را جهت اطلاع بیشتر بدان حواله می دهیم<sup>۴</sup> ولی نویسنده مقالات مزبور در مورد رودخانه ای که در منطقه و دره تخت سلیمان بطرف زربنه رود جاری است و در اصطلاح تلفظ محلی با اسم ساروق نام برده می شود تحقیقات بیشتری نگرده و قسمتی از منطقه تخت سلیمان و رودخانه را با اسم ساروق ذکر کرده است در حالیکه ساروق تحریف شده سورلوق می باشد که در اثر مرور زمان و تلفظ اهالی محل به ساروق تبدیل شده است ، مرحوم پرفسور مینورسکی نیز در تعلیقات سفرنامه ابودلف در ایران در توضیح مطلب شیز یا تخت سلیمان از رودخانه مزبور با اسم ساروق ذکر کرده است که مسلم صحیح نمی باشد<sup>۵</sup> .

در جنگ دوم شاه اسماعیل با صارم چند نفر از سرداران نامدار شاه اسماعیل من جمله عبدی بگ شاملو و ساروعلی مهرداد تگلو کشته شدند<sup>۶</sup> تاریخ حبیب السیر شرح این

- ۱- ساری قورغان ده از دهستان بخش تکاب شهرستان مراغه ۱۸ کیلومتری باختر تکاب ۱۳ کیلومتری جنوب راه عمومی تکاب به شاهین دژ دره معتدل مالاریائی سکنه ۱۲۵ سنی کردی : از فرهنگ جغرافیائی چاپ ستاد ارتش جلد صفحه ۲۵۹ .
- ۲- تاریخ حبیب السیر جلد ۴ صفحه ۴۸۴ .
- ۳- ذیل جامع التواریخ رشیدی صفحات ۲۴۹ و ۲۸۷ .
- ۴- مجله بررسی های تاریخی سال هشتم شماره ۶ صفحه ۲۰۵ و باز همان مجله سال یازدهم شماره ۲ صفحه ۱۶۰ و بعد از آن .
- ۵- سفر نامه ابودلف در ایران ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی چاپ فرهنگ ایران زمین صفحه ۹۷ .
- ۶- تاریخ جهان آراء صفحه ۲۷۰ و احسن التواریخ صفحه ۹۰ .

نبرد را با عبارت بردازی مخصوص خود و آوردن اشعاری چند شرح داده و ذکر از کشته شدن سرداران قشون بمیان نیاورده و فقط اکتفا بذکر شکست صارم کرده است <sup>۱</sup>.

شرح این جنگ را یکی از نویسندگان دوره صفوی بطور مفصل ذکر نموده ولی تا حال این نویسنده ناشناخته مانده و کتاب او با سامی عالم آرای شاه اسماعیل و عالم آرای صفوی بیچاپ رسیده است <sup>۲</sup>.

ولی باید یادآور شد که از لحاظ حقایق تاریخی مطالب چاپ بنیاد فرهنگ ایران (عالم آرای صفوی) قابل اعتنا و در خور توجه نبوده و بیشتر افسانه است. نیز باید گفت که شرف الدین بدلیسی هم در کتاب شرفنامه شمه‌ای از این جنگ را برشته<sup>۳</sup> تحریر در آورده است <sup>۳</sup>.

در بهار سال ۹۱۸ هجری قمری باز شاه اسماعیل با لشکریان خود به تخت سلیمان آمد <sup>۴</sup> و بگفته قاضی احمد غفاری در بهاری این سال اردوی اعلی به بیلاق سرتق (ضبط کتاب) و تخت سلیمان نزول فرمودند و اوقات شریف به کامرانی گذشته قشلاق در اصفهان مقرر شد <sup>۵</sup> مجدد در بهار سال ۹۲۴ این پادشاه مدتی را در تخت سلیمان بسر برد <sup>۶</sup>. شاه اسماعیل صفوی اغلب اوقات فراغت خود را صرف شکار می‌کرد و میل زیادی به شکار داشت <sup>۷</sup> و چون منطقه تخت سلیمان شکار فراوان داشت و بعلاوه از لحاظ آب و هوا و مناظر زیبای طبیعت و فراوانی مراتع و علفزار یکی از نقاط جالب مملکت ما بوده است علیهذا می‌توان گفت که بیشتر ایام تابستان و موقع فراغت را شاه اسماعیل صفوی در تخت سلیمان بسر برده است و با احتمال قوی اسم تخت سلیمان بجای سقور لوق در زمان او انجام گرفت و چه بسا این پادشاه این اسم را ابداع کرده باشد.

(ادامه دارد)

۱- تاریخ حبیب السیر جلد چهارم صفحه ۲۸۵

۲- رجوع کنید به عالم آرای شاه اسماعیل با مقدمه و تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب چاپ ترجمه و نشر کتاب صفحات ۱۵۱ الی ۱۶۰ و هم چنین عالم آرای صفوی بکوشش بدالله شکری چاپ بنیاد فرهنگ ایران صفحات ۱۰۳ الی ۱۰۸.

۳- شرفنامه تألیف میرشرف خان بدلیسی افست از روی چاپ قاهره به اهتمام محمد لوی عباسی صفحات ۲۷۴.

۴- لب التواریخ صفحه ۲۵۳

۵- تاریخ جهان آرا صفحه ۲۷۵ ضبط کتاب سرتق است که اشتباه از کاتب است.

۶- همان کتاب صفحه ۲۷۸.

۷- احسن التواریخ صفحه ۱۸۲.

## برداشتهای فلسفی در ادبیات کهن

بررسی داستان ایوب بابلی و حماسه فلسفی ایوب در عهد عتیق

۶

باب دوازدهم = پس ایوب در جواب گفت " بدرستیکه شما قومی هستید که حکمت با شما خواهد مرد. لیکن مرا مثل شما فهم هست. و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را امیداند؟ برای رفیق خود مسخره گردیده‌ام. (!) مرد عادل و کامل مسخره شده است. در افکار آسودگان برای مصیبت اهانت است. خیمه‌های دزدان سلامت است. و آنانیکه خدا را عضبناک میسازند ایمن هستند (!) سپس ایوب در سخنان بعدی عجز خداوند را با همه قدرتش در خراب ساختن و عدم قدرت در پینای مجدد و سایر آسفتگی‌های کار او بیان میدارد:

" لیکن حکمت و کبریائی نزد وی است. اینک او منهدم میسازد و نمیتوان بنامود. انسان‌رامی بندد و نمیتوان گشود. اینک آبهارا باز میدارد و خشک میشود. آنها را رها میکند و زمین را واژگون میسازد. قوت وجود از آن او است. فریبنده و فریب خورده از آن او است. مشیرانرا غارت زده میرباید. و حاکمانرا احق میگرداند. کاهنانرا غارت زده میرباید. زور آورانرا سرنگون میسازد. فهم پیرانرا بر میدارد. اهانت را بر نجیبان فرو می‌ریزد. چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف میسازد. و سایه موت را بروشنائی بیرون می‌آورد. امته را ترقی میدهد. و هلاک میسازد. امته را وسعت میدهد و آنها را جلای وطن میفرماید. عقل روسای قومهای زمین‌رامی رباید. و ایشانرا در بیابان آواره میگرداند جائیکه راه نیست. اینک چشم من همه این چیزها را دیده و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است. چنانکه شما میدانید من هم میدانم. لیکن می‌خواهم با قادر مطلق سخن گویم. و آرزو دارم که با خدا مباحثه نمایم. اما شما دروغها جعل میکنید و جمیع شما طبیبان باطل هستید. کاشکه

شما بکلی ساکت میشدید. که این برای شما حکمت میبود. آیا برای خدا به بی‌انصافی سخن خواهید دراند؟ و بجهت او با فریب تکلم خواهید نمود؟ (!!) آیا برای او طرفداری خواهید نمود؟ آیا نیکو است که او شمارا تفتیش نماید. یا چنانکه انسانرا مسخره مینماید. شما او را مسخره میسازید (۱۰) البته شمارا توبیخ خواهد کرد اگر در خفا طرفداری نمائید. (!)"

" ایوب در اینجا سخت دوستان خود را محکوم کرد و راه خدا را ناصواب می‌شمارد و دوستان خود را ریاکار قلمداد میکند سپس از آنان می‌خواهد که ساکت بمانند و او یک دنده به مجادله با خدا مپیردازد و میگوید. " ذکرهای شما مثل‌های غبار است و حصارهای شما حصارهای کل است. از من ساکت شوید. و من سخن خواهم گفت و هر چه خواهد بر من واقع شود. اگر چه مرا بکشد (!) (یعنی خدا). برای او انتظار خواهم کشید. لیکن راه خود را بحضور او ثابت خواهم ساخت زیرا ریاکار بحضور او حاضر نمیشود.

این نیز برای من راه نجات خواهد شد. (ایمان ایوب به عقیده خود و ایمان به ادعای خداوند) در محضر خداوند (از باب ۱۳ عهد عتیق)

" اینک الان دعوی خود را مرتب ساختم. و میدانم که عادل شمرده خواهم شد. کیست که بامن مخاصمه کند. پس خاموش شده جانرا تسلیم خواهد کرد. فقط دو چیز بمن مکن. دست خود را از من دور کن. و هیبت تو مرا هراسان نسازد. آنگاه بخوان و من جواب میدهم. یا اینکه من بگویم و مرا جواب بده. خطایا و گناهانم چقدر است. تقصیر گناهان مرا بمن بشناسان. چرا مرادشمن خود می‌شماری؟. و روی خود را از من میپوشانی. و گاه خشک را تعاقب میکنی. (و گناهان جوانیم را نصیب من میسازی. پاهای مرا در کنده میگذاری. و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد، مثل جامه بیدخورده هستم. انسان که از زن زائیده میشود. للیل الایام و پراز زحمات است. مثل گل میروید و قطع میشود. مثل سایه میگریزد و نمی ماند. هم چنین است انسان میخوابد و بر نمی‌خیزد. و تائیت شدن آسمانها بیدار نخواهد شد. " ایوب در اینجا منکر فکر معاد شده؟ و البته در مذهب قوم یهود چیزی از معاد بعلی‌الظاهر وجود ندارد.

در باب ۱۵ مجدداً " الیفاز بتماتی بسخن درآمده مجدداً " ایوب را نصیحت میکنند که در برابر خدا کوتاه بیاید و از محاجه و چون و چرا هادست بردارد. —

" چرا روح خود را بصد خدا بر میگردانی. انسان چیست که پاک باشد و مولود زن که عادل شمرده شود؟. چرا چنین سخنانرا از دهانت بیرون میآوری. ایوب را در شرارتش (!؟) بطور غیر مستقیم ملامت کرده و سرزنش میکند " شیر در تمامی روزهایش مبتلا به

درد است . وقت سلامت تاراج کننده بروی میآید . باور نمیکند که از تاریکی برخوردار گشت . شمشیرمراقب او . تنگی و ضیق او را میترساند . زیرا دست خود را برضد خدا دراز میکند و بر قادر مطلق تکبر میکند . او غنی نخواهد شد و دولتش پایدار نخواهد ماند . خیمه ریشه خواران را آتش خواهد سوزانید . بشقاوت حامله شده و معصیت رامیزائید . (شکم ایشان فریب را آماده میکند . " باب شانزدهم ایوب بدوستانش میگوید که سخنان آنان باطل و پوچ است و باز در ثبات و پابرجائی خود در عقیده و نظر خود اصرار میورزد و شرح مصیبت و درد جانگناه خود را باز گو میکند البته بشیوه ای دیگر و ظرافتی سخت دردناک و متاثر کننده . باب هیجدهم بلددشوحی دوست دوم ، باز در باره شیران و عواقب کار ایشان سخن میراند .

" بروی تلهها راه خواهد رفت ( شیر ) . تله پاشنه او را خواهد گرفت . دام برایش در زمین پنهان شده . و تله برایش در راه . ترسها از هر طرف او را هراسان میکند . اعضای جسد او را میخورد .

آنچه بر آن اعتماد داشت از خیمه او روبرو میشود ! .

کسانیکه از وی نباشند در خیمه او ساکن میشود . و گوگرد بر مسکن او پاشیده میشود . ریشه هایش از زیر خشکیده و شاخه هایش از بالا بریده میشود . یادگار او از زمین نابود . و در کوچها اسم نخواهد داشت . از روشنائی بتاریکی رانده میشود . متاخرین از روزگارش متحیر خواهند شد . چنانکه بر متقدمین ترس مستولی شده بود . بدرستی که مسکنهای شیران چنین میباشد و مکان کسیکه خدارانمی شناسد مثل این است . " باب نوزدهم مجدداً " ایوب سخن میگوید و باز سخت به دوستان خود حمله میکند که " خجالت نمیکشید " و اینکه از ظلم خداوند تضرع میکند و مستجاب نمیشود (!!) و وضع خود را بیان میکند که چگونه همه او را ترک کرده او را تنها گذارده اند . در این مصیبت و در ایستادگی در برابر این ستم ناروا مصرانه از خود دفاع میکند : — " بر من ترحم کنید ای دوستانم . چرا مثل خداوند بر من جفا میکنید و از گوشت من سیر نمیشوید .

کاشکه سخنانم الان نوشته میشود . کاشکه در کتابی ثبت میگردد . و با قلم آهنین و سرب بر صخره ای تا به ابدکنده میشود . "

باب بیستم سوfer نعماتی باز مجدداً " از آنچه بر شیران در این جهان می رود سخن میگوید و ایوب در باب بیست و یکم او را تخطئه کرده آنرا بسیار شاد و موفق میبیند بعین کلام ایوب از باب بیست و یکم ! "

" خانه های ایشان از ترس ایمن باشد ( خانه شیران ) . و عصای خدا برایشان نمیآید . گاو نرایشان جماع میکند و خطا نمیکند . و گاو ایشان میزاید و سقط نمی نماید . اطفال ایشان



رقص میکنند "سپس اینک هر دورا یک سرانجام است و یک گونه مرگ ؟ . نه باز تفاوتی هست . ۱

و باز ایوب در مرگ آنان مقایسه‌ای دارد زیبا :-

" بر مزار او نگهبانی خواهند کرد . کلوخهای وادی برایش شیرین میشود . و جمیع آدمیان در عقب او خواهند رفت .

چنانکه قبل از او بی شماره رفته‌اند . پس چگونه مراتسلی میدهید تسلی باطل . که در جوابهای شما محض خیانت است .

در پایان این باب ایوب به دوستان مزدور و حمله‌میکند ، آنانکه میخواهند او را در ستمی که بر او رفته آرام سازند و روح ترمرد و عصیان را از او دور سازند و او را باشکیبائی مزورانه پیوند دهند و هر چه اصرار در توجیه‌های مزورانه بیشتر میگردد ایوب در دید خود پابرجاتر و مصرانه‌تر میگردد .

باب بیستم باز سوfer نعماتی در باره " این " که شادی شیرین اندک زمانی . و خوشی ریاکاران لحظه‌ای است گرچه شوکت آنان تا آسمان بلند شود . . . والی آخر " سخن میگوید و از این تعللهای تسلی بخش برای ستمدیدگان . این فصل از نظر محتوای فکری و ادبی باز بسیار زیبا و خواندنی است سوfer نعماتی در این فصل کاملترین نمونه ممکن را از آنچه که بر دوستان و زورمندان ( شیرین ) و بعنوان انتقام خداوندی میرود بیان میکند تا مگر شاید از برای ایوب کمترین روزنه امید می‌باز کند و لحظه‌ای بتواند او را تسلی بخشد و امیدوار سازد و باز به اقتباس چند جمله :- " دستهای دولت او را پس خواهد داد . اگر چه شرارت در دهانش شیرین باشد . خوراک در احشایش زهر مار میگردد . دولت را فرو برد ، و آنرا قی خواهد کرد .

بر حسب دولتیکه کسب کرده شادی نخواهد نمود . زیرا فقیرانرا زبون ساخته و ترک کرده است . دست همه ذلیلان را و استیلا خواهد یافت . آسمانها عصیانها را مکشوف خواهند ساخت . . . اینست نصیب مرد شیراز خداوند میراث مقدر او از قادر مطلق . " مبارزه فکری و طرح دلیل‌های گوناگون از طرفین ، دلایلی که سرقله اندیشه و حکمت و چکیده رویدادهای زمینی است و آنچه که بر انسان در زندگی رفته و میرود موضوع بابهای بعد است که نمیتوان از خواندن آن چشم پوشید . در باب سی و دوم شخص دیگر بنام الیهوین برکیئل بر علیه ایوب خشمگین شده . . وارد بحث میگردد .

" چونکه خویشتر از خدا عادل تر مینمود . . . یعنی ایوب . و خشمش بر سه رفیق خود افروخته شده از این جهت که هر چند جواب نمی‌افتند اما ایوب را مجرم می‌شمردند (!!) و از این سفر به بعد نقطه عطف این بحث فلسفی آغاز میگردد .

" . . . زیرا که از سخنان مملو هستم . اینک دل من مثل شرابی است که مفتوح نشده

# شرح تعرف لمذهب التصوف

یا نورالمیردین و فضیحه المدعیین

اخیراً "یک نسخه" شرح التعرف لمذهب (فی مذهب) التصوف "که آنرا "نورالمیردین و فضیحه المدعیین" نیز نامیده اند نصیب کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان گردیده است که شاید نسخه چهارم شرح التعرف به زبان فارسی باشد که تاکنون شناخته شده است. اینک به معرفی آن می پردازیم این نسخه به شماره  $\frac{۲۹۰ و ۸۹۰}{۳۰۲}$  در مخزن کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان موجود و محفوظ است.

شرح التعرف مذهب التصوف (دین و ادب ، عرفان و تصوف فارسی و عربی)  
 $\frac{۲۹۰ و ۸۹۰}{۳۰۲}$

- ۱- اندازه بیرونی:  $۷ \times ۱۸ \times ۲۸ / ۵$  س م . اندازه دورنی: ۲۷ س  $۱۱ \times ۲۰ / ۵$  س م .
- ۲- اوراق: ۶۳۷ ورق . ۱۲۷۴ صفحه
- ۳- کاغذ: نازک زردو سفید رنگ سمرقندی یا طرح سمرقندی ، اندکی آب دیده ، اندکی وصالی شده ، اندکی کرم خورده ، جلد مقوایی وصالی شده با کاغذهای ملون و پیوسته .
- ۴- خط: نسخ خوش ، پخته ، خوانا ، روشن ، عنوانها و آیات و احادیث و نشانها شگرف روشن سر فصلها و ابواب به خط ثلث جلی و گاهی به رنگ سیاه تقریباً قرن ۷ ه . ق . بعضی از جملات و الفاظ و اشعار معرب ( مشکول ) .
- ۵- کاتب: و تاریخ کتابت معلوم نشد ، البته در صفحه آخر نام کاتب و تاریخ کتابت آمده است اما به علت وصالی ناخوانا و محو شده است .
- ۶- مؤلف: نام مؤلف ابوبکر بن ابی اسحق محمد بن ابراهیم ابن یعقوب البخاری الکلاباذی متوفی ۳۸۰ ه ق ، نام شارح: اسماعیل بن محمد بن عبدالله متوفی

۴۳۲ هـ ق ، نام تالیف : " کتاب التعرف فی مذهب التصوف " نام شرح به فارسی :  
 " شرح التصوف فی مذهب التصوف یا " نور المریدین و فضیحه المدعین " . تاریخ  
 و شرح در این نسخه نیامده است . در فهارس و کتب و مراجع دیگر نیز ذکری  
 از تاریخ تالیف و شرح یافته نشد . در صفحه ۹ نسخه اینگونه آمده است :  
 " اسمعیل بن محمد عبدالله گفت رضی الله عنه که اصحاب من از من  
 درخواستند تا کتابی جمع کنم مشتمل بر دیانات و معاملات و حقایق و مشاهدات  
 و رموز و اشارات ببارسی تا فهم ایشان بدان رسد و آنرا در یابد و عبارات غلط  
 نکنند که غلط در توحید کفر باشد . اجابت کردم بحسبیت و بنا کردم بر کتابی  
 که شیخ ما ابو بکر بن ابی اسحق محمد بن ابراهیم ابن یعقوب البخاری الکلاباذی  
 رحمه الله علیه تالیف کرده است و نام آن کتاب التعرف فی مذهب التصوف  
 نهاده است و مر آن کتاب را شرح کردن تا بسیرت بیران متقدم رفته باشم " .  
 نام شارح در نسخه چاپ شده منشی نولکشور ( لکهنئو ) که در سال ۱۳۲۸  
 هـ ق صورت پذیرفته است اینگونه آمده است : " ابو ابراهیم بن اسمعیل بن  
 محمد بن عبدالله المستملی البخاری " و در بعضی مراجع و فهارس نیز همین  
 گونه است ، اما در نسخه خطی کتابخانه گنج بخش ، " اسماعیل بن محمد بن عبدالله  
 آمده است .

۷- آغاز : " بسم الله الرحمن الرحيم ، به نستعين ، الحمد لله القاهر العلي القادر القوي  
 الملك الغني الاول الازلي الاخر الابدی نعمده و نستعينه و نومن به و نتوكل عليه  
 و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له العالی شانه الدایم سلطانه الظاهر برهانه  
 و نشهد ان محمداً عبده القرب و رسوله النجيب و نبیه الحبيب صلى الله  
 علیه و علی آله و سلم تسليماً اسمعیل بن محمد بن عبدالله گفت رضی الله عنه  
 که اصحاب من از من درخواستند تا کتابی جمع کنم مشتمل بر دیانات و معاملات  
 و حقایق و مشاهدات و رموز و اشارات ببارسی تا فهم ایشان بدان رسد و آنرا  
 در یابد و عبارات غلط نکنند که غلط در توحید کفر باشد اجابت کردم بحسبیت  
 و بنا کردم بر کتابی که شیخ ما ابو بکر بن ابی اسحق محمد بن ابراهیم ابن یعقوب  
 البخاری الکلاباذی رحمه الله علیه تالیف کرده است و نام آن کتاب التعرف  
 فی مذهب التصوف نهاده است و مر آن کتاب را شرح کردم تا بسیرت بیران متقدم  
 رفته باشم و به سخنان ایشان تبرک نموده باشم و نیز مقتدی باشم به مبتدی  
 تا کسی بر من عیب نتواند گرفت و هر چه گفتم موکد کردم بآیتی از کلام خدای  
 تعالی یا خبری از اخبار بیغیر علیه السلام و الصلوٰه یا بمسئله فقهی و اندرین

کتاب یاد کردم اعتقاد اندر توحید و دیانات و احوال و مقامات و حقایق و مشاهدات و رموز و اشارات و سخن مشایخ و حکایات بر طریق سنت و جماعت."

### ۸- انجام :

مناصفانه صفحه آخر نسخه رابعلت و صالی ناخوانا و محو کرده اند و آخرین عبارات آن اینگونه پایان می یابد: " این چنین کس را سماع وی به اختیار نباشد و لکن چون غلبات شوق وی خواهد که و راهلاک کند حق عزوجل چیزی بسمع وی اندر افکند که او را بان سماع راحت افتد و این خود ظاهر است که هرکسی که را مصیبتی یا غمی یادردی اندر سر پدید چون چیزی سماع کند زمانکی اندر وقت سماع اضطراب کند و نفس زندتا مرو را راحت باشد پس اندرین سخن دوفائدت است یکی وجود وحد صحبت سماع را که بی وجد سماع حرام است . . . . . محبانرا . . . . . بازار بغداد . . . . . چون بهش باز آمد . . . . . افتاد که . . . . . در آن ساعت . . . . . مرا و را غلبه کرده بود . . . . . سر برابر افتاد و . . . . . که می دی همیگفت . . . . . هل کان الا . . . . . جلال وحدانیت . . . . . داشتند . . . . . بی اختیار باشد . . . . . سماع را معلول داشتند . . . . . یاد کردیم و فیما . . . . . فی لقد . . . . . له امر الله . . . . . در جاهای نقطه چین به علت و صالی محو شده است .

### ۹- چگونگی :

موضوع این نسخه شرح و توضیح و تفسیر همه قوانین و آداب و رسوم متصوفیه به زبان فارسی است . اصل آن عربی بوده است به نام " التعرف فی مذهب یا لمذهب التصوف " و این ترجمه و شرح آن آنست که به نام " شرح التعرف لمذهب " متن عربی را می آورد و سپس آنها را ترجمه و بعد شرح می کند و از آیات قرآنی و احادیث نبوی و کلمات مشایخ و اصطلاحات صوفیان به حد و فورا استفاده می کند . تقسیمات آن بر اساس باب است و جمعا " ۷۷ باب در چهار مجلد است . در نسخه چاپ لکهنشو از ابواب آن ذکری به میان نیامده است . در اینجا به جهت اهمیت این نسخه ابواب آنرا با ذکر موضوع هر باب می آوریم :

### المجلد الاول من کتاب شرح التعرف

الباب الاول فی التحمید .

الباب الثانی فی العلم سمیت الصوفیه صوفیه .

الباب الثالث فی حال الصوفیه

الباب الرابع فیمن نشر علوم الاشارة کتبا و رسائل فیمن نشر علوم الاشارة .

- الباب الخامس فيمن صنف في المعاملات .  
 الباب السادس شرح قولهم في التوحيد .  
 الباب السابع شرح قولهم في الصفات  
 الباب الثامن في اختلافهم في الاسماء  
 الباب التاسع في الكلام ماهو .  
 الباب العاشر في الرويه .  
 الباب الحادي عشر في اختلافهم في روية النبي عليه السلام .  
 الباب الثاني عشر في القدر و خلق الافعال  
 الباب الثالث عشر في الاستطاعه .  
 الباب الرابع عشر في اقاله بعضهم الجبر .  
 الباب الخامس عشر في الاصلح  
 الباب السادس عشر في الوعيد .  
 الباب السابع عشر في قولهم بعد ما حكينا .  
 الباب الثامن عشر في الهراج  
 الباب التاسع عشر في اطفال المشركين .  
 الباب العشرون فيما كلف الله البالغين .  
 الباب الحادي والعشرون في معرفه الله .  
 الباب الثاني والعشرون في نفس المعرفه ماهي .  
 الباب الثالث والعشرون في اختلافهم في الروح .

### المجلد الثاني من كتاب شرح التعرف

- الباب الرابع والعشرون في تفضيل الرسل على الملائكه  
 الباب الخامس والعشرون فيما اضيف الى الانبيا من الزلل  
 الباب السادس والعشرون في كرامات الاوليا .

### وما في المجلد الثالث ( كذا )

- الباب السابع والعشرون في اختلافهم في الولي .  
 الباب الثامن والعشرون في الايمان .  
 الباب التاسع والعشرون في حقايق الايمان .  
 الباب الثلثون في المذاهب الشرعيه .

- الباب الحادى والثلاثون فى اباحه المكاسب .
- الباب الثانى والثلاثون فى علم الصوفيه .
- الباب الثالث والثلاثون قولهم فى التصوف ماهوه .
- الباب الرابع والثلاثون فى الكشف عن الخواطر .
- الباب الخامس والثلاثون فى التصوف والاسترسال .
- الباب السادس والثلاثون فى التوبه .
- الباب السابع والثلاثون فى الزهد .
- الباب الثامن والثلاثون فى حقيقه الصبر .
- الباب التاسع والثلاثون فى الفقر .
- الباب الاربعون فى حقيقه التواضع .
- الباب الحادى والاربعون فى الخوف .
- الباب الثانى والاربعون فى التقوى .
- الباب الثالث والاربعون فى الاخلاص .
- الباب الرابع الاربعون فى الشكر .
- الباب الخامس والاربعون فى التوكل .
- الباب السادس والاربعون فى الرضا .
- الباب السابع والاربعون فى اليقين .
- الباب الثامن والاربعون فى الذكر .
- الباب التاسع والاربعون فى الانس .
- الباب الخمسون فى القرب .
- الباب الحادى والخمسون فى الاتصال .
- الباب الثانى والخمسون قولهم فى المحبه .
- **وما فى المجلد الرابع ( كذا )**
- الباب الثالث والخمسون فى التجريد والتفريد .
- الباب الرابع والخمسون فى الوجد .
- الباب الخامس والخمسون فى الغلبه .
- الباب السادس والخمسون فى السكر .
- الباب السابع والخمسون فى الغيبه والشهود .
- الباب الثامن والخمسون فى الجمع والتفرقة .
- الباب التاسع والخمسون فى التجلى والاستتار .

- الباب الستون فى الفناء و البقاء .  
 الباب الحادى والستون فى الفانى ماهو .  
 الباب الثانى والستون فى حقايق المعرفة .  
 الباب الثالث والستون فى التوحيد .  
 الباب الرابع والستون فى صفة العارف .  
 الباب الخامس والستون فى المرید والمراد .  
 الباب السادس والستون فى المجاهدت .  
 الباب السابع والستون فى احوال القوم فى الكلام على الناس .  
 الباب الثامن والستون فى توفى القوم و محاهداتهم .  
 الباب التاسع والستون فى لطايف الله تعالى .  
 الباب السبعون فى تنبيهه اياهم بالفراست .  
 الباب الحادى والسبعون فى تنبيهه اياهم بالخواطر .  
 الباب الثانى والسبعون فى تنبيهه اياهم فى الرويا .  
 الباب الثالث والسبعون فى لطايف بهم فى غيرته عليهم .  
 الباب الرابع والسبعون فى لطايف فيما يحميمهم بهم .  
 الباب الخامس والسبعون فى الموت و بعده .  
 الباب السادس والسبعون فى لطايف ماجرى عليهم .  
 الباب السابع والسبعون فى السماع و آدابه .
- سبک نگارش خراسانى است و رسم الخط به قرن هفتم و هشتم فى ماند بدین شرح که روش کتابت متن به خط نسخ خوش پخته و عنوانها به خط ثلث خوش جلی است . حروف پ ، چ ، وگ به صورت ب ، ج ، وک کتابت شده است . بعضی از کلمات و جملات عربی و حتی فارسى معرب (مشکول) است . درکناره صفحات و گاهی میان سطرها ، یادداشتها و توضیحات افزوده شد . ۵ نشان مهر در صفحه ۷۶ دارد که محو و سیاه شده اند فقط یکی از آنها به سختی " ملا احمد ایوب ۱۲۵۷ " خوانده میشود . در صفحه ۸ یادداشتی به خط و کتابت تازه به عربی دارد در موضوع اسلامى که معلوم می دارد . مقدمه یا آغاز کتابی بوده است و یا اینکه اصل نسخه شرح التعرف برای کاتب این یادداشت ناشناخته بود و این یادداشت را برای شناساندن و نامگذاری کردن نسخه کتابت کرده است . صفحات ۱۳ تا ۱۶ و ۱۹ تا ۲۴ باید در آخر قرار گیرند یعنی مقداری از باب " السادس و السبعون فى لطايف ماجرى عليهم " و " الباب السابع و السبعون فى السماع و آدابه " اشتباهاً در هنگام صحافی در آغاز آمده که باید در آخر قرار گیرد .

این نسخه از کاملترین نسخه‌های شرح التعرف فی مذهب التصوف است که تاکنون به دست آمده است. با نسخه چایی بسیار اختلاف دارد و با نسخی هم که در فهرست‌ها آمده فرق کلی دارد (رک: تاریخ ادبیات در ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفاج ص ۶۲۸-۶۲۹، فهرست نسخه‌های خطی فارسی تألیف احمد منزوی ج ۲ ص ۱۲۲۴).

از قرار تحقیق سه نسخه شرح التعرف شناخته شده است:

- ۱- نسخه موزه ملی پاکستان به تاریخ کابیت ۲۴ شوال ۴۷۳ هـ ق.
- ۲- نسخه کتابخانه مجلس شورای ملی به تاریخ کابیت ۶۶۷ هـ ق.
- ۳- نسخه کتابخانه آصفیه (حیدرآباد دکن) بدون تاریخ کابیت.

بنابراین نسخه که در کتابخانه گنج بخش موجود و محفوظ است نسخهٔ چهارم شناخته شده است.

بقیه از صفحه ۹۱

باشد و مثل مشکهای تازه نزدیک است بترکد... و در اینجا تهمت‌های ایوب را به سه دوست خود در تملق گفتن به خداوند تأیید کرده میگوید:

"حاشا از من که طرفداری کنم، و به احدی تملق آمیز گویم، چونکه بگفتن سخنان

تملق آمیز عارف نیستم، والا خالقم مرا بزودی خواهد برداشت" و در اینجا نیز نفرت خداوند را از تملق گوئی و چشم پوشی از حقیقت یادآور شده است. در باب سی و پنجم الیهو، خداوند را بزرگتر از آن می بیند که سود وزیانی از انسان به او برسد و علی الظاهر خوببها و بدبها را متوجه خود انسان و شریران روی زمین میکنند و در باب‌های بعد (تا باب سی و هفتم) الیهو از معجزات خداوند و کارهای او در آسمان و زمین شرح مفصلی بزبان می‌آورد بی آنکه به مشکل ایوب زیاد بپردازد.

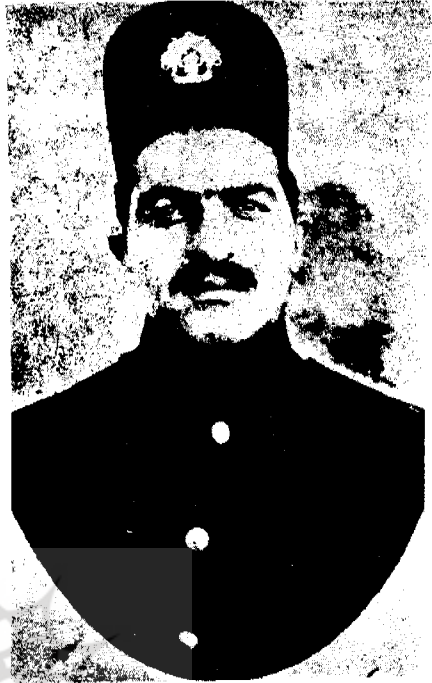
باب سی و هشتم و سی و نهم و چهلم و چهل و یکم سخنان خدا به ایوب و پاسخ ایوب به خداوند است و باب چهل و دوم که پایان حماسه خیال انگیز و فلسفی کتاب ایوب است با پاسخ‌های ایوب به خداوند پایان می‌پذیرد در پاسخ خداوند به ایوب که در چهار باب آمده است خداوند از کارها و عظمت خود سخن میراند و همه بصورت پرسشهایی است از ایوب که در زیر بنمونه خواهیم دید. (ادامه دارد)



# خاطرات

## ماشاهد خان کاشی

### ۱۱



صبح که هوا روشن میشود جرات پیدا کرده از منازل خارج میشوند و بخانه حاج محمد ظاهر میروند نعلش نایب حسین نراقی رامی بینند که انار بدستش خشک شده است بادیدن این منظره شیرازه اردوی اواز هم پاشیده عده ای به کاشان رفته و تفنگچی هائیکه از دهات برای جنگ با ما جمع شده بودند هریک بسمتی میروند کسان نایب حسین نراقی هم نعلش او را در نمد پیچیده و بطرف مشهد اردهال میروند که نعلش را در جوار حضرت سلطان علی محمد دفن کنند خبر به سادات مشهد میرسد دسته جمعی جلو صحن جمع شده و مانع میشوند که نعلش در آنجا دفن بشود میگویند این همان کسی است که دو روز قبل حرمت این حضرت را نگاه نداشت و پای ضریح این بزرگوار به میرزا جونی که متحصن بود شلاق زد و میخواست او را از بستی خارج کند حال به هیچ قیمت ما نمیگذاریم چنین شخصی در این صحن ب خاک سپرده شود ناچار نعلش را مجدداً روی قاطر بسته که به نراقی بروند مادر نظام آباد منتظر بودیم نصف شب از دور روی برفها حرکت چند نفر دیده شد قراول ما را صدا کردند آنها هم علامت دادند که خودی هستند کم کم به قلعه رسیدند در حالیکه یک راس الاغ هم دیگ پلو و دو قسم خورش و سفره نانی را بار داشت به اطاق وارد شدند و جریان را مفصل بیان داشتند ما هم که از صبح آنروز گرسنه و حتی پیاده در برفها راه

پیمائی کرده بودیم شرخدارا کردیم و غذای مفصلی خوردیم و با چنان آسایشی درگاهها استراحت کردیم ما پیش‌بینی میکردیم که نعلش نایب حسین نراقی را به سمت مشهد یا نراق خواهند برد تصمیم گرفتیم که سحر از بیراهه بجلو آنها برویم و تلاش شبیخون روز گذشته را بکنیم باین قصد همگی پیاده بسمت مشهد اردهال رفتیم یک ساعت از آفتاب گذشته بود که بدامنه کوه مقابل مشهد که سر راه نراق بود رسیدیم بدون آنکه کسی مطلع بشود پشت تخته سنگها کمین کردیم نزدیک ظهر خیل سواران از دور پیدا شد که بطرف ما میآمدند در حالیکه هیچ از وجود مادر آنها خبر نداشتند همینکه جمعیت سوار مقابل ما رسیدند ما میکمرته بطرف آنها شلیک کردیم اول چند نفر تیردار شدند بقیه کلاهما را سرتفنگها بعلامت تسلیم بلند کردند چند نفر از ما از کمینگاه بطرف آنها رفتند شانزده نفر تفنگچی آنها را خلع سلاح کردند و چند نفر از نوکرهای ما هم که اسیر آنها بود و کت های آنها بهم بسته شده بودند آزاد کردند و اسبهاییکه از ما گرفته بودند بیدک میکشیدند آنها را هم پس گرفتیم حال ما شدیم همه سواره و آنها دستجمعی پیاده در رکاب ما میآمدند و گریه وزاری میکردند چون آنها تفصیری نداشتند آنها را تا خاوه همراه خود بردیم در آنجا زخمی‌ها را روی چند الاغ سوار نموده بقیه پیاده همراه نعلش به نراق روانه نمودیم در ضمن این مدت کم کم جمعیت دور من جمع شده در هر جا و هر حالی که بودم لااقل در هر هفته یک عریضه بدولت می‌نوشتم و اظهار اطاعت و انقیاد به دولت می‌کردم. هر چند آنها جوابی نمیدادند به حسب تکلیف عقلی و شرعی از این عمل تغافل و تسامح نمیکردم ولی بجای جواب و اجابت یکدسته سوارها فرصتی بدست آورده با سوارهای خودش به کمک سواران قراچه داغی برای گرفتن ما بکاشان اعزام داشتند امام قلیخان که منتظروقت بود از رسیدن آن سوارها فرصتی بدست آورده با سوارهای خودش به کمک سواران قراچه داغی از شهر حرکت کرده در نزدیکی (حسن رود) در میان دره کوهی با ما برخوردند چند نفر از کسان ما بالای دست آنها را گرفته و در سنگرهای خود نشستند و تفنگ‌ها را بجانب امام قلیخان گردانیدند امام قلیخان تا این وضع را مشاهده کرده چون فاصله ما بین، قریب دویست ذرع بیشتر نبود غفلتا " بهم رسیده بودیم و آنها زیر دست ما بودند.

" مرا صدا زد و گفت بنوکرهایت بگو دست نگاه دارند و تیر نیندازند تا من مطلبی بشما دارم بگویم من بنوکرهایم گفتم تیر نیندازند تا من مطلبش را بفهمم نزدیک رفتم گفتم بگو ببینم مطلب و مقصد چیست جواب گفت من برای جنگ با شما نیامده‌ام بلکه برای اصلاح آمده‌ام و خواهش از شما اینست که از جنگ و جوش بردارید و باطاعت اوامر دولت گردن بگذارید من گفتم منم حزاین مقصودی ندارم و دایم خواهش از دولت همین

است ولی کسی گوش بعرض نمیدهد او گفت چاره این کار آنستکه بروید اصفهان در مقبره مرحوم ایلخانی متحصن شوید تا آنکه دولت از تقصیرتان بگذرد من بتدبیرش خندیدم و از روی تمسخر گفتم بسیار خوب گفت پس مرا مرخص کنید بروم به نیاسر شما هم فردا بیایید که آنجا با هم نشسته و قراری در اینکار بگذاریم چون دیدم خیلی ترسیده است گفتم چه ضرر دارد چون مطمئن شد عنان اسب گردانیده بدون درنگ از راهی که آمده بود برگشت و رفت به نیاسر و جان سلامت از آن مهلکه جان بدر برد و از آنجا روز دیگر با جمعیتش رفتند بشهر منمهم مضم رفتن به نیاسر برای اصلاح شدم که خبر رسید امام قلیخان بشهر رفت معلوم شد وعده دیروز از ترس بود و میخواستند خود را از آن مهلکه نجات بدهد این واقعه در ماه ذیحجه ۱۳۲۷ بود همینکه ماه محرم رسید برای اقامه عزای خامس آل عبا روحی له الفدا به نیاسر رفتم و در آنجا مشغول عزاداری شدم و عازم بودیم که در این ماه بجز مصیبت داری به هیچ وجه مری اقدام نکنیم و از نیاسر قدم بیرون نگذارم و لسی هرگز احتیاط را از دست نمیدادم و از کینه دشمن اغافل نبودم چند نفر قراول در بالای نیاسر که سنگر محکمی است گذاشتم اما امام قلیخان از آرامی و سکونت ما محدا " دیگ طمعش بجوش آمده یک شب بی خبر از کاشان سواره هایش را برداشته قبل از طلوع آفتاب به نیاسر آمد اول بجانب تالار تاخت که شاید آن سنگر محکم را متصرف شود قراولان از بالا بآنها شلیک میکنند و از آنجا مایوس شده و بکوه دیگری که مقابل تالار است رفته و از آنجا مشغول بجنگ و انداختن گلوله میشوند من در خانه نماز خوانده و بتدارک مجلس روضه خوانی اشتغال داشتم که ناگاه صدای شلیک تفنگ شنیدم تفنگ برداشته و از خانه بیرون دویدیم کسان و سواران همه جمع شده و چون به خوبی کوههای آنها را بلد بودیم بکوهیکه سالها دست آنها بود رفته و شروع به جنگ نمودیم و چون راهها را بلد بودیم آنها ملتفت شدند که ما بالا دست آنها را گرفته بودیم از جلو قراولان ما تیر می انداختند و از بالای سر آنها هم ما شلیک میکردیم واقعا " اگر میخواستم تمام آنها را میتوانستم بکشم ولی هر دقیقه به کسانم دستور میدادم که کسی را نکشید اتفاقا " یکی از آنها در نزدیکی ما کشته شد و بحال او خیلی تاسف خوردم و سه نفر هم از آنها نیردار شد هفت راس اسب هم کشته شد عاقبت خود امام قلیخان با چند نفر فرار کردند ما بقی با ما آمدند و تسلیم شدند منمهم اسلحه و اسب آنها را گفته آزادشان ساختم امام قلیخان پس از جنگ نکاشان برگشته و از خجالت دیگر نمانده و فوراً " بنه خود را بار کرد و با سوارانش بخانه اش برگشت و ما با عیال و بستگان در نیاسر قرار و آرام گرفتیم .

در بیان تاء مین گرفتن از دولت و معاودت به کاشان و متفرق نمودن اجزاء و آمدن

مجاهدین و کشته شدن بعضی از آنها چون از ابتدای بروز فتنه و دنبال کردن هموطنان از

ما چنانکه از این پیش گفته شد به کرات و مرات عرایض متظلمانه به دولت و هیئت وزراء و مصادرا امور می نوشتیم و از بغی و طغیان و سرکشی از رشته فرمان دولت اظهار بتری نمودم و هیچیک را جواب مساعد نداد تا آنکه وزارت داخله به سپهسدار اعظم تفویض شد باز بحسب تکلیف عریضه نگار شدیم و از اطلاعات خود ناوامر دولت اظهار تمینای تامین و ارجاع خدمت نمودم و سپهسدار اعظم نظریه بزرگی عقل و استحکام راهی بلندی فکرو صفای قلب و یاکلی فطرتی که داشت از روی مرحمت جواب داد و نوشت که شما اگر اجزای خود را متفرق بکنید و در خانه بنشیند در امان دولتید و بشما خدمت لایق و مسواجب قابل داده خواهد شد از رسیدن این جواب بس سرور و متشکر شدیم و وقت را غنیمت شمرده به پشت مشهد کاشان آمدم در زیارت امام زاده بزرگوار حبیب ابن موسی ابن جعفر علیه السلام متحص و متمکن گشتیم و اطراف و اجزای خود را جواب کردیم و شرحی بوزارت داخله تلگراف و خارج نمودن نوکران خود را اطلاع دادیم محض استحکام کارخانه تمام علمای شهر و روساء رفتیم و بهر زبان و هر بیان که می دانستیم التماس و الحاح کردیم و گفتیم بیائید و دست از سرما بردارید دشمنی و غرض رانی را کنار بگذارید و بهر کار که ما را مأمور نمایند بحان و دل اطاعت میکنیم آنها هم قبول کردند و با ما هم عهد شدند و تلگراف در خصوص ما بدولت کردند و خواهش ارجاع خدمت برای ما نمودند با تمام مشروطه خواهانی که با ما در مقام خصومت بودند مراوده کردیم بهر یک اظهار توسل و تمسک نمودیم و پیمان دوستی و مودت باهم بستیم تقریباً " دو ماه بدین منوال سلوک کردیم احدی از ما متاءذی و متضرر نشد با اکثر اهالی آمد و شد داشتیم در صحن مطهر حضرت حبیب ابن موسی علیهم السلام ده روز مجلس تعزیه و مصیبت داری حضرت سیدالشهدا روحی فدا بر پا کردیم اتفاقاً " در این اوقات قافله ای از اصفهان به تهران میرفت در یک فرسخی کاشان شب یک بار شتر قند از آنها به سرقت بردند معاندین این مطلب را بگردن ما گذاشتند هر جا نشنند گفتند اینها روز دم از صلح میزنند و شب سر راه میروند قافله میزنند . حاجی میرزا حسینخان مبصر السلطنه که در آن اوقات کاشان بدو سپرده بودند مرا طلبید و این مطلب را بمن اظهار داشت و پییدا کردن این مال مسروق را از من خواست و در معنی مقصودش این بود که خودت برده ای و باید بدهی . جواب گفتم که امروز مال را بدست میدهم از جا برخواسته بیرون آمدم و سوار شدم و رفتم تا همان محل که دزد زده بود رد برداشتم و بردم تا بدرخانه یکی از اعراب پشت مشهد پس از آن مردم را خبر کردم جمعیت زیاد حاضر شدند با جمعیت بدان خانه وارد شدم و بار قند را بیرون آوردم و به صاحبش رد کردم و بر عموم معلوم شد که اتهامات وارد بر من تمام از این قبیل است .

در اثناء آنکه ما مشغول انجام امر اصلاح بودیم مکرر الدوله بحکومت کاشان منصوب و به مقر

حکومت متمکن شدن اورا دیدن کردم و اظهار انقیاد و اطاعت نمودم او هم اظهار ملاطفت و مهربانی نمود و بوعده های بزرگ مرا مسرور و ممنون ساخت لکن پدر من بحکم جهان دیده گسی و آزمودگی مکرر با من میگفت فرزند گول این مردم را نخور و بدوستی آنها فریفته شو این مردم با تو دروغ میگویند و بنفاق با تو سلوک میکنند عنقریب است که بر ما ننازند و کار ما را بسازند من از روی صداقت حواب میدادم که من با آنها پیمان بستهام و بدرستی عهد قرآن قسم خورده ام نه آنها نقض عهد میکنند و نه من مخالف سوگند میکنم پدرم میگفت تو جوانی و از تجربه بی خبری باش تا با تو بگویم .

تا آنکه روزی پدرم اظهار داشت که از تم راپورت رسیده که یکدسته مجاهد با اسم رفتن به شیراز امروز یا فردا به کاشان وارد میشوند و اسامی روسای آنها را هم نوشته اند. اعتقاد من آنستکه اینها حيله کرده و بقصد میآیند مدعیان و دشمنان ما از این مطلب مطلع و مستحضرند بهتر این است که همین امروز چند نفر از رؤسای اعادی و حضا را دستگیر کنیم و آنها را ببریم به دوک بعنوان گرو آنجا نگاهشان بداریم بدون آنکه ادبیت بدانها وارد آوریم اگر از دولت مساعدت دیدیم آنها را با کمال احترام بر میگردانیم و هر گاه قصد ما کردند آنها را در سنگر جلو خود می نشانیم . کلام آن پیر با ندبیر هیچ تاثیری در من نکرد و بقول او اندیشه دوستی و صلاح از ضمیرم بیرون نرفت و باز او را به لبت و لعل حواب گفتم از قضا همان شب مجاهدین وارد کاشان شدند و بر سر ما آمدند شرحش از این قرار است :

بقیه از صفحه ۵۲

نصف لک است این عبارت چنان اثر جادویی و سحر آمیزی داشت که مخالفت را فوراً بموافقت و مراقبت مبدل ساخت و طبق اصل آن عمل شد و آنها از آسیا هاریخت و موجودی بانک که در حدود یکصد و ده هزار تومان بود برادر وار تقسیم گشت و از شیر مادر حلال تر تلقی گردید و قضیه دعوا و لحاف ملا نصرالدین کاملاً " مصداق پیدا کرد .

بقیه از صفحه ۱۶

وامی و ولدی و نفسی " و به فارسی می گویند " خودم " . بلی در جایی که منفرد استعمال شود مثل این که بگوید که نفس من اضع نفوس است یا باید مراد اضافه بیانی باشد یا آن که مراد از کلمه " انا " و " من " مجموع بدن و نفس باشد با جمیع قوا و حواس و غیرها و اضافه جزء به کل به عنوان " اضافه لامی " صحیح است .